



اول فروردین ۱۴۰۰ - ۲۱ مارس ۲۰۲۱

# نوشهر مستضعفین

ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

## «نوروز» بهترین ترانه، بهترین سرود

سالی گذشت، سالی دگر طلوع کرد تا این کهنه آسیاب گران سنگ دهر، بی اعتنا به ناله «کرونا گزیدگان» در تماشاخانه هستی، بازهم مانند پارسال بال خونین کبوترهای زیر چنگال عقاب و گردن آهوان به دندان گرفته پلنگ‌ها و بی‌رحمی انسان از انسان، در بستر نوزائی حیات و زمان و تکامل دیالکتیکی وجود به نمایش بگذارد.

قرنی گذشت، قرنی جدید آغاز شد تا باز صدای ساعت شماطه‌دار تاریخ بانگ تکرار رو به جلو همیشگی خود را در گوش بشریت به صدا درآورد.

نوروزی گذشت، نوروزی جدید ظهور کرد تا امسال برعکس نوروزهای گذشته، راز فصل بهار را به جای خوشه خورشید، در نسیم شاخه بی برگ پیچک خشکیده بر روی پنجره فقر و فلاکت توده‌ها به تماشا بنشینیم.

زمان کهنه گذشت، زمان نو فرا رسید تا در این نوروز و در این شب تاریک و این گرداب هول‌انگیز حاکم، سینه‌کشان همچون موج راهی به دریای نور پیدا کنیم.

چندین هزار بهاران، چندین هزار نوروز را پشت سر گذاشتیم تا این بار بهار و نوروز در دل شعله‌های دود و خوشه‌های پروین خاموش شده برای ما بازی‌گری کنند.

چرا امسال برعکس گذشته‌ها، زمان برای ما در آغاز بهاران و ورود نوروز دیر می‌گذرد؟

چرا در بهاران و نوروز امسال «پرواز کبوترها ممنوع شده است»؟

چرا در بهاران و نوروز امسال، مرگ، فقر، فلاکت، کشتار و اعدام، «ترانه بهاران و سرود نوروز شده است»؟

چرا مزرع سبز فلک و داس مه نو در بهاران و نوروز امسال «یادآور روی پاک و مجرد چون مسیحا بر صلیب رفته می‌باشد»؟

چرا در بهاران و نوروز امسال مرغ مست سحر به جای ترانه آزادی برای بشر؛ ترانه فقر، فلاکت، مرگ و سیاهی سر داده است؟

چرا در بهاران و نوروز امسال قمری غریب از راه رسیده، بوی غبار و وحشت و باروت و رنگ خون او را سرگردان ساخته تا آنجا که نمی‌دانند بر کدامین شاخه ناله کند؟

چرا در بهاران و نوروز امسال به جای باد مسیحا نفس حافظ، از آسمان نفرین می‌بارد، ستاره‌ها از آسمان فرو می‌ریزند، شکوفه‌ها از شاخه‌ها رها می‌شوند، بنفشه از دل سنگ سر برون می‌آورد و سپیده به جای باد بهاری در برج شب غاسق می‌رقصد؟

چرا در بهاران و نوروز امسال نوروز اشک‌بار است، ستاره‌ها در چمنزار مرج العذاره فقاقت خاموش شده‌اند، شمشیر جهاد در اختیار جلاخان قرار گرفته، پایگاه‌های آگاهی‌بخش خلق وسیله شرک و ظلم و فریب و استحمار مردم شده است، همه سرمایه‌های مردم به غارت رفته است، زبان‌های رسمی که از حقیقت، توحید، پیغمبر، قرآن و وحی سخن می‌گویند، در اختیار حکومت غاصب می‌باشند، رژیم همه ائمه جماعت و قضات و مفسرین و قارئین قرآن و علما و متکلمین به عمله آماتور و رادیو ترانزیستوری خود بدل کرده است، زمان یک پارچه در اختیار قدرت غاصب می‌باشد و ارزش‌ها یک پارچه به وسیله دستگاه‌های فقهاتی حاکم تعیین می‌شوند، عقیده‌ها و افکار و تاریخ‌نویسی به وسیله دستگاه‌های عقیده‌ساز و فکرساز و تاریخ‌نویس حاکم تعریف می‌شوند، مغزها از کودکستان تا مدرسه و دانشگاه و خانواده و جامعه توسط آنها شستشو داده می‌شوند، به وسیله اسلام فقهاتی، اسلام زیارتی، اسلام روایتی و اسلام ولایتی برای مردم دین می‌سازند تا یاس و ناامیدی ایمان مردم ایران بکنند و جامه زیبای تقوا را بر تن زور و زر و تزویر بکنند و آرزوی آزادی و برابری مردم ایران را عقیم و سترون بکنند و جاهلیت فقهی خود را جایگزین آگاهی انسانی مردم ایران بکنند و کتاب راستی و قرآن را بر سرنیزه‌های فریب خود بالا ببرند

تا گوساله‌های سامرا آنها بانگ توحید سر بدهند و بر سنت ابراهیم تکیه بزنند تا قیصر عمامه پیامبر را بر سر بنهد و جلاد شمشیر پیامبر را در دست بگیرد و ایمان را داروی خواب خلق بکنند و توحید را نقاب شرک، اسلام رهائی را زنجیر تسلیم، سنت محمدی را وسیله مشروعیت حکومت خود بکنند، شلاق فقه و فقاہت را دوباره بر گرده کارگران و زحمتکش‌شان و مردم نگون‌بخت ایران بزنند، آزادی و اندیشه را به زندان دیرین خفقان بکشند، توده‌های اعماق جامعه ایران را تسلیم زور و شمشیر خود بکنند، زبان‌ها ببرند و موج‌های اعتراض و شعله‌های عصیان خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ برای همیشه خاموش بکنند، جاهلیت جدید سیاه‌تر و وحشی‌تر و سنگین‌تر از جاهلیت قدیم بر جامعه ایران حاکم بکنند و در نوروز و بهاران صحرا و دشت بی‌هیاهو و زمستان سرکش و قبرستان‌ها داغ و خانه‌ها خاموش، جامعه ایران را کسل و طبیعت را غم بار، اقاکیا را در حسرت بیداری فردای خلق، افسرده و نوروز این پنجره هزار ساله ایرانی به تاریخ و گذشته را بسته نگه دارند؟

ولی باز با همه این‌ها ما مانند گذشته در نوروز امسال هم به بهاران می‌اندیشیم نه بر کرونا، به جلاد تا این هیولای رفته تا افلاک را در پای اراده ایرانیان به زانو درآوریم.

ولی باز با همه این‌ها مانند گذشته در نوروز امسال هم به بهاران می‌اندیشیم تا باز در برابر دیوهای تنوره‌کش بر خلق، «فلق را از دل سیاه شب غاسق بیرون بکشیم.»

ولی باز با همه این‌ها مانند گذشته در نوروز امسال هم به بهاران می‌اندیشیم تا باز در «انتهای تونل تاریک تاریخ، خوشه نور را پیدا بکنیم.»

ولی باز با همه این‌ها مانند گذشته در نوروز امسال هم به بهاران می‌اندیشیم تا باز نوروز برای ما «ابدیت را در عرصه حیات نو به نمایش درآورد.»

ولی باز با همه این‌ها مانند گذشته در نوروز امسال هم به بهاران می‌اندیشیم تا باز «مرغ سحر ناله سر دهد و قمری غریب بر شاخه‌های غم‌زده مردم ما به شادی ناله آزادی نوع بشر بخواند و پرواز کبوتر در فضای خفقان‌زده ایران آزاد بشود و بی‌رحمی انسان از انسان در جامعه نگون‌بخت ایران به پایان برسد.»

تا همه با هم این سرود نوروز و بهاران زمزمه بکنیم که: «ای خجسته بهاران، ای نوروز، ای مرز جاودانه حیات و روشنایی و زندگی، ما پیوسته با امید وصل تو، شب را شکسته‌ایم.»

ای خجسته بهاران، ای نوروز، ما در هوای عشق تو «زمستان گذشته‌ایم.»

ای خجسته بهاران، ای نوروز، «ما بهر تو دست و پا زده‌ایم در شکنج راه.»

ای خجسته بهاران، ای نوروز «ما سوی تو بال و پر زده‌ایم در ملال شب.»

ای خجسته بهاران، ای نوروز، «ما مرغ صبح بودیم، مست ترانه گو، اما در این غروب با تو شب را شناخته‌ایم.»

پس باز هم به بهاران می‌اندیشیم و به نوروز و به گذشت سرما.

به بهاران می‌اندیشیم که «حیات می‌چکد از عرصه‌های وجود.»

به بهاران می‌اندیشیم و به نوروز و «زندگی که فرو مرده جاودانه در او.»

به بهاران می‌اندیشیم و به نوروز، «نه به پائیز و خزان و سرما.»

پس به مناجات درختان سحر، نفس پاک شقایق در کوه، صحبت چلچله‌ها با صبح، نبض پاینده هستی در ماه، «در دل ساغر هستی به رهائی و به آزادی انسان می‌اندیشیم.»

پایان

# «۱۴۰۰» سالی است که جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای

## مدنی، صنفی و سیاسی وارد فصل نوینی بر پایه

# «رشد آگاهی، سازماندهی و جوهر دموکراتیک» می‌شوند

خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «ریزش فراگیر طبقه متوسط شهری» به سمت اردوگاه کار و زحمت و حاشیه‌های تولید و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «کوچک شدن و آب رفتن بیشتر سفره» ۴۲/۵ میلیون نفر از کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران تابع قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «اوج‌گیری جنبش‌های مدنی، صنفی و اجتماعی» و سمت‌گیری جامعه مدنی جنبشی «مطالباتی» (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین ایران) به سمت جامعه مدنی جنبشی دینامیک «سیاسی» خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «اوج‌گیری بحران

سال ۱۴۰۰ (به خاطر ناکارآمدی مدیریتی و عملکرد فاجعه بار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با همه‌گیری کرونا) باز هم (مانند سال ۱۳۹۹) سال تاخت و تاز و کشتار کرونا در جامعه نگون‌بخت ایران خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ (به خاطر حل بحران جانشینی خامنه‌ای و بازتولید موجودیت به چالش کشیده شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۳۹۸) «سال آرایش جدید» در درون ساختار حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی، سال «مرحله جدیدی از ریزش نیروهای درون حاکمیت» سال «تسویه حساب حزب پادگانی خامنه‌ای با جناح اصلاح‌طلبان حکومتی و راست اعتدالی» خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال یکپارچه کردن قدرت اقتصادی، سیاسی، اداری، اجرائی و... کشور ایران در «پنجه راست پادگانی» (سپاه پاسداران) توسط حزب پادگانی خامنه‌ای خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ باز هم سالی است که «شش کلمه» بیش از هر کلمه‌ای دیگر (در جامعه فقه‌زده، فقرزده، استبدادزده، استعمارزده و استثمارزده ایران) تکرار خواهد شد. «کرونا، گرانی، بیکاری، رکود، فقر و فلاکت.»

سال ۱۴۰۰ سال «ترمش‌قهرمانانه حزب پادگانی خامنه‌ای» برای نزدیکی با بلوک‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری جهانی جهت «بازتولید موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی» و مقابله با «فروپاشی کل رژیم مطلقه فقهاتی» و «توانمند کردن حزب پادگانی خامنه‌ای در جهت سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین حلزونی داخلی»

🔗 الفبای پیشگامی

🔗 جنبش اعتراضی و کارگری

🔗 جنبش نافرمانی مدنی

🔗 بعثت‌شناسی

🔗 سلسله درس‌هائی از نهج‌البلاغه

🔗 عاشورا در سه رویکرد

🔗 تیتراژ اول - انسداد سیاسی مطلق

🔗 پرسش و پاسخ بیست ۱

🔗 شریعتی در آینه اقبال

🔗 انقلاب بهمن پنجاه و هفت

🔗 تفسیر سوره قصص

🔗 ما چه می‌گوییم؟

🔗 اقبال پیام آور

معیشتی» برای بیش از ۶۴ میلیون نفر از جمعیت ایران (که در سال ۱۳۹۹ صدقه بگیر کمک‌های معیشتی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بودند) می‌باشد.

سال ۱۴۰۰ سال اوج‌گیری «بحران حاد اقتصادی، نرخ منفی تولید ناخالص داخلی، سقوط آزاد رشد اقتصادی، ویرانی تولید ملی، بیکاری، نرخ تورم، سقوط آزاد ارزش واحد پول ملی، رشد نجومی قیمت کالاهای مورد نیاز روزمره مردم، سقوط شتابان اقتصاد و قدرت خرید و افزایش شدید هزینه‌های زندگی و استانداردهای زیر خط فقر نسبی و فقر مطلق و فقر و فلاکت جامعه ایران خواهد بود.»

سال ۱۴۰۰ سال اوج‌گیری فساد ساختاری و نظام‌مند و سیستمی با ارقام نجومی در رژیم مطلقه فقاهتی حاکم خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «فروپاشی اقتدار» حزب پادگانی خامنه‌ای در منطقه به علت سقوط شتابناک نفوذ رژیم و نیروهای نیابتی‌اش (در کشورهای هلال شیعه) در منطقه، از عراق تا لبنان و سوریه خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «شکست نمایشات مضحک و فرار به جلو حزب پادگانی خامنه‌ای با شعار مبارزه علیه فساد و جنبش دست‌ساز حکومتی عدالت‌خواه» می‌باشد.

سال ۱۴۰۰ سال «اوج‌گیری ابر بحران‌های مرکب انباشت شده» رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از «ابر بحران بیولوژیکی تا ابر بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و حتی ابر بحران موجودیتی و مشروعیتی» خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال اوج‌گیری «طوفان جنبش‌های مطالباتی، مدنی، صنفی و سیاسی» (خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین و مستقل از بیرون) گروه‌های مختلف اجتماعی ایران (از زنان و کارگران و معلمان تا دانشجویان و بازنشستگان و حاشیه‌نشینان و مزدبگیران) و «سمت‌گیری جنبش‌های مطالباتی آنها به سوی طرح خواست‌های کلان (حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) ساختار شکنانه‌ای می‌باشد که می‌تواند منجر به حضور مستقل و فعال و نقش‌آفرین و هم‌گرائی (این جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین مانند سال ۵۷) با پیوند افقی و عمودی به سمت جنبش عمومی و

سراسری و رادیکالیزه ضد استبدادی و عدالت‌خواهانه و دموکراسی طلبانه از پائین بشود.»

سال ۱۴۰۰ سال «افزایش نسبی توان چانه‌زنی کارگران (اردوگاه کار و زحمت ایران) در نشست‌های شورایی عالی کار دست‌ساز رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، جهت تعیین حداقل دستمزد بخور و نمیر کارگران» به علت افزایش توان جنبش‌های مطالباتی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) آن‌ها می‌باشد.

سال ۱۴۰۰ سال «پیوند افقی و عمودی جنبش‌های (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) خیابانی و کارخانه‌ای، مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی به علت سونامی گرانی و بیکاری و کاهش قدرت خرید و فروپاشی اقتصادی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد.»

سال ۱۴۰۰ سال «فرایند فروپاشی مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی (نه مؤلفه‌های نظامی، انتظامی، اطلاعاتی، امنیتی و سرکوب‌گر) رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و ناتوانی حزب پادگانی خامنه‌ای در بازتولید موجودیت و مشروعیت و مقبولیت این رژیم می‌باشد» که تبدیل شدن این بن‌بست‌های رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «به یک خودآگاهی عمومی» (توسط پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) چه در سطح کارگران، زنان، معلمان و بازنشستگان و چه در مقیاس کل جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌تواند «شرایط برای گذار از مرحله مطالباتی به سوی مرحله سیاسی جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین، در راستای تکوین شوراهای سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین و اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فراهم سازد.»

سال ۱۴۰۰ سال «استمرار جنبش‌های اعتراضی، ترکیبی، مطالباتی و سیاسی» (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) در راستای «تغییر رادیکال توازن قوا و از کار انداختن قدرت سرکوب چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای» می‌باشد.

سال ۱۴۰۰ سال «شکل‌گیری نهادها و تشکل‌های

هم‌آهنگ کننده سراسری افقی» (نه عمودی توسط پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به عنوان یک ضرورت مهم برای «کنش‌گری سراسری جنبش‌های مطالباتی و سیاسی می‌باشند» که اصالتاً و عمدتاً این «پیشگامان از متن خود جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین بر می‌خیزند.» سال ۱۴۰۰ سال عبور از «سه رقمی شدن تورم تجمیعی» همه کالاهای مصرفی مردم ایران خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «استمرار نرخ‌های رشد منفی اقتصادی و رکود منفی و رکود تورمی اقتصاد ایران در ابعادی مهیبت‌تر از ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خواهد بود.»

سال ۱۴۰۰ سال پیشروی و رشد و اوج‌گیری «اعتصابات گسترده کارخانه‌ای و کارگاهی و کارگری» (همراه با حمایت جنبش‌های دموکراتیک از زنان و معلمان گرفته تا دانشجویان و بازنشستگان) که به علت «رشد آگاهی و آمادگی شمار بیشتری از توده‌های پائینی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران برای شرکت در اعتراض‌های کارخانه‌ای و خیابانی می‌باشد.»

سال ۱۴۰۰ سال «عبور کارگران از خواست‌های مطالباتی کارگاهی» (مثل پرداخت حقوق معوقه، لغو قراردادهای موقت و افزایش حداقل حقوق) به سمت «خواست‌های طبقه‌ای و سیاسی» (مثل توافق خصوصی‌سازی، احیای حقوق تشکلهای مستقل کارگری، آزادی زندانیان سیاسی و غیره) می‌باشد.

سال ۱۴۰۰ سال «آشکار شدن ناکارآمدی و غیر مؤثر بودن سرکوب جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای» به علت تشدید مبارزه و کوشش کنش‌گران سیاسی، صنفی و مدنی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر) برای گسترش اعتصابات و اعتراض‌های خیابانی و کارخانه‌ای و بالا رفتن سطح خودسازماندهی و خودرهبری جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و همبستگی افقی و عمودی این جنبش و پیوند بین جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و استقلال این جنبش‌ها در برابر رویکرد موج‌سواری جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور می‌باشد.

سال ۱۴۰۰ سال «سرریز شدن تنها هزینه سبد خوراکی و آشامیدنی ۴۲/۵ میلیون نفر از جمعیت تابع قانون کار از دستمزد مصوبه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خواهد شد.»

سال ۱۴۰۰ سال محوری شدن شعار: «تنها کف خیابون، به دست می‌آید حق‌مومن» برای همه جنبش‌های اردوگاه کار و زحمت ایران می‌باشد (که این شعار در سال ۱۳۹۹ توسط بازنشستگان تأمین اجتماعی مطرح گردید).

سال ۱۴۰۰ سال پایان دادن به «رابطه کارگر و سرمایه‌دار» در چارچوب (نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهی) ابواب فقهی اجاره و جعاله (اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی) و فرمول‌های سحرآمیز مصلحت نظام رژیم مطلقه فقهاتی در تعیین «حقوق طبقه کارگران ایران» می‌باشد.

سال ۱۴۰۰ سالی است که جنبش‌های (خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و مستقل) اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران با ضمانت اجرای تشکلهای کارگری به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خواهند آموخت که «وظیفه تعیین حداقل دستمزد تنها برای دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین بخش جامعه کارگری ایران می‌باشد نه بیش از آن.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که جنبش‌های فراگیر کارخانه‌ای و خیابانی (اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران) به پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) خواهند آموخت که «در کشوری که تشکلهای مستقل اردوگاه کار و زحمت وجود نداشته باشد، ضمانتی برای کسب حقوق زحمتکشانشان آن جامعه وجود ندارد.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به این آگاهی دست پیدا می‌کنند که تشکلهای وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در عرصه حیات اقتصادی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران) نه تنها این تشکلهای کمکی به کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران نمی‌کنند، بلکه برعکس وظیفه اصلی و دلیل وجودی آنها کنترل کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران و ایجاد موانعی در مقابل مبارزات و سازمان‌یابی آنها می‌باشد و

این تشکل‌های حکومتی تزریق شده از بالا گاهی حتی بیش از دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به سازمان‌یابی مستقل کنش‌گران افقی اردوگاه کار و زحمت ایران ضربه می‌زنند، چرا که آنها سازمان‌یابی مستقل کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران را خطری برای موجودیت خود تلقی می‌کنند.

سال ۱۴۰۰ سالی است که اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران نشان خواهند داد که مستضعفین جامعه بزرگ ایران «بدون نیرومند شدن، نمی‌توانند به فلاکت عمومی (۴۲) ساله تحمیل شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر آنها) پایان بدهند» و نشان خواهند داد که «نیرومند شدن» مستضعفین ایران (در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران) «فقط با مبارزه برای ایجاد تشکل‌های مستقل و همبستگی بین آنها آغاز می‌گردد نه با چیز دیگری». به قول ابوالقاسم لاهوتی: «چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید به این آگاهی برسند که «تنها سازماندهی در معنای وسیع آن در جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) است که می‌تواند واکنش‌های اعتراضی جامعه بزرگ ایران در عرصه‌های خیابانی و کارخانه‌ای بدل به شکل اراده برای تغییر اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بکند.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) خواهند آموخت که «در رابطه [دیالکتیکی آگاهی با متن واقعیت زندگی توده‌ها، اگر آگاهی تجلی معین و سازمان‌یافته متن واقعیت زندگی توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نباشد، این آگاهی مجرد و انتزاعی پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌تواند عاملی حتی برای تضعیف همان خودآگاهی‌های خودجوش جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین شود و مهم‌تر اینکه حتی می‌تواند باعث از بین بردن آن آگاهی‌های خودجوش افقی هم بشود.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی

آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید بیاموزند که در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران «تنها رویکرد ضد سرمایه‌دارانه و رهایی‌بخش (رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه یا مبارزه سلبی و ایجابی با زر و زور و تزویر حاکم) در عرصه نظری و گفتمانی و در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه ایران می‌تواند اراده تغییر در جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین) به وجود بیاورد.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید بیاموزند که «تشکل‌های سازمان‌یابی و گفتمان‌های آگاهی‌بخش در جامعه امروز ایران بسیار متفاوت و پیچیده‌تر از شکل‌های سازمان‌یابی و گفتمان‌های آگاهی‌بخش در دوران معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی و شکل‌های کلاسیک مبارزاتی جوامع دیگر می‌باشند». پر واضح است که تا زمانی که پیشگامان نتوانند به «کشف این دیالکتیک پیچیده در جامعه امروز ایران دست پیدا کنند، هرگز نخواهند توانست استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را در عرصه جنبش‌های افقی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مادیت بیخشند.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید بدانند که «رادیکالیسم خودجوش و خودانگیخته و فراگیر جامعه امروز ایران اگر در بستر جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) به صورت افقی (نه عمودی) سازمان‌یابی نشوند و در صورت خیزش‌های متمایز و بی‌سر (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) مادیت پیدا کنند، در تحلیل نهائی علاوه بر سرکوب آنها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای و علاوه بر فراهم شدن بسترها برای موج‌سواری جریان‌های فرصت‌طلب طرفدار کسب قدرت سیاسی در داخل و خارج از کشور، خود یک آفت برای مبارزه درازمدت و سازمان‌یافته اردوگاه کار و زحمت ایران می‌باشند.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید



به این باور برسند که در شرایط امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «کوه مطالبات مدنی و ستم‌های چند وجهی جنسیتی، قومیتی، فرهنگی، مذهبی، نژادی، سیاسی و اجتماعی جامعه امروز ایران را در مقابل انبوه ناهمگون و متکثری از ناراضیان مدنی، سیاسی، صنفی و طبقاتی قرار داده است». در نتیجه همین امر باعث شده است تا ما در این شرایط به اهمیت شعار «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک جنبش و شعار محوری پی ببریم». چراکه تنها در چارچوب شعار دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای است که «شرایط برای گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران جهت دستیابی به مطالبات و خواسته‌هایشان فراهم می‌گردد.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که در سال ۱۴۰۰ زمانی که گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران «در مواجهه با بحران‌ها با ناکارآمدی و فقدان اراده» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مواجه بشوند، طبیعتاً «برای بقا به صورت خودجوش به خودسازماندهی و خودمدیریتی از پائین دست می‌زنند» و در تمامی بحران‌ها از بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله گرفته تا بحران اقتصادی و حتی ابر بحران بیولوژیکی شیوع ویروس کرونا، «آن‌ها با درک بیگانه بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خود اقدام به سازمان‌یابی خودجوش محلی و منطقه‌ای و حتی کشوری می‌کنند». بدین خاطر در این رابطه «پیوند افقی پیشگامان با این جنبش‌های خودسازمان‌یافته افقی می‌تواند بستر ساز مادیت بخشیدن به استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بشود». باری، سال ۱۴۰۰ سال اوج‌گیری ناکارآمدی مدیریتی رژیم مطلقه فقهاتی و اوج‌گیری فسادهای ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال اوج‌گیری گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سربالائی‌های قدرت خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال نعل‌های وارونه زدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط دروغ‌های نظام‌مند و سازمان‌یافته در برابر توده‌ها، در راستای بازتولید مشروعیت و مقبولیت حداقلی از دست رفته گذشته خود خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال به ایستگاه آخر رسیدن رژیم در عرصه

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال «تکیه نظام‌مند» حزب پادگانی خامنه‌ای و سر پنجه راست پادگانی‌اش (سپاه پاسداران) بر شعارهای «عوام‌فریبانه و پوپولیستی و صندوق‌های گداپرووری حکومتی و رویکرد تمویه‌ای عدالت‌خواهانه و مستضعف‌پرورانه جهت بازتولید مقبولیت حداقلی (زیر ده درصد) از دست داده گذشته‌اش (در آبان‌ماه ۹۸ دی‌ماه ۹۸) خواهد بود.»

سال ۱۴۰۰ سال نظامی شدن چهره سیاسی حاکمیت مطلقه فقهاتی و تک‌واحدی شدن قدرت و تسویه حساب نهائی حزب پادگانی خامنه‌ای با جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در راستای بازسازی بحران موجودیت حاکمیت مطلقه فقهاتی خواهد بود.

سال ۱۴۰۰ سال تبدیل شدن عراق و یمن به عنوان میدان زورآزمایی بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دولت جدید بایدن در آمریکا.

سال ۱۴۰۰ سال تبدیل شدن سوریه و لبنان به عنوان دو میدان زورآزمایی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با رژیم نژادپرست و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل.

سال ۱۴۰۰ سال «اوج‌گیری فرابحران مسکن» در جامعه ایران که بستر ساز افزایش جمعیت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران تا مرز ۲۵ میلیون نفر می‌شود.

سال ۱۴۰۰ سال «افزایش اگراندیس‌مان شده فقر و فلاکت» (۴۲/۵ میلیون نفر از جمعیت کشور که زیر چتر قانون کار زندگی می‌کنند و ۷/۵ میلیون نفر که دارای شغل غیر رسمی و خارج از قانون کار در) اردوگاه کار و زحمت و مزدبگیران ایرانی می‌باشد که به علت خیمه شب‌بازی‌های شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی که (از سال ۱۳۶۸ تا به امروز) با تعیین حداقل حقوق کارگران برای یکبار در سال (قبل از ورود به سال جدید) بر پایه تورم دست‌ساز نهادهای حکومتی، آینده یک ساله زندگی آنها را تعریف می‌کنند.

سال ۱۴۰۰ سال فرسودگی زیرساخت‌های اقتصادی جامعه نگون‌بخت ایران به علت عدم سرمایه‌گذاری‌های جدید و ذبح شدن بودجه توسعه و عمرانی کشور در پای هزینه‌های نجومی نهادهای حکومتی مذهبی و حوزه‌ای و فقهاتی و زیارتی رژیم مطلقه فقهاتی (در قانون بودجه



سالانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم).

ماندن جنبش (بدون استحاله این جنبش‌های مطالباتی به جنبش سیاسی) طبقه کارگر ایران می‌گردد.»

سال ۱۴۰۰ سالی که «جمعیت عظیم نیازمند به بسته معیشتی و صدقه‌ای حکومتی جامعه نگون‌بخت ایران از مرز ۶۵ میلیون نفر هم عبور خواهد کرد». بدین جهت این گذار کمی و رشد اگراندیسمانی جمعیت مستحق بسته‌های معیشتی یا کمک‌های صدقه‌ای حکومتی بزرگترین خطری که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران ایجاد می‌کند «رشد سرطانی پوپولیسم حکومتی در جامعه ایران می‌باشد.»

سال ۱۴۰۰ سالی است که «شرایط برای جایگزینی طبقه به مفهوم دینامیک، به جای طبقه به مفهوم کلاسیک گذشته در جامعه ابر بحران‌ها زده ایران فراهم می‌گردد». عنایت داشته باشیم که «طبقه به مفهوم کلاسیک با طبقه به مفهوم دینامیک متفاوت می‌باشد». چراکه:

اولاً «طبقه به معنای کلاسیک امری ارتدوکسی و ثابت و ذات‌گرا می‌باشد» که با مشخصه‌های ثابت هم تعریف می‌گردند، اما «طبقه به مفهوم دینامیک امری سیال و شناور می‌باشد» که توسط ریزش یا رویش طبقه متوسط شهری و اردوگاه کار و زحمت و حاشیه‌نشینان و مهاجرت زحمتکشان روستا به شهرها دارای تغییرات و تلورانس می‌شوند.

ثانیاً در چارچوب «طبقه به مفهوم دینامیک آن، عامل اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌ها تنها توسط آیتم فقر قابل تعریف نیستند، بلکه سه آیتم فقر به علاوه سرکوب، به علاوه آگاهی می‌توانند به عنوان موتور حرکت طبقه با مفهوم دینامیک آن تعریف بشوند». در صورتی که در کادر «طبقه با مفهوم کلاسیک آن، خود فقر فی نفسه یا تضاد طبقاتی به خودی خود و یا قطار جبری تاریخ می‌توانند به عنوان موتور به حرکت درآوردن طبقه تعریف بشوند.»

ثالثاً در طبقه با مفهوم دینامیک، در تعریف «موتور به حرکت درآوردن طبقه، دو عامل اقتصادی و فرهنگی در کنار هم قرار می‌گیرند». برعکس طبقه با مفهوم کلاسیک آن که «تنها عامل اقتصادی یا همان عامل تضاد طبقاتی تعیین کننده می‌باشند». پر واضح است که با طرح آیتم «فرهنگ در کنار آیتم اقتصاد، در تبیین موتور به حرکت

سال ۱۴۰۰ سال «بلعیده شدن طبقه متوسط شهری توسط حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها و اردوگاه کار و زحمت ایران». برعکس فرایند پسا پروژه رفرم شاه - کندی (سال ۱۳۴۲ تا ۵۷) که «طبقه متوسط شهری گروه‌های دیگر اجتماعی را در خودش می‌بلعید». بدین جهت همین امر باعث گردید تا در فرایند پسا رفرم شاه - کندی «اکثریت کنش‌گران جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تا جنبش سبز در سال ۸۸ دارای خاستگاه طبقه متوسط شهری باشند» برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶ که کنش‌گران آن خاستگاه حاشیه‌نشینان شهری دانشند و همین بلعیدن طبقه متوسط شهری توسط حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها و اردوگاه کار و زحمت «شرایط برای اعتلای جنبش‌های افقی یا خیزش‌های اتمیزه بدون رهبر و بدون تشکل و سازماندهی حلزونی و اعتلای جنبش‌های عمودی مطالباتی سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی فراهم می‌نماید». هر چند که در همین رابطه «شرایط برای رشد پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر حکومتی بر پایه رویکرد صدقه‌ای و گداپروری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم فراهم می‌گردد.»

سال ۱۴۰۰ سالی که به خاطر قدرت اقتصاد پادگانی سپاه و حزب پادگانی خامنه‌ای و خصولتی‌ها و دولتی‌ها همراه با ضعف اقتصادی بخش خصوصی، «جنبش طبقه کارگر ایران گرفتار بن‌بست اقتصادی در عرصه جنبش اعتصابی می‌شود.»

سال ۱۴۰۰ سالی که «شرایط برای رشد بحران ترکیب نیروی کار طبقه کارگر ایران فراهم می‌گردد». چرا که رکود تورمی همراه با ناتوانی و ناکارآمدی مدیریت رژیم مطلق فقهاتی حاکم در خصوص رشد منفی تولید ناخالص کشور شرایط برای تعطیلی کارخانه‌های بزرگ و رشد کارگاه‌های کوچک زیر ۳۰ نفر فراهم می‌شود. یادآوری می‌کنیم که «تعطیلی کارخانه‌های بزرگ و تأسیس کارگاه‌های کوچک زیر ۳۰ نفر مهمترین عامل بحران در ترکیب نیروی کار در طبقه کارگر ایران می‌باشد» که کمترین فونکسیون آن «رشد جنبش‌های صنفی کارگاهی و عدم فراگیر و سراسری و طبقه‌ای شدن جنبش اعتصابی طبقه کارگر ایران می‌باشد» و همچنین باعث «صنفی و کارگاهی شدن سازماندهی و مطالباتی





در آوردن طبقه با مفهوم دینامیک آن، سنتز جدیدی که در این رابطه مطرح می‌گردد عبارت است، از برجسته شدن جایگاه طبقه متوسط شهری نسبت اردوگاه کار و زحمت و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران می‌باشد» زیرا «طبقه متوسط شهری به عنوان طبقه با مفهوم دینامیک آن به خاطر برتری شرایط ذهنی و فرهنگی که این طبقه دینامیک نسبت به اردوگاه کار و زحمت و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران دارند، خود به خود باعث می‌گردد تا از پتانسیل بیشتر ذهنی و فرهنگی و نظری و آگاهی نسبت به گروه‌های اجتماعی دیگر جامعه بزرگ ایران برخوردار باشند» و البته همین پتانسیل دینامیک طبقه متوسط شهری در پروسه ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران باعث گردیده است تا «طبقه متوسط شهری ایران نقشی غیر قابل پیش‌بینی در عرصه مبارزه آزادی‌خواهانه و ضد استبدادی جامعه ایران داشته باشند». به طوری که «در انقلاب اول مشروطیت این طبقه متوسط شهری بودند که رانندگی موتور انقلاب اول مشروطیت را در دست داشتند» و در «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی هم باز این طبقه متوسط شهری بودند که رهبری طبقه کارگر ایران را در دست گرفته بودند» و در جریان جنبش سبز سال ۸۸ باز این «طبقه متوسط شهری بودند که موتور جنبش سبز را تشکیل می‌دادند». نکته‌ای که در این رابطه باید به آن عنایت ویژه‌ای بشود اینکه «برعکس جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران (تحت رهبری پیر دیر دموکراسی ایران یعنی دکتر محمد مصدق) و برعکس جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) که همین طبقه متوسط شهری توانسته بودند رهبری طبقه کارگر ایران را در دست بگیرند»، «در جنبش سبز سال ۸۸ طبقه متوسط شهری ایران هرگز نتوانستند با طبقه کارگر ایران پیوند پیدا نمایند» و صد البته همین «حفره ایجاد شده بین طبقه متوسط شهری با طبقه کارگر (در جنبش سبز سال ۸۸) بود که در تحلیل نهائی باعث شکست جنبش سبز گردید».

همچنین در ادامه آن همان حفره بین طبقه کارگر و طبقه متوسط شهری ایران در جریان جنبش سبز سال

۸۸ بود که «طبقه متوسط شهری ایران در خیزش دی‌ماه ۹۶ در عرصه کنش‌گری حاشیه‌نشینان شهرهای ایران غایب بودند» و هرگز حاضر نشد در پراکسیس سیاسی - اجتماعی حاشیه‌نشینان و حرکت متمیزه و بی‌رهبری و بی‌سازماندهی خیزش دی‌ماه ۹۶ شرکت کند؛ و در همین رابطه بود که به علت «غیبت طبقه متوسط شهری در خیزش دی‌ماه ۹۶ نه تنها این خیزش متمیزه حاشیه‌نشینان نتوانست دوام و استمرار پیدا کند و در مدت ۹ روز این خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای سرکوب بشوند»، بلکه مهمتر از آن اینکه (این غیبت طبقه متوسط شهری در خیزش دی‌ماه) ۹۶ باعث گردید که گفتمان «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» به عنوان یک «سنتز جدید از دل خیزش متمیزه دی‌ماه ۹۶ متولد بشود» و این «سنتز جدید به عنوان گفتمان مسلط (جایگزین گفتمان مسلط دو دهه اصلاح‌طلبان حکومتی از ۷۶ تا ۹۶) جامعه ایران بشود» و به موازات آن بوده است که در طول بیش از ۳ سال پسا خیزش دی‌ماه ۹۶ (از دی‌ماه ۹۶ الی الان) گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی که برای مدت دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران بود و توسط طبقه متوسط شهری ساپورت می‌شد، توسط گفتمان (اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا) خیزش دی‌ماه ۹۶ به چالش کشیده شود.

سال ۱۴۰۰ سالی است که «خاستگاه خیزش‌های معیشتی - سیاسی و جنبش‌های مطالباتی - سیاسی (آنچنانکه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ و جنبش دانشجویی دی‌ماه ۹۸ در فرایند پسا سرنگونی هواپیمای اوکراینی توسط سپاه پاسداران و کشته شدن ۱۷۶ نفر و قایم موشک‌بازی حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه شاهد بودیم) در پائین شهرها می‌باشد، نه در بالای شهرها»، یادآوری می‌کنیم که در یک تقسیم‌بندی جغرافیائی هیرارشی خاستگاه‌ها جنبش‌ها و خیزش‌ها در چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کلان‌شهر تهران را می‌توانیم اینچنین ترسیم کنیم:

در دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «خاستگاه جنبش‌ها و خیزش‌ها شمال تهران بوده است» و اما در دهه دوم و سوم عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «خاستگاه

جنبش‌ها و خیزش‌های ضد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وسط شهر تهران بوده است» و در

دهه چهارم عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «خاستگاه جنبش‌ها و خیزش‌ها و حرکت‌های ضد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جنوب شهر تهران بوده است»؛ بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که با عنایت به «سونامی فقر فلاکت در کلان‌شهرهای ایران در سال ۱۴۰۰ بدون تردید خاستگاه جنبش‌ها و خیزش‌های ضد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در میان پائینی‌های جامعه ایران می‌باشند» و آنچنانکه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم، «در صورت حرکت طبقه متوسط شهری (برعکس جنبش سبز سال ۸۸) رهبری این خیزش‌ها و جنبش‌ها در دست پائینی‌های جامعه ایران (چه در عرصه اردوگاه کار و زحمت و چه در عرصه خیزش‌های معیشتی حاشیه‌نشینان) می‌باشد و طبقه متوسط شهری باید تابع رهبری پائینی‌های جامعه باشند». البته معنای دیگر این حرف آن است که در سال ۱۴۰۰ «جنبش‌ها و خیزش‌های برابری‌طلبانه بر جنبش‌های آزادی‌خواهانه برتری دارند».

سال ۱۴۰۰ سالی است که «پروسه واگرایی اپوزیسیون داخل و خارج از کشور به علت ناتوانی در تثبیت آلترناتیوی خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و به علت ناتوانی خود در هدایت‌گری جنبش‌ها و خیزش‌های (خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و مستقل‌تکون یافته از پائین) جامعه ایران و به علت رویکرد انحرافی آنها در راستای کسب قدرت سیاسی از بالا و به علت رویکرد حزبی و سازمانی هرمی و عمودی که دارند، مانند چهار دهه گذشته در پراکندگی و سکتاریست خود همچنان پیش خواهند رفت». در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که در سال ۱۴۰۰ «سرعت ریزش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (از درون و برون این رژیم) بیشتر از سرعت هم‌گرائی و سازماندهی اپوزیسیون داخل و خارج از کشور باشد».

سال ۱۴۰۰ سالی است که «انسداد سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و عدم قبول حزب پادگانی خامنه‌ای در انجام اصلاحات ساختاری این رژیم و همچنین عدم توازن قوا بین جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل‌تکون یافته از

پائین) با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در عرصه میدانی نه در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) و عدم توان آلترناتیوی اپوزیسیون داخل و خارج از کشور (از راست تا چپ چپ) و ریزش مشروعیت و مقبولیت همراه با به لرزه درآمدن موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی و عدم توان حزب پادگانی خامنه‌ای در بازتولید مشروعیت و مقبولیت و موجودیت به لرزه درآمده این رژیم و بحران جاننشینی خامنه‌ای و... همه و همه باعث شده است (که در سال ۱۴۰۰) شرایط برای فروپاشی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران فراهم بشود». در این رابطه است که لازم است عنایت داشته باشیم که «خود فروپاشی فی نفسه نه تنها نمی‌تواند باعث سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، بلکه برعکس (فروپاشی در عرصه غیبت آلترناتیوهای تعیین کننده) بسترساز ظهور هیولای فاشیسم در جامعه ایران می‌شود». یادمان باشد که روش‌های تغییر در جامعه عبارتند از:

۱ - انقلاب.

۲ - اصلاحات از طریق درون و برون.

۳ - کودتا توسط نیروهای نظامی.

۴ - تجاوز امپریالیستی نظامی خارجی.

۵ - فروپاشی.

در خصوص پنج مؤلفه فوق (روش‌های تغییر) باید توجه داشته باشیم که «روش انقلاب» در عرصه تغییر، «یک روش غیر قابل پیش‌بینی ناخواسته برای همه مردم می‌باشد». چرا که:

اولاً انقلاب در یک جامعه در شرایطی اتفاق می‌افتد که هیچکس توان پیش‌بینی آن را از قبل ندارد.

ثانیاً انقلاب می‌شود، نه اینکه انقلاب می‌کنند.

ثالثاً انقلاب روش تغییر وضع موجود با حداکثر هزینه است.

رابعاً از آنجائیکه در انقلاب «حرکت از کسب قدرت سیاسی و از بالا شروع می‌شود» لذا همین امر باعث می‌گردد که «تمامی انقلاب‌ها همزمان آبدستن ظهور و موج‌سواری ضد انقلاب پدید آمده از دل انقلاب باشند». پر واضح است که خود این امر باعث می‌گردد که

«انقلاب آنچنانکه می‌تواند بستر ساز حاکمیت شوراهای خودجوش (و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) بشود و می‌تواند شرایط برای حرکت رو به جلو جامعه را فراهم نماید، به همان میزان هم می‌تواند بستر ساز ظهور و حاکمیت ضد انقلاب نیز بشود»؛ که البته این امر در گرو «شرایط توازن قوا در عرصه میدانی بین نیروهای انقلاب‌گر و ضد انقلاب می‌باشد». طبیعی است که در شرایطی که به علت عدم سازماندهی و تشکل و عدم وحدت و پیوند بین نیروهای انقلابی «توازن قوا به سود نیروی ضد انقلابی می‌باشد و نیروی‌های انقلابی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر نمی‌توانند در کادر شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در جایگاه آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی قرار بگیرند و نمی‌توانند توازن قوا را به سود خود تغییر بدهند، ظهور انقلاب بدون شک در خدمت ظهور سونامی ضد انقلاب و موج‌سواری آنها بر جامعه ایران می‌شود» که عین این تجربه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) آزمایش کردند. چراکه در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران آنچه که باعث گردید تا انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در خدمت ضد انقلاب قرار بگیرد و آنچه که باعث گردید تا ارتجاع فقهاتی دگماتیست حوزه‌های فقهی در چارچوب نظریه ولایت فقیه، انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را به شکست بکشاند، بدون تردید همین عدم توازن قوا و عدم توازن آلترناتیو شوراهای تکوین یافته از پائین و عدم پیوند و اتحاد و سازماندهی کنش‌گران جنبش ضد استبدادی از پائین و عدم انجام پروسه خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جامعه مدنی جنبشی از پائین بوده است که در تحلیل نهائی همه این‌ها بستر ساز آن شد «تا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران مرده به دنیا بیاید» و تمامی دستاوردهای آن انقلاب عظیم توده‌ای در خدمت ضد انقلاب و نیروهای ارتجاعی قرار بگیرد.

در همین رابطه است که در سال ۱۴۰۰ در خلاء توازن قوا در عرصه میدانی و در خلاء آلترناتیو انقلابی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین و در خلاء عدم سازماندهی و تشکل کنش‌گران مدنی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «ظهور

انقلاب در خدمت ضد انقلاب در صورت‌های مختلف آن خواهد بود» مگر اینکه با «تداوم انقلاب، بسترها جهت خودسازماندهی و خودرهبری برای شوراهای خودجوش تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فراهم بشود».

باری در خصوص روش دوم تغییر در جامعه یعنی «روش اصلاحات» با توجه به «ماهیت غیر اصلاح پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» که رژیم مطلقه فقهاتی این غیر قابل اصلاح بودن این رژیم توتالیتر در طول چهار دهه گذشته عمر سیاه خود نشان داده است (زیرا این رژیم که بر پایه سنگ زیربنای نظریه استبدادی ولایت مطلقه فقهاتی خمینی استوار می‌باشد، در ۴۲ سال گذشته از خمینی الی الان به درستی فهمیده است) که کوچکترین عقب‌نشینی در برابر انجام اصلاحات ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «به معنای فروپاشی کل رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد» لذا در این رابطه است که باید داوری کنیم که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت مقاومت در برابر اصلاحات و تحول از درون حاکمیت (مانند رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) خود بستر ساز و عامل انقلاب و فروپاشی حاکمیت از بالا می‌باشد». فراموش نکنیم که عامل ذهنی و سیاسی انقلاب ۵۷ ضد استبدادی مردم ایران عدم پتانسیل رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در تحمل اصلاحات تحمیلی بر این رژیم توسط قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا در دوران رئیس جمهوری کارتر بود. قابل ذکر است که دولت کارتر در چارچوب استراتژی امپریالیسم آمریکا، «در بستر تثبیت رژیم‌های دیکتاتوری وابسته به خود در کشورهای پیرامونی با شعار رفرم بدهید تا تثبیت بشوید» رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را وادار و مجبور به قبول حداقل رفرم کردند که عقب‌نشینی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در سال ۵۷ توسط قبول رفرم تحمیلی امپریالیستی آمریکا باعث گردید تا آن رفرم تحمیلی و اجباری بدل به انقلاب سال ۵۷ بشود.

پر پیداست که در شرایط فعلی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همان وضعیت رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دارد، یعنی «بدون تردید هر گونه عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر رفرم و اصلاحات باعث انقلاب بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود» و بدین جهت از اینجا است که حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط



با هر گونه رفرم حداقلی هم مقابله می‌کند و با تمام قدرت سرکوب می‌نماید «که کشتار بی‌رحمانه او در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ مثنی نمونه خروار می‌باشد» و باز در همین رابطه است که او «جهت سرکوب هر گونه جنبش و خیزش تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران در سال ۱۴۰۰ خواستار احیاء کمیته‌های پسا انقلاب بهمن ۵۷ می‌باشد»، بنابراین بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که «حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط با هر گونه رفرم و اصلاحات و عقب‌نشینی حتی حداقلی در برابر خواسته‌های مردم ایران هم مخالفت می‌کند». در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که هر گونه شعار «طرفداری از اصلاحات درون و برون این رژیم امری عوام‌فریبانه بشود». آنچنانکه در بیش از دو دهه گذشته دیدیم که جریان اصلاح‌طلبان حکومتی (با استراتژی «فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی در بالا» در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومتی) شعار «اصلاحات» مطرح کردند و در آخر هم به مردم ایران گفتند: «ما جز یک تدارک‌اتچی در خدمت حزب پادگانی خامنه‌ای نبو دیم» و البته خامنه‌ای هم از انتخابات مجلس یازدهم مصمم شد تا مانند یک «دستمال کلینکس آلوده آنها را از سطل زباله حکومتی خارج بیاندازد که آخرین نمایش آن را هم در انتخابات خرداد سال ۱۴۰۰ با هم مشاهده خواهیم کرد».

در خصوص روش سوم تغییر در جامعه یعنی «روش کودتا» توسط نظامیان باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها رژیمی است در جهان که دارای دو نیروی نظامی مستقل از هم تحت عنوان سپاه پاسداران و ارتش رسمی کشور می‌باشد.

ثانیاً این دو نیروی نظامی طبق «استراتژی حزب پادگانی خامنه‌ای پیوسته در تضاد و رقابت همه جانبه خود ساخته خامنه‌ای قرار دارند».

ثالثاً تکیه همه جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای بر سپاه پاسداران باعث گردیده است که رابطه سپاه با حزب پادگانی خامنه‌ای در عرصه بقاء و حیات به یکدیگر گره بخورد. به طوری که «بدون سپاه حزب پادگانی خامنه‌ای امکان بقا حکومتی ندارند، آنچنانکه بدون حزب پادگانی خامنه‌ای، سپاه نمی‌تواند به بقاء خود ادامه بدهد». در نتیجه این امور باعث گردیده است تا «امکان کودتا در

شرایط فعلی توسط نیروهای نظامی غیر ممکن بشود». در خصوص روش چهارم یا «تجاوز نظامی امپریالیستی» (و جنگ و اشغال نظامی توسط قدرت‌های امپریالیستی خارجی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا) هم از بعد شکست استراتژی اشغال و جنگ نظامی امپریالیسم آمریکا در کشورهای افغانستان، عراق، سوریه و لیبی همه و همه باعث گردیده است تا امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا «دیگر حاضر به تکیه بر استراتژی اشغال نظامی در خصوص جامعه ایران نشود» بنابراین «دخیل بستن جریان‌های اپوزیسیون خارج‌نشین ایرانی (از راست راست تا چپ چپ) بر این امامزاده جهت کسب قدرت سیاسی برای آنها یک خیال خام بیش نیست».

در خصوص آخرین روش تغییر یعنی «روش فروپاشی» که امپریالیسم آمریکا توسط تحریم حداکثری بر ملت ستم‌دیده ایران به دنبال آن می‌باشد، باید بگوئیم که در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز جامعه ایران که فوقاً مطرح کردیم، «تنها آیتمی که در سال ۱۴۰۰ شانس مادیت پیدا کردن در جامعه نگون‌بخت ایران دارد، همین آیتم فروپاشی می‌باشد» که به عنوان یک هیولای بزرگ در مسیر حرکت رو به جلو جامعه بزرگ ایران می‌تواند ظهور پیدا کند، بنابراین از پنج روش تغییر در جامعه امروز ایران (روش انقلاب، روش اصلاحات، روش کودتا، روش تجاوز نظامی خارجی و روش فروپاشی) «روش انقلاب غیر قابل پیش‌بینی می‌باشد» و در صورت تحقق انقلاب در این شرایط به علت عدم نهادینه بودن جایگاه آلترناتیوی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین مانند سال ۵۷ «شرایط برای موج‌سواری ضد انقلاب بر انقلاب فراهم می‌گردد». ولی در خصوص اصلاحات، «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز حاضر نیست تن به اصلاحات از درون بدهد و قطعاً در این رابطه حزب پادگانی خامنه‌ای تا آخرین سنگر (حتی اگر به جنگ داخلی هم برسد) مقاومت می‌کند». البته آنچه که در این شرایط موضوع اصلاح‌ناپذیری حزب پادگانی خامنه‌ای را غیر ممکن‌تر می‌سازد، «موضوع بحران جانشینی خامنه‌ای است که او جهت حل این بحران در سال ۱۴۰۰ تلاش می‌کند تا با تثبیت قدرت راست پادگانی سپاه بر سه قوه شرایط برای جانشینی فرزندش مجتبی را فراهم نماید»؛ و اما در خصوص

«روش کودتای نظامی» هم به علت دو نیروی نظامی داشتن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رقابت بین سپاه و ارتش و مثبت بودن توازن قوا هم به لحاظ نظامی و هم به لحاظ سیاسی به سود سپاه، «امکان موفقیت کودتا برای ارتش در برابر سپاه وجود ندارد» و در صورت انجام کودتای ارتش، قطعاً موضوع به جنگ داخلی کشیده می‌شود که خود جنگ داخلی هم باز به ضرر ارتش تمام می‌شود تا سپاه؛ و اما در خصوص «کودتای سپاه» هم اصلاً انجام آن محال است «مگر در جهت خلع قدرت جناح‌های درونی حکومت، بر سر جانشینی خامنه‌ای باشد» چراکه:

اولاً سپاه در شرایط فعلی و در سال ۱۴۰۰ با انتخابات دولت سیزدهم، «تمامی قدرت و قوا در اختیارش می‌شود و توسط کودتا چیزی بیشتر نصیبش نمی‌گردد.»

ثانیاً «نیاز سپاه به دستگاه مطلقه ولایت بیشتر از نیاز دستگاه مطلقه ولایت به سپاه می‌باشد» و دلیل این امر همان است که سپاه توسط سلاح و قدرت نظامی که نمی‌تواند برای قدرت خودش در جامعه ایران مشروعیت و مقبولیت و موجودیت نهادینه شده فراهم نماید. پر پیداست که «سپاه تنها از طریق دستگاه مطلقه ولایت است که می‌تواند حداقل مشروعیت آسمانی و پایگاه اجتماعی برای خودش حاصل نماید.»

در خصوص تجاوز نظامی خارجی باید بگوئیم که:

اولاً تجاوز امپریالیستی به کشور ایران (آنچنانکه در لیبی، عراق، سوریه و افغانستان تجربه شده است) «این تجاوز نظامی به معنای نابود کردن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و اداری کشور ایران خواهد بود.»

ثانیاً تجربه تاریخی گذشته کشور ایران نشان داده است که «در زمان تجاوز خارجی، مردم ایران برای دفاع از کشور به خود رژیم‌های ارتجاعی حاکم پناه می‌برند و از این رژیم‌های ارتجاعی در برابر تجاوز خارجی حتی حمایت می‌کنند» بنابراین در این رابطه هم می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «تجاوز نظامی خارجی بستر ساز حمایت مردم از رژیم ارتجاعی حاکم می‌شود» (کشتن قاسم سلیمانی توسط دولت فاشیست ترامپ و تشییع جنازه میلیونی مردم ایران و عراق از او، خود مشتکی نمونه خروار در این رابطه می‌باشد). بدین ترتیب است که تنها گزینه‌ای که باقی می‌ماند، «گزینه فروپاشی

است.»

پر واضح است که با این تحلیل تنها راه مقابله با همه این بن‌بست‌ها فقط و فقط «تقویت جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر می‌باشد» که بدین تردید اگر این مهم بتواند در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران انجام بگیرد، «تمامی فونکسیون‌های منفی فوق برعکس می‌شود» و دلیل این امر همان است که «با نهادینه شدن و تقویت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین»:

اولاً «توازن قوا به سود پائینی‌های جامعه و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر پیدا می‌کند.»

ثانیاً در آن صورت «جامعه مدنی جنبشی قوی و نهادینه شده (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) می‌تواند به عنوان آلترناتیو تمام عیار قدرت حاکم (چه در عرصه انقلاب، چه در عرصه کودتا، چه در عرصه اصلاحات، چه در عرصه فروپاشی و چه در عرصه حتی تجاوز نظامی خارجی) تمام قد وارد صحنه بشود و شرایط را به نفع خود تغییر بدهد.» به بیان دیگر، تنها شاخصی که می‌تواند در این شرایط به عنوان «نقشه راه پیشگامان» (در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح بشود، «فقط و فقط تلاش در راستای تقویت و نهادینه کردن جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد» و از اینجا که می‌توانیم وظایف پیشگامان (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) را در سال ۱۴۰۰ اینچنین تعریف کنیم:

۱ - پیشگامان عنایت دارند که هر چند که جامعه مدنی جنبشی ایران در این شرایط در فاز مطالباتی قرار دارد، ولی ضروری است که باور داشته باشیم که همین جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودرهبر مطالباتی امروز جامعه ایران، «به مجرد ورود جامعه ایران به وضعیت انقلابی (آنچنانکه در سال‌های ۵۶ و ۵۷ شاهد بودیم) وارد فاز سیاسی می‌شود و با ورود به فاز سیاسی، همین جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین و مطالباتی امروز جامعه

ثالثاً بر این باور باشیم که «آگاهی‌های ضد سرمایه‌داری و آگاهی‌های دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای باید به صورت مشخص و کنکرت از دل خود جنبش‌های مدنی و صنفی و اجتماعی، مطالباتی و سیاسی حاصل بشود، نه به صورت مجرد از بیرون وارد جنبش‌های جامعه مدنی بشوند.»

رابعاً بر این باور باشیم که شعار «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ امروز ایران تنها شعاری است که می‌تواند بستر ساز پیوند و اتحاد از پائین تمامی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران چه در عرصه طبقه متوسط شهری و چه بستر پائینی‌های جامعه ایران (از جنبش زنان تا معلمان، کارگران، بازنشستگان و حتی حاشیه‌نشینان و جنبش‌های اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره) بشود» زیرا «تنها با رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای است که می‌توان به صورت سلبی و ایجابی تمامی تبعیض‌های ۴۲ ساله موجود در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، قومی، نژادی و غیره) به چالش کشید.»

یادمان باشد که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای همه مردم ایران است، نه صرفاً برای یک طبقه و گروه اجتماعی مشخص». بر این مطلب اضافه کنیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، آنچنانکه امری جنبشی می‌باشد، امری واقعی نیز هست»؛ و لذا در همین رابطه است که باید بگوئیم «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای امری معقول می‌باشد که از ناکجاآباد حرکت نمی‌کند و قالبی و نسخه‌ای از پیش تعیین شده برای همه جوامع بشر ندارد، بلکه برعکس توسط تحلیل مشخص از شرایط مشخص، حرکتی مشخص و کنکرت برای جامعه امروز ایران دارد» و بدین ترتیب است که در تحلیل نهائی باید بگوئیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای از دل خود جنبش‌های افقی مادیت پیدا می‌کند.»

پایان

بزرگ و رنگین کمان ایران) می‌تواند تمامی پتانسیل سیاسی - اجتماعی - تاریخی خودش را به سرعت آفتابی نماید»، بنابراین از اینجا است که در سال ۱۴۰۰ پیشگامان (در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مانند ۴۴ سال گذشته (از ۵۵ الی الآن) ضرورت دارد که بر این باور باشند که در چارچوب سه نوع رهبری «انطباقی و تطبیقی و دگماتیستی»، رهبری تطبیقی در جامعه مدنی جنبشی خودجوش باید از دل خود جامعه مدنی جنبشی به صورت خودجوش حاصل بشود، نه از طریق موج‌سواری و تزریق از بیرون.

۲ - پیشگامان عنایت داشته باشند که برای نهادینه کردن و تقویت جامعه مدنی جنبشی خودجوش در این شرایط باید (مانند ۴۴ سال گذشته حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین، در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود) «به جای تکیه بر آگاهی مجرد و انتزاعی دگماتیستی و به جای تکیه بر آگاهی‌های وارداتی و تقلیدی و انطباقی از جنبش‌های دیگر جوامع خارجی، تنها بر آگاهی تطبیقی برخاسته از متن واقعیت گروه‌های مختلف کشور تکیه بکنند». چراکه تنها و تنها توسط همین آگاهی‌های تطبیقی برخاسته از متن واقعیت زندگی روزمره توده‌های پائینی جامعه ایران است که پیشگامان می‌توانند «بستر نهادینه کردن و تقویت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودرهبر تکوین یافته از پائین را فراهم بکنند.»

۳ - پیشگامان ضرورت دارد که به «جوهر رادیکالیزم جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اعتقاد داشته باشند». عنایت داشته باشیم که اعتقاد به رادیکالیزم جنبشی جامعه مدنی خودجوش در گرو آن است که:

اولاً به «خودرهائی و خودرهبری و خودسازماندهی و استقلال اعتقاد داشته باشیم.»

ثانیاً به «تکوین این جامعه مدنی جنبشی خودجوش از پائین اعتقاد داشته باشیم، نه تزریق از بالا توسط احزاب سیاسی.»

# «انسداد سیاسی مطلق» (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در فرایند آرایش جدید قدرت و «یکدست کردن حاکمیت» (توسط حذف اصلاح‌طلبان حکومتی و راست‌گرایان اعتدالی) دارای چه مشخصه‌ای می‌باشد؟

می‌باشد که فرایندهای اولیه آن در طول ۴۲ سال عمر این رژیم تکوین پیدا کرده است، این فرایندهای ۴۲ ساله اولیه انسداد سیاسی مطلق فعلی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) را می‌توانیم اینچنین فرموله نمائیم:

۱ - رویکرد «انسدادگرایی سیاسی» این رژیم (در بستر حاکمیت مطلقه فقهاتی در طول ۴۲ ساله گذشته، یعنی از آغاز الی الآن) «صورت پروسه‌ای داشته است، نه پروژه‌ای» که این رویکرد انسدادگرایی رژیم از فردای انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ مردم ایران (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) با تثبیت «هژمونی خمینی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی حواریون او» در چارچوب گفتمان ارتجاعی و دگماتیست و استبدادساز ولایت فقه خمینی (که عامل اصلی شکست و مرده به دنیا آمدن انقلاب ضد استبدادی مردم ایران می‌باشد) حاصل شده است. بدین خاطر در این رابطه است که باید بگوئیم که آبخور اصلی و اولیه این انسداد سیاسی مطلق فعلی بازگشت پیدا می‌کند به دو گفتمان «ولایت فقیه» و گفتمان «تشخیص مصلحت نظام» خود خمینی.

۲ - آنچه که باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته وارد پروسه انسدادگرایی سیاسی از بالا بشود «عدم انسجام سه

اگر بپذیریم که یکدست کردن حاکمیت (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، با حذف اصلاح‌طلبان حکومتی و راست‌گرایان معتدل تحت هژمونی علی لاریجانی - علی مطهری و غیره) پروژه‌ای می‌باشد که عامل استارت اولیه آن «خیزش آبان‌ماه ۹۸ (با کشتار هولناک بیش از ۱۵۰۰ نفر و دستگیری بیش از ۷۰۰۰ نفر و زخمی شدن هزاران نفر توسط دستور مستقیم خود خامنه‌ای) بوده است»، از آنجائیکه خود «خیزش آبان‌ماه ۹۸» عرصه‌ای بوده است که «خیزش دی‌ماه ۹۶ با یک سلسله تغییرات به صورت حلزونی خودش را در خیزش آبان‌ماه ۹۸ بازسازی و بازتولید کرده است»، با عنایت به اینکه خود خیزش دی‌ماه ۹۶ فرایند جدیدی در ادامه خیزش‌ها و جنبش‌های اعتراضی گذشته جامعه ایران بوده است و توسط این خیزش بود که گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی (که برای دو دهه ۱۳۷۶ - ۱۳۹۶ بر جامعه ایران به عنوان گفتمان مسلط بود، با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا») به چالش کشیده شد. طبیعی است که در این رابطه می‌توان داوری کرد که علل و عواملی که باعث گردیده تا حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا سرکوب هولناک و قهرآمیز آبان‌ماه ۹۸ «تصمیم به آرایش جدید قدرت و پروژه یکدست کردن حاکمیت (با تکیه یکجانبه به راست پادگانی یا سپاه بگیرد» گذشت تاریخ مصرف پروژه اصلاح‌طلبی حکومتی و پروژه رقابتی کردن تقسیم قدرت در درون حاکمیت مطلقه فقهاتی (توسط تقسیم باز تقسیم دوره‌ای قدرت در بین جریان‌های خودی حکومت) و همچنین در راستای چالاک کردن حاکمیت جهت کاربرد مشت آهنین در برابر خیزش‌های افقی حلزونی و جنبش‌های عمودی مطالباتی توسط یکدست کردن قدرت حاکم و کاهش تضادهای درونی حکومت بوده است. به بیان دیگر، یکی از عللی که باعث گردیده تا «خامنه‌ای در این شرایط بر پروژه تجدید آرایش قدرت درون حاکمیت و یکپارچه کردن قدرت در چنگال آهنین راست پادگانی و یا سپاه تکیه بکند، مقابله با خطر خیزش‌های فراگیر ملی و اوج‌گیری جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی (صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) می‌باشد.»

باری، اگر بر این باور باشیم که خود «انسداد سیاسی مطلق (رژیم مطلقه فقهاتی) در این شرایط، امری دفعی نیست که با تصمیم یکبارگی خامنه‌ای در فرایند پسا سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ حاصل شده باشد» و داوری کنیم که برعکس انسداد سیاسی مطلق فعلی این رژیم (که در این شرایط توسط پروژه یکپارچه کردن بافت حاکمیت در عرصه تقسیم قدرت با تکیه بر راست پادگانی و یا سپاه خامنه‌ای ظاهر شده است) امری پروسه‌ای

مؤلفه‌های رویکردهای ایدئولوژیکی و سیاسی و اقتصادی (کنش‌گران عرصه قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز الی الان) بوده است» زیرا در تحلیل نهائی، عامل اولیه (این عدم انسجام سه مؤلفه‌ای رویکرد ایدئولوژیکی و سیاسی و اقتصادی کنش‌گران عرصه قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) بازگشت پیدا می‌کند به «نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود خمینی» که پس از تبعید به ترکیه و عراق (در فرایند پسا سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۴۲) در زمستان سال ۱۳۴۶ توسط سخنرانی‌های خود او در نجف تحت عنوان «ولایت فقیه» (برای اولین بار رویکرد ضد مشروطیت شیخ فضل الله نوری را در راستای انتقال قدرت سیاسی به روحانیت حوزه‌های فقهاتی در تاریخ هزار ساله روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی شیعه) او تلاش کرد «تا این رویکرد ارتجاعی را به صورت یک گفتمان فقهی - کلامی - عرفانی در آورد.» ولی از آنجائیکه مبنای فقه دگماتیست تکلیفی و تقلیدی و تبعیدی حوزه‌های فقهی در طول هزار سال گذشته «صورت فردی داشته است» در نتیجه «فقه دگماتیست حوزه‌های فقهی نمی‌تواند منبعی برای استخراج قوانین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جوامع مسلمین در نظام سرمایه‌داری حاکم بشود». بدین خاطر برعکس دوران تکوین مشروطیت، رویکرد ولایت فقیه استبدادساز خمینی (در چارچوب نظریه نظام سیاسی ولایت فقیه) فونکسیون اولیه‌ای که داشت، اختلاف میان خود فقه‌های دگماتیست حوزه‌های فقهی قم و مشهد و نجف و غیره بود. چراکه در این رابطه می‌توان با صراحت دآوری کرد که «تقریباً تمامی فقه‌های درجه اول حوزه‌های فقهی با نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی مخالفت کردند و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی را نظریه‌ای غیر فقهی و غیر کلامی تعریف کردند» و البته دلیل آنها در رد نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی این بوده است که:

الف - در چارچوب نظریه ولایت فقیه خمینی «مسئولیت کشور توسط انتقال قدرت سیاسی به دست روحانیت حوزه‌های فقهی می‌افتد که خود این امر بسترساز جایگزینی حکومت روحانیت یا استبداد مطلقه شیخ به جای ولایت استبدادی سلطانی گذشته تاریخی ایران می‌باشد». پر واضح است که خود این موضوع یک فاجعه

بزرگ است، آنچنانکه در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جامعه نگون‌بخت ایران توسط این فاجعه هولناک فاشیسم فقهاتی سیاسی حاکم را با گوشت و پوست خود تجربه کرده است.

ب - از دوران اولیه تکوین مشروطیت که «نظریه مشارکت سیاسی روحانیت حوزه‌های فقهی توسط نائینی و آخوند خراسانی تحت عنوان فقهی کردن مشروطیت مطرح گردیده است» این دسته از روحانیت تنها بر این باور بوده‌اند که «مشروطیت گرچه باعث غصب قدرت ولایت فقیه می‌شود، اما بین بد و بدتر، مشروطیت چون باعث مقید شدن قدرت مطلقه استبداد سیاسی حاکم می‌گردد، بهتر از استبداد سیاسی مطلقه قاجاریه است». بدین خاطر هرگز «روحانیت حوزه‌های فقهی به غیر از خمینی و حواریون فقهاتی او معتقد به حکومت سیاسی روحانیت حوزه‌های فقهی نبوده‌اند». در نتیجه «همگی تکوین حکومت روحانیت را رد می‌کردند». آنچنانکه همین امروز «علی سیستانی در عراق هم مخالف تکوین حکومت روحانیت (مثل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در عراق می‌باشد». بطوریکه در کشور عراق پسا سرنگونی حزب بعث صدام حسین، با اینکه علی سیستانی نقش ولی فقیه برای اکثریت قریب به اتفاق شیعیان عراق دارد، ولی «او و موضوع ولی فقیه در قانون اساسی عراق هیچ کاره مطلق می‌باشد» برعکس قانون اساسی و متمم آن در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم «ولی فقیه قدرت مطلقه شبه خدائی بر تمامی منابع قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، معرفتی، نظامی و انتظامی و غیره مردم نگون‌بخت ایران دارد.»

ج - تمامی فقه‌های درجه اول حوزه‌های دگماتیست فقهی از آغاز الی الان (منهای خمینی و حواریون او) بر این باور بوده‌اند و همچنان بر این باور هستند که «جایگاه روحانیت در قدرت مانند گذشته (از آل بویه تا قاجاریه و پهلوی) نظارت بر قدرت سیاسی است، نه کسب قدرت سیاسی» اما خمینی با «قانون کردن نظریه ولایت فقیه خودش توسط قانون اساسی و متمم آن (در دهه اول پسا انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷) حکومت روحانیت یا ولایت فقیه یا ولایت شیخ را جایگزین ولایت سلطانی یا ولایت گذشته شاه آن هم در فاشیست‌ترین و مطلق‌ترین شکل آن کرد»؛



به عبارت دیگر «با ورود نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی به قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی، اساس حکومت آخوندیسم بر جامعه ایران مادیت پیدا کرد» و در دهه ۶۰ بود که «نظریه‌های استبدادساز ولایت فقیه و تشخیص مصلحت نظام خمینی بدل به شکل ساختار حکومت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گردید.»

د - تا قبل از نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی، از نظر تمامی فقهای درجه اول حوزه‌های دگماتیستی فقهاتی شیعه (حتی روحانیت مشروطه‌خواهانی مثل نائینی و آخوند خراسانی) «ولایت فقیه روحانیت در چارچوب فقه تعریف می‌شد، نه بر پایه ولایت بر جامعه و مردم» (آنچنانکه خمینی در نظریه ولایت فقیه استبدادساز خود بر طبل آن می‌کوبید). بدین ترتیب همین امر باعث گردید تا نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی به خصوص در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران «با قانون شدن این نظریه استبدادساز خمینی در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ولایت فقیه از ولایت در فقه بدل به ولایت سیاسی بر جامعه و مردم نگون‌بخت ایران گردید» و همین تغییر رویکرد از ولایت فقیه در باب فقه به ولایت فقیه بر مردم نگون‌بخت ایران، ریشه اصلی تمامی انحرافات ۴۲ ساله رژیم مطلقه فقه‌اخذی حاکم بوده است.

ه - نظریه مصلحت نظام خمینی که (در سال‌های آخر عمرش) او جایگزین رویکرد فقهی در تبیین ولایت مطلقه فقهاتی استبدادساز خود کرد، این جایگزینی مصلحت نظام به جای فقه در تعریف قدرت مطلقه فقهاتی، نه تنها آتش شعله فاجعه استبدادساز نظریه ولایت فقیه خمینی بر پایه فقه و کلام در عرصه قدرت سیاسی بر جامعه نگون‌بخت ایران کاهش نداد، بلکه این آتش را بیشتر شعله‌ور ساخت، چراکه «رویکرد مصلحت نظام خمینی در این مرحله در راستای حفظ رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان اوجب الواجبات مطرح شد، نه مصلحت جامعه ایران و نه در راستای انتقال قدرت از ولایت مطلقه فقیه حاکم به مردم نگون‌بخت ایران»، به عبارت دیگر، در رویکرد «مصلحت نظام خمینی، مصلحت برای رژیم مطلقه فقهاتی بود نه مصلحت برای مردم نگون‌بخت ایران» و لذا همین امر باعث گردید تا از زمان جایگزینی «مصلحت نظام به جای فقه توسط خمینی، بزرگ‌ترین ریزش درون حاکمیت مطلقه فقهاتی تحت

عنوان جناح راست روحانیت سنتی اتفاق افتاد» بدین خاطر از همان آغاز «خود خامنه‌ای به نحو مستقیم و غیر مستقیم از همین جناح راست روحانیت ریزش کرده در زمان خمینی (در برابر جناح به اصطلاح چپ روحانیون حواریون خمینی، به خصوص در مخالفت با دولت میر حسین موسوی) حمایت می‌کرد» و صد البته همین حمایت خامنه‌ای از جناح راست روحانیت درون حاکمیت زمان خمینی باعث گردید که با فوت خمینی و جانشینی خامنه‌ای بر رهبری نظام شرایط برای تاخت تاز جناح راست روحانیت و در ادامه آن شاخه دیگر جناح راست مثل راست بازاری تحت هژمونی موتلفه و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و راست پوپولیستی تحت هژمونی دولت احمدی نژاد و راست معتدل تحت هژمونی علی لاریجانی و غیره فراهم بشود.

اضافه کنیم که «جناح راست روحانیت درون حاکمیت در زمان خمینی فقط در چارچوب فقه، ولایت مطلقه فقیه را در عرصه سیاسی قدرت تعریف می‌کردند، نه در کادر مصلحت نظام» بنابراین، از آنجا بود که «با ظهور نظریه مصلحت نظام به جای فقه توسط خمینی بین روحانیت حواریون خمینی دو دستگی روحانیت و روحانیون شکل گرفت». عنایت داشته باشیم که «جناح روحانیت راست سنتی درون حاکمیت مطلقه فقهاتی از فقه سنتی دگماتیست حوزه‌های فقهاتی به عنوان بستر شرعی قدرت مطلقه فقهاتی تکیه می‌کردند، اما جناح به اصطلاح چپ روحانیون بر نظریه مصلحت نظام خمینی، به عنوان اوجب الواجبات در راستای مشروعیت قدرت مطلقه فقهاتی تکیه داشته‌اند» و از اینجا بود که «جناح راست روحانیت درون حاکمیت از همان ابتدا در نقد نظریه مصلحت نظام خمینی می‌گفتند که او با جایگزین کردن نظریه مصلحت به جای نظریه فقه، می‌خواهد فقه سنتی دگماتیست حوزه‌های فقهاتی را در راستای حمایت از قدرت سیاسی مطلقه خود دور بزند.»

و - تئوری استبدادساز ولایت فقیه خمینی از بدو تکوین آن تا به امروز به خصوص در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان یک شاخص و ترازو نشان داده است که «یک نظریه هولناک استبدادی و غیر اخلاقی می‌باشد که تنها می‌تواند ولایت آخوندیسم و روحانیت آن هم در شکل خشن‌ترین نوع آن جایگزین ولایت استبدادی سلطانی گذشته هزاران سال حاکم بر

جامعه نگون بخت ایران بکند؛ و در همین رابطه است که معلم کبیرمان شریعتی «استبداد روحانیت را خشن‌ترین و ارتجاعی‌ترین استبداد تاریخ بشر تعریف می‌کند» و می‌گوید: «وقتی که زور لباس تقوی به تن می‌کند هر جنایتی مجاز است» آنچنانکه در همین رابطه شاهد بودیم که در تابستان ۶۷ وقتی توسط خمینی زور لباس تقوی به تن کرد، خمینی با یک فتوای دو خطی به اندازه همه تاریخ گذشته هزاران ساله استبداد سلطانی بر مردم نگون بخت ایران، کنش‌گران بی‌گناه گرفتار در زندان سیاسی خمینی را به دارهای فقاقت کشانید؛ و تازه خود خمینی در توصیف این کشتار جامعه سیاسی ایران می‌گفت: «این‌ها سبع بودند، نه انسان» یعنی خمینی حتی حاضر نبود «حق انسان بودند برای مخالفین سیاسی حکومت مطلقه فقاقتی خودش قائل بشود» زیرا در تحلیل نهائی «خمینی بر این باور بود که استبداد سیاسی هر چند که خشن و فاشیستی باشد، اگر ریشه فقهی و ریشه آسمانی و ریشه و خاستگاه فقه دگماتیست روحانیت حوزه‌های فقاقتی داشته باشد خوب است» اما اگر «استبداد سلطانی و غیر روحانی و غیر فقهی باشد، بد است». به بیان دیگر در رویکرد خمینی در خصوص داوری در باب استبداد سیاسی «معیار فقط و فقط فقه و آخوندیسم آن هم همان روحانیت طرفدار خودش است، نه کل روحانیت حوزه‌های فقاقتی». البته آبخور همه این انحراف رویکرد خمینی در این بود که او «اسلام را فقط در کادر فقه دگماتیست فقاقتی مورد قبول خودش تعریف می‌کرد، نه چیزی دیگر».

پر واضح است که در همین رابطه بوده است که افرادی مثل نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» خودش می‌گوید: «استبداد دو نوع است: استبداد سیاسی و استبداد دینی» و در ادامه همین تقسیم‌بندی که او می‌گوید: «استبداد دینی بدتر از استبداد سیاسی می‌باشد».

ز - «موضوع فقه دگماتیست حوزه‌های فقاقتی فرد است نه جامعه»، بنابراین از فقه دگماتیست حوزه‌های فقاقتی استنتاج قانون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برای یک جامعه با نظام سرمایه‌داری و با بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت آن هم در قرن بیست و یکم کردن یک فاجعه است. به قول مولوی مانند دعوت کردن از شتر برای ورود به لانه یک مرغ خانگی می‌باشد. باری، در این

رابطه است که خروجی شعار سید محمد خاتمی نسبت به ساختن مدینه النبی در این شرایط با اسلام فقاقتی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و یا شعار میر حسین موسوی نسبت به بازگشت به دوران طلایی خمینی (در دهه اول پسا انقلاب ۵۷) یکی می‌باشد.

۳ - اگر روند ۴۲ ساله گذشته رژیم مطلقه فقاقتی حاکم از بدو تکوین آن تا به امروز مورد بازشناسی مجدد قرار بدهیم، این رژیم علیرغم تمامی تلورانس‌های ماهیتی و رویکردی که در طول ۴۲ سال گذشته داشته است، بدون تردید از «یک جوهر ثابت برخوردار بوده است و آن جوهر ثابت ۴۲ ساله عمر رژیم مطلقه فقاقتی حاکم، عدم انسجام ایدئولوژیک و نظری و عدم انسجام سیاسی و عدم انسجام گرایش و رویکرد اقتصادی می‌باشد». پر واضح است که همین «خلاء انسجام نظری و سیاسی و رویکرد اقتصادی رژیم مطلقه فقاقتی حاکم (در طول ۴۲ سال عمر این رژیم) ریشه در همان اسلام فقاقتی دگماتیست حوزه‌های فقهی و همان نظریه ولایت فقیه خمینی دارد». قابل ذکر است که در «اسلام فقاقتی حوزه‌های فقهی به علت اینکه آبخور اسلام فقاقتی دگماتیست حوزه‌های فقهی همان اسلام روایتی می‌باشد نه اسلام قرآنی»، با عنایت به اینکه (برعکس قرآن و اسلامی قرآنی که دارای مبانی ثابت نظری و عملی می‌باشد) «اسلام روایتی به خاطر بیش از ۹۰۰ جعلیات روایات وارداتی آن در طول ۱۴ قرن گذشته» (برعکس مبانی ثابت رویکرد قرآن) باعث گردیده است که «به تعداد روحانیت ساخته شده در متن اسلام فقاقتی، ما اسلام‌های مختلف دگماتیسم فقاقتی داشته باشیم». بطوریکه در این رابطه است که از آنجائیکه «ر فقیه حوزه‌های فقاقتی بر پایه انتخاب روایت یا روایت‌های مورد سلیقه و انتخاب خودش در اقیانوس روایات جعلی اقدام به نوعی برداشت (در چارچوب منافع شخصی و منافع گروهی و منافع طبقاتی خود) کرده است و آن را تحت عنوان اجتهاد در فقه تحویل حوزه‌های فقاقتی داده است»، در نتیجه همین امر باعث گردیده تا ما «حتی دو اسلام مشابه فقاقتی در دو طلبه حوزه‌های فقهی هزار سال گذشته نتوانیم پیدا کنیم». برای فهم عمق فاجعه باید به این داوری سید محمد حسین طباطبائی صاحب «تفسیر المیزان» عنایت بکنیم که او در مقدمه «تفسیر المیزان» خودش می‌گوید: «روحانیت حوزه‌ها



حتی بدون باز کردن جلد قرآن می‌توانند توسط روایات درجات درسی و حوزه‌ای از آغاز تا مرجعیت تقلید طی نمایند.»

بدین خاطر همین تکیه روحانیت حوزه‌های فقه‌ای (به جای قرآن در فهم اسلام) بر روایات (که بیش از ۹۰٪ آن جعلیات ۱۴ قرن گذشته می‌باشد) باعث آن شده است که اسلام هزار تکه فقه‌ای حوزه‌های فقهی حتی از حداقل انسجام درونی هم برخوردار نباشند. طبیعی است که در زمانی که «آبشخور نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی همین اسلام روایتی دگماتیست معلوم الحال ۱۴ قرن گذشته می‌باشد، خروجی نهائی نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی در زمانی که این نظریه به صورت قانون اساسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در می‌آید و یا این نظریه استبدادساز به صورت یک گفتمان حاکم بر عمل و نظر کنش‌گران قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر رژیم مطلقه فقه‌ای در عرصه حکومت و حاکمیت و قدرت می‌شود، خود این گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی چه بر پایه فقه سنتی دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای و چه بر پایه پراگماتیسم یا مصلحت نظام خمینی (که از نظر او بر پایه این نظریه استبدادساز اوجب الواجبات حفظ نظام رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد) سر سلسله جنبان تمامی عدم انسجام‌های سیاسی و رویکردی و اقتصادی در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در میان کنش‌گران قدرت زر و زور و تزویر این رژیم (مطلقه فقه‌ای حاکم) بوده است.»

در رابطه با «درمان این عدم انسجام ایدئولوژیکی و سیاسی و اقتصادی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بود که خمینی پس از ۵ سال که از عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم گذشته بود، با جایگزین کردن نظریه مصلحت به جای نظریه فقه و فقه‌ت، در تعریف نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود (در بستر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) بود که بستر نظری گذشته نظریه استبداد ولایت فقیه خودش را (که فقه و فقه‌ت سنتی حوزه‌های هزار ساله دگماتیست فقه‌ای بود) به چالش کشید». او جهت یک دست کردن نظام (که قبل از آن او با شعار: «همه با هم» در کادر جایگاه کاریزماتیک خودش توانسته بود به صورت موقت از شعله‌ور شدن همه جانبه تضادهای درونی حکومت مانع بشود) و جهت مقابله با عدم انسجام

نظری و سیاسی و اقتصادی کنش‌گران عرصه‌های زر و زور و تزویر قدرت در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، تلاش می‌کرد تا با «مطلق کردن تمام خواسته‌ها در رژیم مطلقه فقه‌ای به صورت مصلحت نظام» به وحدت درونی نسبی در این رابطه دست پیدا کند که البته هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی خمینی شکست خورد و آنچه در طول ۴۲ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را نگه داشته است، نه تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها و اندیشه‌های خمینی بوده است، بلکه فقط و فقط سرنیزه و کشتار و اعدام و سرکوب و اختناق و انسداد سیاسی و جوی خون و نسل‌کشی سیاسی و غیره بوده است، همان سرنیزه‌ای که ناپلئون بناپارت در تعریف فونکسیون آن گفته بود که: «با سرنیزه هر کاری می‌توان کرد و فقط روی آن نمی‌توان نشست». بدون تردید، اگر حتی برای یک روز رژیم مطلقه فقه‌ای از سرنیزه در دست خود یک صندلی برای نشستن بسازد، همان روز پایان عمر این رژیم توتالیتیر خواهد بود، آنچنانکه در سال ۵۶ - ۵۷ شاهد بودیم که با ورود کارتر به کاخ سفید تحت فشار دولت کارتر وقتی که رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی مجبور شد که بر روی سرنیزه بیش از نیم قرن گذشته این رژیم بنشیند، نشستن بر سرنیزه همان، سرنگون شدن آن رژیم کودتائی و توتالیتیر همان، پر واضح است که «شکست خمینی در مرحله دوم به خاطر این بود که مصلحت‌گرایی یا پراگماتیسم هرگز نمی‌تواند بسترساز انسجام درونی نظری و عملی یک رویکرد قرار بگیرد.»

باری، در کادر تحلیل فوق از مبانی نظری و سیاسی و رویکرد اقتصادی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم است که می‌توان داوری کرد که «عدم انسجام ایدئولوژیکی و سیاسی و اقتصادی در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به صورت امری مستمر و روتین و غیر قابل درمان می‌باشد» که از آغاز تا به امروز در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ادامه داشته است؛ و همین امر باعث گردیده است که در فرایند پسا خیزش افقی آبان‌ماه ۹۸ جامعه بزرگ و رنگین ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای بازتولید موجودیت و مشروعیت حداقلی این رژیم توتالیتیر و سرکوب‌گر توسط حذف جناح‌های رقیب خود در حاکمیت، با یک دست کردن کل حاکمیت توسط انسداد سیاسی مطلق در جامعه ایران شرایط برای مقابله

با عدم انسجام ایدئولوژیکی و سیاسی و اقتصادی و به موازات آن کاهش جنگ جریان‌های درونی حاکمیت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود و توسط تکیه بر راست پادگانی یا سپاه و حل کردن بحران جانشینی خودش جهت تزریق فرزندش مجتبی به رهبری و جهت مهندسی کردن ورود نظامیان (سپاه) در قدرت مجریه فراهم نماید». پر پیدا است که آنچنانکه حرکت خمینی در دهه اول عمر این رژیم نشان داد، «این نوزاد خامنه‌ای هم مرده به دنیا می‌آید، چراکه خامنه‌ای با یک دست کردن قدرت در دست سپاه هرگز نمی‌تواند بر خیزش‌ها و جنبش‌های افقی و عمودی تکوین یافته از پائین جامعه ایران حاکمیت نماید.»

باری، از اینجا است که می‌توان جمع‌بندی کرد که همین موضوع عدم انسجام ایدئولوژیکی و سیاسی و رویکرد مشخص اقتصادی در طول ۴۲ سال گذشته (اگرچه خمینی در فرایند تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران توسط شعارهای: «همه با هم» و «شاه باید برود» و «یک امت و یک رهبر» و «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و «ما به دنبال جامعه و انقلابی مثل جامعه امروز فرانسه هستیم» و «در حکومت آینده ما حتی کمونیست‌ها می‌توانند مبارزه سیاسی بکنند» و «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و «روحانیت نمی‌خواهد حکومت بکند» و «من هم می‌روم در قم مشغول تحصیل می‌شوم» و غیره و غیره توانست علاوه بر تثبیت رهبری خودش بر انقلاب مردم نگون‌بخت ایران و بردن عکس خودش در سطح کره ماه، تمامی گروه‌های جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ حول رهبری خودش بسیج کند) بالاخره در تحلیل نهائی همین پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این رژیم را از پای در خواهد آورد. با وجود این در همین رابطه بود که خمینی در فرایند تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ از همان آغاز با «رویکرد جبهه‌ای و ائتلافی و رویکرد خارج از اسلام فقهاتی توانست تمامی نیروهای مخالف رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی حول رهبری خودش بسیج نماید.»

پر واضح بود که به مجرد کسب قدرت سیاسی توسط خمینی و سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، شرایط تغییر می‌کند و خمینی دیگر غیر از خمینی مقیم فرانسه می‌شود و از اینجا بود که خمینی از فردای

انقلاب ۵۷ در فرایند نهادینه کردن قدرتش بر جامعه نگون‌بخت ایران، گرفتار هیولای شقه شقه شدن جبهه قبل از پیروزی انقلاب ۵۷ مردم ایران شد. چراکه در اولین مرحله یعنی در اسفند ماه ۵۷ چند روز بعد از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ «خمینی با طرح شعار حجاب اجباری برای زنان ایران، آزادی اجتماعی زنان ایران به چالش کشید و با آن جامعه زنان ایران را که (برعکس انقلاب مشروطیت) ستون اصلی پیروزی انقلاب ضد استبدادی ۵۷ بودند، از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ پشیمان کرد». یادمان باشد که شعار جنبش زنان ایران در ۸ مارس یا اسفند ماه سال ۵۷ یعنی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ این بود که: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» که خود این شعار جنبش زنان ایران در اسفندماه سال ۵۷ نشان دهنده آن بود که منهای اینکه جنبش زنان ایران جوهر موج‌سواران بر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران را ارتجاعی و زن‌ستیز تحلیل می‌کردند و منهای اینکه جنبش زنان ایران از فردای انقلاب با تکیه بر حقوق اجتماعی و حقوق علی السویه شهروندی، کل شعارهای خمینی در فرایند تکوین انقلاب را به چالش کشیدند، از همه مهمتر اینکه، ورود جنبش زنان به صحنه در فرایند پسا انقلاب بهمن ۵۷ نخستین خروجی از فرایند ائتلافی و جبهه‌ای خمینی را اعلام می‌کردند. بدین ترتیب بود که بعد از خروج جنبش زنان ایران از جبهه ائتلاف خمینی نوبت به «خروج جنبش‌های اقلیت‌های قومی از خلق کرد تا خلق بلوچ، خلق ترکمن، خلق عرب و غیره رسید» که از اسفند ماه ۵۷ یعنی یک ماه بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ الی الآن در طول ۴۲ سال گذشته این جنبش‌های اقلیت‌های قومی ادامه داشته است.

باری در ادامه همین رویکرد تسویه حسابانه خمینی و حواریون او در فرایند پسا انقلاب ۵۷ بود ه است که به صورت مشخص از آغاز سال ۵۸ این پروسه و روند وارد خود بافت قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر درون حکومت شده است «که در آغاز با تفکیک دو جناح لیبرال و ارتجاعی درون حکومت، پروسه عدم انسجام سیاسی درون حاکمیت برای اولین بار استارت آن زده شد» و در ادامه آن بود که تضاد سیاسی بین دو جناح ارتجاعی و لیبرال درون حکومت در ۱۳ آبان‌ماه سال ۵۸ توسط سناریوی و خیمه شب‌بازی اشغال سفارت آمریکا

تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها و حمایت تمام عیار خمینی (از این خیمه شب‌بازی موسوی خوئینی‌ها تحت عنوان انقلاب دوم) همه و همه باعث گردید تا «نخستین مرحله جنگ جناح‌های درون حاکمیت مطلقه فقهاتی با تصفیه جناح لیبرال‌های حکومتی و پیروزی جناح ارتجاع حکومتی تحت رهبری خمینی وارد مرحله جدیدی از حرکت تضادهای درونی حکومت بشود». کودتای فرهنگی بهار ۵۹ نشان داد که فاز بعدی تسویه حساب خمینی (بعد از تسویه حساب با لیبرال‌های حکومتی از بالا) تسویه حساب از پائین با جنبش دانشجویی می‌باشد (که پس از به چالش کشیدن جنبش زنان و جنبش اقلیت‌های قومی در اسفند ماه ۵۷) جنبش دانشجویی ایران سومین جنبشی بود که از پائین توسط خمینی و حواریون او به چالش کشیده شد.

در ادامه تسویه حساب خمینی و حواریون او با جنبش دانشجویی در بهار ۵۹ بود که در آخرین روزهای تابستان ۵۹ با شروع جنگ بین حزب بعث صدام حسین در عراق و ارتجاع مذهبی حاکم بر ایران، «موضوع تسویه حساب خمینی و حواریون او با جریان‌های حکومتی از بالا و جنبش‌های اجتماعی از پائین وارد فاز نوینی شد که به صورت مشخص پس از اعلام ارتداد جبهه ملی و کافر دانستن مصدق توسط خمینی و توسط آن تسویه حساب با جبهه ملی در جریان نقد لایحه قصاص (با اینکه جبهه ملی در زمان اقامت خمینی در فرانسه با خمینی بیعت کرده بودند و در جریان دولت موقت مهدی بازرگان مشارکت در قدرت داشتند) ولی خمینی به علت کینه تاریخی که از مصدق و جبهه ملی (از سال ۳۱ - ۳۲ تا سال ۴۲) داشت، «پس از چالش با نهضت آزادی و دولت موقت و بازرگان»، دومین جریان سیاسی که از بالا به چالش کشید «جبهه ملی» بود که خمینی با ساطور تکفیر و ارتداد انتقام تاریخی خودش را از مصدق و جبهه ملی به یکباره گرفت.

باری، در ادامه همین تسلسل تسویه حساب‌های زنجیره‌ای خمینی از بالا و پائین بود که از اسفندماه ۵۹ پس از مراسم یادبود مصدق در دانشگاه تهران (که بنی صدر رئیس‌جمهور وقت رژیم مطلقه فقهاتی سخنرانان مراسم بود و در آن سخنرانی بنی صدر تضاد خودش را با رژیم مطلقه فقهاتی اولین بار به صورت اپوزیسیون این رژیم مطرح کرد و در نتیجه همین امر باعث گردید تا)

خمینی برای سومین بار از بالا (پس از تسویه حساب با نهضت آزادی و دولت موقت و مهدی بازرگان و تسویه با جبهه ملی و مصدق) «تسویه حساب با بنی صدر در دستور کار خود قرار بدهد» اما در پروسه تسویه حساب خمینی با بنی صدر آنچه که باعث گردید تا «هزینه این تسویه حساب (برعکس دو تسویه حساب با نهضت آزادی و جبهه ملی) برای خمینی بسیار سنگین بشود، موضوع پیوند تاکتیکی بنی صدر با مجاهدین خلق بود» چراکه بنی صدر به درستی فهمیده بود که در فرایند پسا مراسم یادبود مصدق در اسفند ماه ۵۹ (که برای اولین بار بنی صدر در مقام رئیس‌جمهوری وقت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت اپوزیسیون با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد چالش با خمینی شده بود و اصلاً حضور بنی صدر به عنوان سخنران و دفاع او در این سخنرانی از مصدق یعنی دشمن تاریخی خمینی خود به معنای به چالش کشیدن رهبری خمینی توسط بنی صدر بود) «توازن قوا از پائین و بالا در جامعه ایران به سود خمینی می‌باشد». طبیعی است که در آنچنان شرایطی بنی صدر به خوبی می‌دانست که اگر به صورت جریان خودی‌اش مانند نهضت آزادی و جبهه ملی وارد چالش با خمینی بشود، او به راحتی می‌تواند مانند (نهضت آزادی و جبهه ملی) جریان بنی صدر را هم محو و حذف نماید. بدین جهت از آنجائیکه بنی صدر نه حاضر بود مانند «صادق قطب زاده (یار غار خمینی) در جوخه مرگ خمینی تنها بمیرد» و نه حاضر بود مانند «ابراهیم یزدی و مهدی بازرگان و سنجابی به صورت دستمال کلینکس خمینی تاریخ مصرف داشته باشد و خمینی پس از تاریخ مصرف آنها، مانند دستمال کلینکس مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی و سنجابی را در سطل زباله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیاندازد» بدین ترتیب در آن شرایط تنها برای تغییر توازن قوا به سود بنی صدر و به ضرر خمینی (برای اینکه به راحتی او توسط خمینی نتواند حذف و تصفیه بشود) یک راه وجود داشت و آن اینکه بنی صدر خوب می‌دانست که «تنها وزنه‌ای که می‌تواند توازن قوا در عرصه چالش با خمینی به سود او تغییر بدهد، فقط و فقط مجاهدین خلق می‌باشد و لا غیر» و البته در همین رابطه «خمینی هم خوب می‌دانست که سرسخت‌ترین دشمن سازمان‌یافته او مجاهدین خلق است که با پیوند مجاهدین خلق با بنی صدر، مجاهدین خلق می‌توانند



در قامت آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی ظاهر بشوند و کل موجودیت و مشروعیت این رژیم توتالیتر را همراه با ولایت مطلقه فقهاتی او به چالش بکشند.»

بدین ترتیب بود که آنچه که خمینی از آن هراس داشت اتفاق افتاد و بنی صدر با تیز هوشی خودش آخرین تیر کمان خود را به سوی جبهه خمینی رها کرد (که این تیر همان «پیوند تاکتیکی او با سازمان مجاهدین خلق در جنگ با خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی بود») در نتیجه بدین ترتیب بود که «سنتز جدید پروسه تسویه حساب خمینی با بنی صدر (پس از پیوند تاکتیکی بنی صدر با مجاهدین خلق) ۳۰ خرداد سال ۶۰ شد» و «خروجی عزل بنی صدر توسط خمینی، ورود سازمان مجاهدین خلق به فاز آنتاگونیسم و قیام مسلحانه بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی شد». در نتیجه از شامگاه ۳۰ خرداد ارباب اعدام‌های نجومی و محکمه‌های یک دقیقه‌ای و زنجیره‌ای خمینی که تا تابستان ۶۷ (نسل‌کشی سیاسی خمینی در زندان‌های سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در واپسین روزهای حیات خمینی) ادامه داشت، در نوک پیکان تسویه حساب‌های خمینی پس از تسویه حساب با بنی صدر، تسویه حساب با تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران (از مجاهدین خلق تا سازمان چریک‌های فدائی و از مذهبی‌ها تا مارکسیست‌ها) قرار گرفتند؛ و در این رابطه خمینی برای بازتولید موجودیت به لرزه درآمده رژیم مطلقه فقهاتی‌اش، تر و خشک را به آتش کشید و بر هیچکس رحم نکرد و همه چیز برایش قدرت شد.

پر واضح بود که در فرایند تسویه حساب خمینی با جامعه سیاسی ایران (برعکس تسویه حساب‌های قبلی خمینی از بالا و پائین که به خاطر اینکه توازن قوا به سود خمینی بود و خمینی با پرداخت کمترین هزینه می‌توانست جنگ و چالش را به سود خود تمام بکند) با عنایت به اینکه «توازن قوا بین خمینی و جامعه سیاسی ایران صورت یک به یک داشت»، همین امر باعث گردید تا «خمینی برای تثبیت موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی در نبرد با جامعه سیاسی ایران، نه تنها حتی جنگ با صدام حسین در خدمت مبارزه با جامعه سیاسی ایران در آورد، بلکه با جوی خون و اعدام‌های نجومی و دستگیری‌های فراگیر خمینی تلاش کرد تا از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا تابستان ۶۷ با سرنیزه و تیغ

و داغ و درفش و جوی خون برتری خودش را مادیت ببخشد». باری، در ادامه همین فرایندهای تسلسلی و زنجیره‌ای خمینی با مخالفتش بود که پس از تسویه حساب با جامعه سیاسی ایران، آخرین فرایند تسویه حساب خمینی از بالا (قبل از وفاتش در خرداد ۶۸) به تسویه حساب با جریان حسینعلی منتظری (یکی از معماران اصلی قانونی کردن نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی در سال ۵۸ و یکی از تئوریسین‌های اصلی ولایت فقیه خمینی) انجامید که در مقام قائم مقامی و جانشینی خود خمینی هم قرار داشت، زیرا منتظری حاضر نبود تا چشم و گوش بسته خود را تسلیم رهبری خمینی بکند، در نتیجه همین امر باعث گردید تا منتظری هم مانند بنی صدر مغضوب خمینی واقع بشود و خمینی تصمیم به حذف و تصفیه او بگیرد. در همین رابطه بود که «خمینی از کانال علم کردن پرونده سید مهدی هاشمی و امید نجف آبادی و اعدام آنها در چارچوب تسویه حساب با منتظری، توانست با کمترین هزینه با منتظری هم تسویه حساب نهائی بکند.»

نباید فراموش کنیم که تسویه حساب خمینی با منتظری؛ «بزرگ‌ترین فونکسیون و بیشترین هزینه‌ای که خمینی مجبور به پرداخت آن شد، موضوع بحران جانشینی خودش بود». چراکه خمینی در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی دست‌ساز خودش و به خاطر خلاء مرجعیت در میان حواریون خودش و به خاطر جنگ بین او و مراجع تقلید قم و نجف، هرگز نمی‌خواست پس از وفاتش حکومت و قدرت سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی دست‌سازش به روحانیت و مراجع غیر حواریونش در قم و مشهد و غیره منتقل بشود. بدین جهت به خاطر «حل بحران جانشینی‌اش بود که خمینی در واپسین روزهای حیاتش تصمیم به بازسازی قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی گرفت و با حذف شرط مرجعیت در رهبری و جایگزین کردن شرط اجتهاد برای رهبری و مطلق کردن قدرت رهبری بسترها را برای انتقال قدرت پس از وفاتش به حواریونش آماده کرد». موضوع جایگزین کردن «مصلحت نظام به جای فقه سنتی حوزه‌های فقهاتی در تبیین قدرت رهبری یکی دیگر از روش‌های خمینی در مبارزه با رقیبان قدرتش در حوزه‌های فقهاتی بود.»

باری، بدین ترتیب بود که با وفات خمینی در خرداد ۶۸ خمینی در طول یک دهه (پسا انقلاب ۵۷ مردم ایران)



رسیده است و دیگر این پروژه نه تنها نمی‌تواند باعث پیوند درونی حکومت بشود، بلکه برعکس خود شکاف‌آفرین هم شده است و باعث ریزش تضادهای درون حکومت به پائین گردیده است؛ و ریزش تضادهای جریان‌های درون حکومتی به پائینی‌های جامعه باعث اعتلای خیزش‌ها و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده حلزونی شده است، بدین جهت در این رابطه بود که خامنه‌ای از دی‌ماه ۹۶ به موازات اعتلای جنبش‌ها و اعتلای خیزش‌های خودجوش پائینی‌های جامعه ایران تصمیم به یک پارچه کردن حکومت در چارچوب راست پادگانی یا سپاه گرفت. خیزش آبان‌ماه ۹۸ و کشتار هولناک آن توسط او، حزب پادگانی خامنه‌ای را در تصمیم خودش مصمم‌تر کرد.

در جمع‌بندی نهائی از پروسه تسویه حساب‌های رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته از خمینی تا خامنه‌ای و از ۲۲ بهمن ۵۷ الی الان می‌توان داوری کرد که این «پروسه اکنون سر از منوپل کردن قدرت در دست حزب پادگانی خامنه‌ای در آورده که توسط آن حزب پادگانی می‌کوشد تا با حذف تمامی جریان‌های حکومتی با تکیه بر راست پادگانی شرایط برای مرکزیت هسته سخت رژیم در قدرت را فراهم سازد». البته هدف خامنه‌ای از پروژه یک دست کردن قدرت آن است که:

اولاً بحران جاننشینی خودش را با جاننشینی فرزندش با حمایت راست پادگانی یا سپاه حل نماید.

ثانیاً شرایط برای چالاک کردن حکومت در عرصه تصمیم‌گیری برای «سرکوب خیزش‌ها افقی و جنبش‌های عمودی خودجوش فراهم نماید.»

ثالثاً شرایط برای نرمش قهرمانانه خامنه‌ای در عقب‌نشینی‌ها در برابر امپریالیسم جهانی فراهم نماید. ◇

پایان

توانست با شعار «همه با هم» شروع بکند و در پایان با شعار: «همه با من» از جهان برود؛ اما فاجعه‌ای که برای رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از دل این رویکرد خمینی به میراث ماند، این بود که «قطار پر سرنشین همگانی سال ۵۷ خمینی (که تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران از چپ تا راست سرنشین آن بودند) با پیاده کردن اجباری سرنشین‌های این قطار در ایستگاه مختلف توسط تسویه حساب‌های کینه‌توزانه خمینی، در آخرین ایستگاه دیگر به جز حواریون خود خمینی کسی سوار آن قطار باقی نمانده بود» و از اینجا بود که با وفات خمینی و انتقال رهبری به خامنه‌ای، «هدایت این قطار غربال شده توسط خمینی در دست خامنه‌ای قرار گرفت» اما خامنه‌ای در پروسه تسویه حساب خودش با سرنشینان باقی مانده قطار خمینی (به خاطر اینکه به دنبال نهادینه کردن قدرت در دست خودش بود) «مجبور به تسویه حساب از بالا شد» و بدین ترتیب بود که تا «دی‌ماه ۹۶ نوک پیکان پروسه حذف و تسویه حساب خامنه‌ای به سمت نیروی‌های حکومتی بالائی قدرت قرار داشت». هر چند که خامنه‌ای در آغاز به خاطر اینکه از جایگاه کاریزماتیک و فقهی خمینی برخوردار نبود، «جهت ایجاد پیوند درونی در رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، تلاش می‌کرد تا توسط مشارکت در قدرت و رقابت سیاسی بین جریان‌های بالائی قدرت (در عرصه سفره تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) شکاف بین جریان‌های سیاسی حاکم را مدیریت نماید» که البته از آنجائیکه این «رقابت قدرت بین جریان‌های درون حکومت توسط هسته سخت رژیم و یا خود خامنه‌ای از بالا به نفع جناح راست (در شاخه‌های مختلف آن) مهندسی می‌شد»، در نتیجه در تحلیل نهائی مشارکت در قدرت در بستر پروژه تقسیم باز تقسیم قدرت در بین جریان‌های حکومتی خامنه‌ای، بدل به جنگ جناح‌های درونی حکومتی شد که به صورت مشخص از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ ادامه پیدا کرد و در خرداد ۸۸ این جنگ جناح‌های درونی قدرت بدل به وزن‌کشی بین حزب پادگانی خامنه‌ای از یک طرف و میر حسین موسوی و کروی از طرف دیگر شد.

باری، از زمانیکه با خیزش دی‌ماه ۹۶ حزب پادگانی خامنه‌ای دریافت که تاریخ مصرف پروژه خیمه شب‌بازی مشارکت در قدرت جریان‌های مختلف حکومتی به پایان

برای عبور از تندبچ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه ایران

## «چه راهی پیش روی پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش»

### جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود دارد؟

قبل از هر چیز پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران لازم است که واقف باشند که در تحلیل نهائی، در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته (از ۱۳۵۵ الی الآن)، «اصالت آگاهی یا خودآگاهی به عنوان موتور کوچک جهت به حرکت درآوردن موتور بزرگ (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) مطرح بوده است». به بیان دیگر در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «اصالت آگاهی یا خودآگاهی در برابر اصالت سیاست و اصالت اقتصاد قرار دارد». عنایت داشته باشیم که در رابطه با موضوع «آگاهی» در بستر استراتژی آگاهی‌بخش، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته، این «آگاهی» در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (آنچنانکه معلمان کبیرمان علامه محمد اقبال لاهوری و شریعتی باور داشته‌اند) یک «آگاهی مجرد، انتزاعی، ذهنی و روشنفکرانه نیست» بلکه برعکس این آگاهی یک «آگاهی دیالکتیکی مشخص و کنکرت می‌باشد که آبخور اولیه تکوین آن متن واقعیت زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد».

«روشنفکر کارش این است که تضادهائی که در متن جامعه وجود دارد، این ناهماهنگی‌ها و ناهنجاری‌هائی که در متن جامعه وجود دارد و در متن واقعیت وجود دارد، از متن واقعیت بردارد و توی احساس و آگاهی جامعه وارد کند. هنرمند رسالتش این است، روشنفکر رسالتش اینست، تضاد موجود در متن جامعه را از واقعیت وارد ذهنیت مردم کند. تضاد تا درون عینیت وجود دارد، هرگز عامل حرکت نیست، برای اینکه ما جامعه‌هائی را می‌بینیم که در قرن بیستم در دوره فئودالیتیه زندگی می‌کنند، در صورتی که فئودالیتیه مربوط به دوره دوم و سوم مرحله تاریخی بشر است. جامعه‌هائی را می‌بینیم که هنوز وارد مرحله تاریخی نشده‌اند و در قرن بیستم هستند. در یک طرف فضا را کشف کرده‌اند ولی آنها هنوز وارد مرحله تاریخ نشده‌اند، یعنی وارد مرحله لباس و خط نشده‌اند، بنابراین نفس تضاد عامل حرکت نیست، اگر تضاد وارد ذهنیت انسان‌ها شد و به آگاهی رسید، آنوقت عامل حرکت است. این است که فقر عامل حرکت نیست، احساس فقر عامل حرکت است، اینطور نیست؟ اگر احساس فقر وجود نداشته باشد، نفس فقر باعث بیداری فقیر نمی‌شود و گاهی حتی باعث قبول و تمکین فقیر می‌شود، فقر را می‌پذیرد و وقتی فقر را پذیرفت این دیگر تضاد نیست، وقتی که آن را نپذیرفت عامل تضاد است، بنابراین فقیر حرکتش تکان خوردنش و عوض شدنش زائیده فقر نیست، زائیده آگاهی او به فقر است. در اینجا رسالت روشنفکر در این حد عظیم و بزرگ مطرح می‌شود، ایجاد و انتقال واقعیت به آگاهی جامعه؛ یعنی واقعیت‌های سازنده و مثبت خودمان را باید وارد آگاهی و آشنائی جامعه بکنیم، دنیای امروز را با واقعیت‌هائی که آن را می‌سازند. برای اینکار باید نفس اجرای این رسالت را بیاموزیم» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۵۰۳ - س ۱۱ به

بعد). آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینک:

الف - از نظر شریعتی «استراتژی پیشگامان فقط باید استراتژی آگاهی‌بخش باشد.»

ب - علت تکیه شریعتی بر استراتژی آگاهی‌بخش آن است که شریعتی «موتور حرکت تاریخ و جامعه و انسان را بر پایه عنصر آگاهی تعریف می‌کند.»

ج - شریعتی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خودش، عنصر آگاهی را به صورت مجرد و انتزاعی تعریف نمی‌کند، بلکه برعکس او بر این باور است که «آگاهی مولود و سنتز استراتژی پیشگامان، باید از آبخور واقعیت و متن جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تکوین پیدا کند.»

د - شریعتی در تبیین استراتژی آگاهی‌بخش خود بر این باور است که «خود واقعیت فی نفسه نمی‌تواند باعث حرکت گروه‌های مختلف اجتماعی بشود» بلکه برای اینکه واقعیت‌های موجود بتواند موتور حرکت جامعه بشود «باید ناهنجاری‌ها و تضادهای موجود توسط پیشگامان به صورت آگاهی درآید و این آگاهی وارد وجدان و



احساس توده‌ها بشود.»

ه - از نظر شریعتی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش «هدف آگاهی» (حاصل انتقال واقعیت موجود به احساس توده‌های اعماق جامعه) «ایجاد جنبش و حرکت از پائین می‌باشد» بنابراین اگر انتقال آگاهی از واقعیت موجود جامعه به احساس توده‌ها باعث سنتز جدیدی که همان جنبش و حرکت و به تعبیر قرآن قیام بالقسط توسط توده‌ها نشود، «پیشگامان باید در جوهر عنصر آگاهی انتقال یافته شک بکنند.»

و - شریعتی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود «هرگز به خود تضاد در درون عینیت و واقعیت به صورت فی نفسه به عنوان عامل حرکت اهمیت تعیین کننده نمی‌دهد» بلکه برعکس او بر این باور است که «تضاد موجود در عینیت و واقعیت جامعه تنها وقتی توسط پیشگامان به صورت عنصر آگاهی درآید و از متن جامعه وارد احساس و آگاهی مردم بشود، می‌تواند بستر ساز ظهور جنبش و حرکت در جامعه گردد»، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که از نظر شریعتی:

اولاً جوهر حرکت جامعه «جنبشی» می‌باشد نه «حزبی».

ثانیاً آبشخور حرکت جامعه تکوین یافته از «پائین» می‌باشد نه تزریق شده از «بالا» توسط نخبگان و احزاب.

ثالثاً حرکت جنبشی تکوین یافته از پائین برعکس حرکت تزریقی از بالا صورت «خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دارد.»

رابعاً مبنای اولیه این حرکت جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه همان «شرایط عینی» موجود جامعه است که در بستر «سرپل عنصر آگاهی» آن واقعیت و عینیت و شرایط مادی و عینی جامعه می‌تواند باعث تکوین «شرایط ذهنی» در عرصه دیالکتیک حرکت‌ساز و جنبش‌ساز تکوین یافته از پائین بشود.

ز - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که «نه فقر و نه تضاد طبقاتی (آنچنانکه کارل مارکس تبیین می‌کرد) به خودی خود نمی‌تواند جامعه را به حرکت درآورد» بلکه لازمه اینکه فقر و تضاد طبقاتی بتواند عامل حرکت گروه‌های اجتماعی بشود، آن است که «آن فقر و تضاد طبقاتی وارد احساس و آگاهی گروه‌های اجتماعی بشود». به بیان دیگر در رویکرد شریعتی، فقر و تضاد طبقاتی تنها زمانی می‌تواند به عنوان موتور کوچک، عامل حرکت موتور بزرگ یا جامعه و

طبقه بشود که «بدل به آگاهی بشود». بدین ترتیب از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که از نظر شریعتی «هر عنصری در واقعیت ذهن و عین جامعه که بتواند آگاهی‌ساز بشود و توسط پیشگامان این آگاهی به احساس جامعه انتقال پیدا کند، می‌تواند به عنوان عامل حرکت و موتور حرکت جامعه تعریف گردد». به بیان دیگر در بستر استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی، «عنصر آگاهی به عنوان زیربنا می‌باشد، نه عنصر تضاد» (آنچنانکه کارل مارکس باور داشت). لذا به همین دلیل است که شریعتی در عبارات فوق به صراحت مطرح می‌کند که: «اگر تضاد وارد ذهنیت انسان‌ها شد و به آگاهی رسید، آن وقت عامل حرکت است.»

ح - شریعتی در عبارات فوق «رویکرد اجتماعی خودش را در بستر استراتژی آگاهی‌بخشش به نمایش می‌گذارد نه رویکرد صرف طبقاتی (آنچنانکه کارل مارکس) بر آن پای می‌فشارد». به تعبیر دیگر آنچه که از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است، اینکه شریعتی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود، کنش‌گری «عامل جامعه» می‌داند، نه «طبقه صرف» آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید. البته شریعتی «حرکت طبقه را در کادر حرکت جامعه تبیین می‌نماید نه بالعکس» برعکس کارل مارکس که تلاش می‌کرد تا با «مطلق کردن کمی و کیفی طبقه کارگر جامعه را در طبقه تعریف نماید.»

ط - شریعتی در عبارات فوق «فونکسیون آگاهی انتقال یافته پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش به صورت احساس تضاد و احساس فقر تبیین می‌نماید» و لذا در این رابطه است که می‌گوید: «اگر احساس فقر وجود نداشته باشد، نفس فقر باعث بیداری فقیر نمی‌شود.»

ی - در عبارات فوق نکته مهمی که شریعتی در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش خودش برای ما به نمایش می‌گذارد، این است که او برعکس کارل مارکس می‌گوید: «اگر فقر و تضاد توسط پیشگامان وارد احساس توده‌ها نشود، نه تنها دیگر خود این تضاد و فقر موجود در جامعه نمی‌تواند عامل حرکت و جنبش تکوین یافته از پائین بشود، بلکه برعکس عامل سکون و تمکین طبقه و جامعه نسبت به وضع موجود هم می‌گردد.» در این رابطه او می‌گوید: «گاهی حتی (نفس فقر و تضاد) باعث قبول و تمکین فقیر می‌شود و فقر می‌پذیرد و وقتی فقر پذیرفت این دیگر تضاد نیست، وقتی که نپذیرفت عامل تضاد است.»

ک - شریعتی در عبارات فوق به صورت آشکار مطرح

می‌کند که آنچه که باعث حرکت اجتماعی و عامل تکوین جنبش‌ها از پائین می‌شود نفس فقر و تضاد نیست، بلکه «آگاهی به فقر و آگاهی به تضاد است» و این درست عکس رویکرد کارل مارکس در رابطه با شرایط مادی و عینی که همان تضاد و فقر می‌باشد، به عنوان آبخور جبری تکوین حرکت اجتماعی و جنبش‌های تکوین یافته از پائین است. البته این منهای آن است که «کارل مارکس این جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی سیاسی را فقط محدود به طبقه کارگر می‌کند» اما «شریعتی کلاً در این رابطه به جای رویکرد طبقه‌ای رویکرد اجتماعی دارد» و «جامعه را به عنوان کنش‌گر مبارزات جنبشی، سیاسی، اجتماعی و طبقاتی می‌داند، نه طبقه منحصر به فرد». بر این مطلب اضافه کنیم که این «رویکرد شریعتی با رویکرد نخبه‌گرایانه یا رویکرد حزب‌گرایانه و جانشین کردن حزب به جای طبقه لنین هم فرق دارد». چرا که برعکس لنین «تکیه شریعتی بر عنصر آگاهی و روشنفکر و پیشگام یک تکیه نخبه‌گرایانه و حزبی نیست». یادمان باشد که «تکیه بر نخبه‌ها، غیر از تکیه نخبه‌گرایانه است». به بیان دیگر «تکیه شریعتی بر روشنفکر، تکیه بر نخبه‌ها جهت انتقال آگاهی از متن واقعیت به احساس توده‌ها است» در صورتی که «تکیه لنین بر حزب طراز نوین به جای طبقه در عرصه انقلاب سوسیالیستی، یک تکیه نخبه‌گرایانه است، نه یک تکیه بر نخبه‌ها». نباید فراموش کنیم که یکی از عوامل مهم شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و شاید بهتر باشد که بگوئیم که یکی از عوامل مهم شکست انقلاب‌های سوسیالیستی حزب - دولت قرن بیستم همین رویکرد نخبه‌گرایانه لنین و لنینیست‌ها و تمامی طرفداران رویکرد حزب - دولت از لنین، استالین تا کاسترو تا مائو و غیره بوده است، بنابراین در رویکرد تکیه بر روشنفکر و یا پیشگامان شریعتی که یک تکیه بر نخبه‌های می‌باشد، هرگز «پیشگامان و روشنفکران جای جنبش‌های اجتماعی، طبقاتی، سیاسی و مدنی نمی‌گیرند». لذا به همین دلیل است که شریعتی (برعکس لنین) اصلاً «نخبه‌ها را لایق رهبری کردن بر جامعه، بر جنبش‌ها، بر طبقه کارگر و غیره نمی‌داند».

«روشنفکر کارش رهبری جامعه نیست، این یکی از غلط‌های بزرگ روشنفکرهای دنیا است که خیال می‌کنند باید رهبری جامعه و مردم را به دست بگیرند. بی‌ارزش‌ترین جناح برای رهبری مردم روشنفکرها هستند، در تمام نهضت‌های آفریقا و آسیا قیافه روشنفکرها را نمی‌بینید، بلکه قیافه توده و عوام را می‌بینید. روشنفکرها همیشه بزرگترین فاجعه‌ها برای

انقلابی‌ها بوده‌اند» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۴۹۸ - ۱۹ به بعد). آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینکه در عبارات فوق شریعتی «تکیه خودش بر نخبه‌ها را نفی نمی‌کند» و همچنین وظیفه روشنفکر که در رویکرد او انتقال آگاهی از متن واقعیت به احساس جامعه می‌باشد، نفی نمی‌کند، بلکه آنچه که در عبارات فوق شریعتی با آن مخالفت می‌ورزد «تکیه نخبه‌گرایانه بر روشنفکر یا پیشگامان است» یعنی همان اشتباه بزرگی که لنین مرتکب آن گردید و با جایگزین کردن رویکرد نخبه‌گرایانه به جای رویکرد تکیه بر نخبه‌ها جهت انتقال آگاهی از متن واقعیت به احساس طبقه، او وظیفه حزب طراز نوین طبقه کارگر که همان نخبه‌های سیاسی می‌باشند (نه کارگران و نه نمایندگان منتخب کارگران) کسب قدرت سیاسی و در تحلیل نهائی جانشین شدن همین حزب نخبه‌ها به جای طبقه و شوراها را تکوین یافته از پائین تحلیل می‌کرد. صد البته خود کارل مارکس هم در این رابطه اگرچه گرفتار مشکل لنین و رویکرد نخبه‌گرایانه و حزب‌گرایانه و حزب - دولت لنین نشد، اشتباه او در این رابطه از مسیر دیگری صورت گرفت. چراکه کارل مارکس اگر چه در کتاب «مانیفست کمونیست» تلاش می‌کند تا با رویکرد «جنبشی» تکوین یافته از پائین، انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری پرولتاریا تبیین نماید، اما با تکوین انقلاب کمون پاریس:

یک - کمون پاریس مدت دو ماه بیشتر دوام پیدا نکرد.

دو - برعکس تحلیل قبلی مارکس از انقلاب سوسیالیستی، کمون پاریس در یک شهر (پاریس) شکل گرفت، نه در عرصه بین‌المللی و حتی کشوری.

سه - در زمان تکوین کمون پاریس طبقه کارگر در شهر پاریس هنوز به صورت یک طبقه شکل نگرفته بودند.

چهار - رهبری کمون پاریس منحصراً در دست کارگران پاریس نبود.

پنج - کمون پاریس بیشتر یک انقلاب اجتماعی بود تا انقلاب کارگری و سوسیالیستی، آنچنانکه کارل مارکس مدعی بود.

شش - کارگران پاریس بیشتر هوادار پرودون بودند تا مارکس.

هفت - در تکوین کمون پاریس نقش سربازهای شکست خورده در جنگ بیشتر از کارگران پاریس بود. ♦

ادامه دارد

# مبارزه ضد «استعماری» و ضد «امپریالیستی» برونی

## در بستر مبارزه سه مؤلفه ای ضد «استعماری» و ضد

## «استبدادی» و ضد «استعماری» درونی، در رویکرد شریعتی

بین حرکت سید جمال و محمد اقبال و شریعتی آنچه که باعث پیوند این سه مبارز سترگ ضد استعماری می‌شود:

اول - همان ظهور امپریالیسم انحصاری و مالی از اواخر قرن نوزدهم در بستر سرمایه‌داری جهانی در کشورهای متروپل می‌باشد که ظهور این امپریالیسم در کشورهای متروپل باعث شد تا اقتصاد و سیاست و فرهنگ و جوامع کشورهای پیرامونی (و من جمله کشورهای مسلمان از غرب و شمال آفریقا تا خاورمیانه و تا آسیای جنوبی شرقی) در عصر امپریالیسم نوین اواخر قرن نوزدهم به بعد، به عنوان آپاندیس و یا زائده برنامه غارت‌گرایانه سرمایه‌داری جهانی قرار بگیرند.

دوم - اینکه هر چند امپریالیسم از نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه دوم قرن بیستم دارای دو مرحله تحولی بوده است، اما نباید فراموش کنیم که امپریالیسم در طول یک قرن (از نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه دوم قرن بیستم) حرکت خود «پیوسته ظهور و تکوین و رشد و پیچیدگی آن در چارچوب سرمایه‌داری بوده است و هرگز امپریالیسم (برعکس فرایند اول آن یعنی امپریالیسم غارت‌گر که خود حرکتی مستقل از مناسبات حاکم داشت) حرکتی مستقل از مناسبات تولیدی سرمایه‌داری نداشته است.»

سوم - اینکه بنابراین زنجیره مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی سه مبارز

یادمان باشد که در فرایند پسا جنگ جهانی اول با ادغام سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی و ظهور سرمایه مالی و استحاله بازار آزاد رقابتی آدام اسمیتی و ریکاردوئی به بازار انحصاری کارتل‌ها و تراست‌ها و سلطه سرمایه مالی یا الیگارشسی مالی بر اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به صورت صدور سرمایه اضافی فوق از کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی در راستای غارت مواد خام کشورهای پیرامونی انجام می‌گرفت، اما در فرایند سوم رشد امپریالیسم، یعنی در فرایند پسا جنگ دوم جهانی و به خصوص از دهه ۶۰ «فرایند اول صدور سرمایه از کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی دچار استحاله شد». چراکه در فرایند سوم امپریالیسم، «این صدور سرمایه در چارچوب اشباع تولید و وسایل تولید و اشباع تکنولوژی بود» (برعکس فرایند دوم پسا جنگ جهانی اول) در نتیجه همین امر عاملی گردید تا انتقال سرمایه (در فرایند سوم از دهه شصت قرن بیستم) به کشورهای پیرامونی، «صورت تولید وسایل مصرفی» (نه تولید وسایل تولید) و تکنولوژی پیدا کند؛ و از آنجائی که برعکس فرایند دوم (که صدور سرمایه در خدمت صنعت و تکنولوژی جهت غارت مواد خام کشورهای پیرامونی از نفت تا مس بود) در فرایند سوم امپریالیسم، جهت صدور سرمایه به صورت تکنولوژی تولید وسایل مصرف در کشورهای پیرامونی این امر نیازمند به زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری، از جاده تا برق و تا نیروی کار آزاد شده از زمین‌داری و نیروی کار ارزان و مؤسسات و بانک‌ها و از همه مهمتر برنامه‌ریزی بود که در چارچوب این آماده‌سازی زیرساخت‌های سرمایه‌گذاری بر پایه معیارهای فوق بود که تحت «هژمونی امپریالیسم آمریکا از دهه ۶۰ همزمان پروژه‌های رفرم ارضی و اقتصادی و اجتماعی در کشورهای پیرامونی از ایران تا برزیل و از اندونزی و فیلیپین تا آرژانتین و مصر و شیلی و غیره شکل گرفتند» بنابراین به این ترتیب بود که پروژه رفرم ارضی (به اصطلاح انقلاب سفید) شاه - کندی از سال ۴۱ (و در فرایند پساوفات بروجردی) تکوین پیدا کرد و از اینجا بود که به موازات پروژه‌های رفرم‌های فوق جهت آماده‌سازی زیرساختی سرمایه‌گذاری انحصارات جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم، «استعمار جهانی وارد چرخه جدید خود شد» که البته در کشور ما این دوران استعمار جدید (و به اصطلاح انقلاب شاه - کندی) مصادف با ظهور معلم کبیرمان شریعتی در ادامه حرکت اقبال و سید جمال شد، بنابراین منهای وجه تمایز تاکتیکی

سترگ یعنی سید جمال و محمد اقبال و شریعتی در چارچوب مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی به صورت طبیعی دارای جوهر ضد سرمایه‌داری و ضد استثماری و یا به قول معلم کبیرمان شریعتی موضع ضد زر و زور و تزویر داشته است.

چهارم - اینکه مبارزه هر سه مبارز سترگ یعنی سید جمال و محمد اقبال و شریعتی در «عصر امپریالیسم» (که از نیمه دوم قرن نوزدهم شکل گرفته است) می‌باشد، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که ظهور سید جمال الدین اسدآبادی در نیمه دوم قرن نوزدهم مولود ضرورت مبارزه با امپریالیسم انحصاری تکوین یافته در نیمه دوم قرن نوزدهم می‌باشد؛ که البته در ادامه آن ظهور محمد اقبال و شریعتی باز در «عصر امپریالیسم» در ادامه مبارزه ضد استعماری جدید سید جمال الدین اسدآبادی با امپریالیسم جهانی بوده است.

پنجم - هم سید جمال و هم محمد اقبال و هم شریعتی در چارچوب مبارزه ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی در طول یک قرن عصر امپریالیسم انحصاری (از نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه دو قرن بیستم) بر این باور بوده‌اند که مبارزه ضد استعماری در عصر امپریالیسم انحصاری، باید در جوامع پیرامونی و به خصوص جوامع مسلمان (از غرب آفریقا تا آسیای جنوب شرقی) همراه با تحول فرهنگی و اجتماعی و سیاسی باشد؛ و بدون تحول همه جانبه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی هرگز نمی‌توان به صورت مکانیکی یا به صورت رفرم و یا اصلاحات صرف اقتصادی، به اهداف استراتژیک مبارزه ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی انحصاری دست پیدا کرد.

برای مثال اختلاف بین مهاتما گاندی و محمد اقبال لاهوری در عرصه مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیسم انحصاری (در عصر امپریالیسم) در هندوستان با امپریالیسم انگلستان (که هم مهاتما گاندی و هم محمد اقبال هر دو از پیش‌تازان جنبش ضد استعماری مردم هند بودند) در این بود که مهاتما گاندی در چارچوب «جنبش نافرمانی مدنی» معتقد به «مبارزه سیاسی صرف» با امپریالیسم انگلستان بود، اما محمد اقبال در این رابطه بر این باور بود که بدون تحول فرهنگی و تحول اجتماعی از پائین تنها توسط مبارزه سیاسی صرف (در چارچوب جنبش نافرمانی مدنی) نمی‌توان

به «دستاوردهای دموکراسی سوسیالیستی پایدار دست پیدا کرد» البته همین دیالوگ در مبارزه ضد امپریالیستی و یا ضد استعماری سید جمال، بین او و محمد عبده هم جاری بود. چراکه محمد عبده در نقد شکست مبارزه ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی سید جمال، معتقد بود که علت و دلیل شکست حرکت ضد استعماری و ضد امپریالیستی سید جمال این بوده است که او به جای اینکه جنبش ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی خودش را از پائین توسط تحول فرهنگی و مذهبی و تحول اجتماعی شروع بکند، جنبش خودش را با تکیه بر سلاطین جبار و روحانیت جلیله و عساکر جرار می‌خواست از بالا به انجام برساند؛ که البته شکست خورد.

پر واضح است که برعکس سیدجمال، علت و دلیل موفقیت شریعتی در عرصه مبارزه ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی خودش در عصر امپریالیسم انحصاری و در فرایند سوم پیچیدگی امپریالیسم انحصاری (مرحله پساجنگ دوم جهانی) در این بود که او علاوه بر اعتقاد به سه مؤلفه‌ای بودن مبارزه (مبارزه با زر و زور و تزویر) بر این باور بود که جنبش ضد استعماری و ضد امپریالیستی فوق (برعکس رویکرد سید جمال الدین اسدآبادی) «باید از پائین شکل بگیرد نه از بالا» توسط سلاطین جبار و روحانیت دگماتیست و مرتجع حوزه‌های فقهاتی و عساکر جرار و باید از داخل (توسط مبارزه ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری در شرایط مختلف تاریخی به صورت کنکرت و مشخص در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص زمانی - مکانی) صورت بگیرد، نه از خارج توسط ارتش‌های امپریالیستی و یا ارتش‌های خلقی بیرون از کشور و یا رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی نسخه پیچی شده خارجی.

یادمان باشد که از نظر شریعتی نمونه و الگو و مدل موفق این مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی در فرایند پساجنگ جهانی دوم، «مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی دکتر محمد مصدق در بستر ملی کردن صنعت نفت ایران بود». چرا که مصدق توسط تحلیل مشخص و کنکرت از شرایط مشخص زمانی مکانی جامعه بزرگ ایران در فرایند پساجنگ دوم جهانی توانست توسط شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران»، علاوه بر بسیج جامعه ایران، این جامعه را از پائین حول این شعار

(جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران) متحول کند و در عرصه کشورهای پیرامونی پسا جنگ دوم جهانی، «این شعار را بدل به جنبش رهائی بخش بر علیه امپریالیسم جهانی بکند». بطوریکه در این رابطه می توان داوری کرد که «مصدق در فرایند سوم امپریالیسم انحصاری و در عصر امپریالیسم، به عنوان نماد تمامی جنبش های ضد استعماری و ضد امپریالیستی کشورهای پیرامونی درآمد»، بنابراین در همین رابطه بود که جنبش های ضد استعماری و ضد امپریالیستی از ملی کردن کانال سوئز در مصر تا ملی کردن مس در شیلی توسط آلنده و پیروزی های سوکارنو در اندونزی و جواهر لعل نهرو در هندوستان همه و همه با تاسی از حرکت دکتر محمد مصدق در پروژه ملی کردن صنعت نفت در ایران شکل گرفتند، بنابراین در چارچوب همین رویکرد شریعتی بود که او در تبیین حرکت ضد استعماری محمد اقبال اینچنین داوری می کند:

«بر خلاف آفریقای سیاه غیر مسلمان، از سال ۱۸۱۲ میلادی تا سال ۱۹۶۱ نگاه کنیم، کدام سال در شمال آفریقا و در جامعه اسلامی آفریقائی شمشیر به زمین گذاشته شده است؟ حتی صحراها و قبائل صحرا و روستاهای دور دست شمال آفریقا به صورت صحنه جنگ دائمی، میان وفاداران و نگاهبانان اصالت فرهنگ و استقلال ملیت و انسانیت و قومیت و مذهب و تمدن و زبان ملی و اسلامی، با مهاجمان یورش همه جانبه علمی و جامعه شناسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی فرانسه هوشیار و مقتدر و متمدن درآمد؛ و پیش از فرانسوی ها اسپانیائی ها و در مصر انگلیس ها نیز هم آخرش اروپا شکست خورد این جنگ بیش از یک قرن ۱۲۰ سال طول کشید، چهار پنج نسل آمد و رفت و اینها فرانسوی نشدند. فرانسوی ها اعلام کردند: همانطور که رودخانه سن از وسط پاریس می گذرد مدیترانه از وسط فرانسه می گذرد. برای اینکه آن طرف مدیترانه الجزائر و تونس و مراکش است و این طرف فرانسه است، بنابراین دریای مدیترانه از وسط فرانسه می گذرد! در آفریقا که وارد می شدیم در برخی جاها یک مرتبه تابلویی می دیدیم که نوشته: اینجا مرز فرانسه است! هدف این بود که اینها چنان حل شوند در فرهنگ فرانسه که خودشان را فرانسوی احساس کنند. چرا استعمار حاضر است که آفریقائی بربر و عرب را که همواره نژادشان را تحقیر

می کند و آنها را موش صحرائی می نامد فرانسوی بنامد؟ دلش می خواهد او را در ملیت خودش محو کند، جزء نژاد برتر و آقا تلقی اش نماید؟ اما خود را مسلمان احساس نکند؟ برای اینکه اگر این بابا خودش را مسلمان احساس کرد یک مرتبه خودش را متصل به هزار و سیصد سال تاریخ، اندیشه و تمدن و فرهنگ و هنر و نبوغ و حماسه می یابد و نمی شود بر او سوار شد. باید او را خلع فرهنگ کرد تا خلع شخصیت شود، یک فکلی متجددی بشود که آرزویش شبیه شدن به فرنگی است، مسلمانی که فرهنگ و تاریخ و معنویت و شخصیت غنی و عظیم فکری و مدنی و اخلاقی و حماسی خود را احساس می کند، هرگز عنتر لوطی فرنگی نمی شود؛ اما مسلمانان آفریقا که خود را وارث چنان تمدن و چنان گذشته تاریخی حس می کردند، رام استعمار نشدند، خیره جلال و جبروت فرنگی نشدند و همواره جنگ ضد استعماری وجود داشت. هر چند به صورت های مختلف و پراکنده؛ اما چرا پراکنده و ضعیف؟ زیرا خودآگاهی فرهنگی و اسلامی شان ضعیف و پراکنده شده بود. جامعه سنتی و منحط شده بود. تا آنکه به تصدیق سه نفر از نویسندگان برجسته ای که تاریخ بیداری آفریقای مسلمان را نوشته اند (فرحت عباس، عمرا وزغان و هانری مارتینه) در نهضت بیداری شمال آفریقا، اگر روزی را خواسته باشیم به عنوان آغاز نهضت تعیین کنیم، از روزی شروع می شود که محمد عبده از مصر آمد به تونس و مراکش و الجزائر نه میتینگ داد و نه اسلحه برداشت و نه زد و بند سیاسی کرد، علمای شمال آفریقا را جمع کرد و به آنها گفت که با این حوزه های علمیه نمی شود مبارزه دائمی علیه استعمار بیدار و نقشه کش و متفکر و مقتدر کرد و در برابر هجوم فرهنگ استعماری و حمله تمدن و فرهنگ و فلسفه غربی علیه همه ارزش های اسلامی ایستادگی نمود» (م. آ - ج ۵ - ما و اقبال - ص ۷۱ - س ۱۵ به بعد).

و در ادامه آن

«در خود ایران نهضت تنباکو است که ارزش آن را درست نمی شناسیم. این نهضت با فتوای کوچک میرزا حسن شیرازی آغاز می شود که همه می دانند و این فتوا تحت تأثیر نامه سید جمال به میرزا حسن شیرازی نوشته می شود که سید جمال به او بیدار باش می دهد که این مساله تنباکو نیست. اینها تنباکوی ما را نمی خواهند

الجزائر، مراکش، مصر و سودان و...) در نیمه دوم قرن نوزدهم به صورت قیام‌های یکپارچه مسلح اسلامی درآمد و تاختن و حمله بردن به سپاه مسلح اروپائی... اما این شورش‌ها این همه انقلابات و این بیداری دائمی این کشورها در این منطقه وسیع که فرهنگ اسلامی داشتند مرهون کسانی است که اسلام را علیرغم زمان و علیرغم مشکلات در قرن اخیر تجدید بنا کردند به همان اصطلاح محمد اقبال، یا تجدید تولد به تعبیر عصر جدید. این‌ها که اندام‌های تکه پاره مکتب اسلام را که جدا جدا تحلیل می‌کردند و رشد می‌دادند همه را دو مرتبه از اول و مانند اول در اندیشه‌ها تدوین کردند و نشان دادند که پیکره تام و تمام فکر اسلامی این است، همین اندیشمندان و علمای آگاه اسلام‌شناس بودند. نامی که سیدجمال نخستین بنیانگذار نهضت رنسانس اسلامی یا به قول اقبال تجدید بنای فکر اسلامی، برای این نهضت انتخاب کرد، نهضت سلفیه بود» (م. آ - ج ۵ - ما و اقبال - ص ۷۶ س ۳ به بعد). ◇

ادامه دارد

دود کنند، می‌خواهند سیبل ما را دود کنند. هستی ما را بالا بکشند و اصالت‌های ما را خاکستر و دود کنند. ساختمان کمپانی را که در تهران می‌سازند نگاه کنید این همه برج و بارو و آن دیوارهایی که ده متر عرض دارد، چرا؟ تنباکو که این جور برج و بارو ندارد، این یک پایگاه سیاسی و نظامی است. میرزا احساس مسئولیت کرد و اعلام کرد: از الان استعمال تنباکو به هر شکل که باشد در حکم محاربه با امام زمان است... آیا نهضت مقاومت منفی آن مرد بزرگ، گاندی که کمی بعد از این نهضت تحریم تنباکوست، تحت تأثیر این نهضت نبوده است؟ نهضت میرزا علیه استعمار اقتصادی که بشکل کمپانی رژی (شبهه کمپانی هند شرقی در هند) به ایران وارد شده بود... استعمار وقتی می‌تواند به زندگی ادامه بدهد و رشد بکند که مردم بومی عمله تولیدش شوند و مصرف کننده کالایش. اگر اینها مقاومت کردند اگر متجدد نشدند و کالاهای خودشان را مصرف کردند، استعمار می‌میرد. این است که آنها اول ما را متجدد کردند بعد سوارمان شدند. نشانه‌های آغاز بیداری مشروطیت را در اواخر قرن ۱۹ باید جست. اعلام عدالت‌خواهی و حکومت قانون و طرد استبداد فردی در اواخر قرن ۱۹ است و این قبل از بزرگترین انقلابی است که تمام مشروطیت به صورت یک قیام مسلحانه سیاسی تجلی کرد. در پس هر انقلاب مسلحانه یک نهضت فکری و فرهنگی وجود دارد که زاینده انقلاب است. تمام آفریقای مسلمان (تونس،

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

# شکست و ناکامی «انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» چگونه قابل تبیین است؟

است که این سترون بودن شرایط عینی و ذهنی انقلاب مشروطیت را می‌توانیم اینچنین فرموله نمائیم:

الف - جمعیت ایران در زمان انقلاب مشروطیت بین ۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر بوده است که از این ۱۱ میلیون نفر ۴۰٪ یعنی نزدیک ۴/۵ میلیون نفر جمعیت عشایر ایران بوده است و ۵۰٪ در روستاها و ۱۰٪ در شهرها زندگی می‌کرده‌اند. البته آنچنانکه کسروی می‌گوید «در دوران تکوین مشروطیت شهرها با روستاهای ایران در هم آمیخته بوده» جمعیت تهران در زمان انقلاب مشروطیت کمتر از ۱۵۰ هزار نفر بوده است که از این ۱۵۰ هزار نفر کمتر از ۸۰ هزار نفر مرد بالغ بوده‌اند و از این ۸۰ هزار نفر مرد بالغ در تهران بوده است که حدود ۱۰ هزار نفر از آنها در باغ سفارت انگلستان بست می‌نشستند، همچنین در زمان تکوین انقلاب مشروطیت «تنها ۲٪ از جمعیت ایران سواد داشته‌اند» و از این ۲٪ تنها نیمی از آنها توان نوشتن داشته‌اند، بقیه تنها توان خواندن داشته‌اند.

باری، به همین دلیل بوده است که می‌توان گفت که «جامعه ایران قبل از مشروطیت یک جامعه ایلیاتی بوده است، نه یک جامعه شهری» و بزرگترین فونکسیون انقلاب مشروطیت «مدرن کردن نظام ایلیاتی حاکم و شهروند کردن رعیت نظام ایلیاتی بوده است.»

ب - مشروطیت رعد در آسمان بی‌ابر ایران نبوده است، بلکه «مشروطیت سنتز جدیدی بود که از دل شرایط عینی و ذهنی جامعه ایران در آن شرایط تاریخی تکوین

فراموش نکنیم که جنگ شیخ فضل الله نوری هم با مشروطه خواهان در همین رابطه بود، چرا که شیخ فضل الله نوری هم مثل خمینی و شیخ مرتضی مطهری می‌گفت: «ما اصلاً نیازمند به قوانین مصوبه بشری نیستیم، زیرا فقه ما پاسخگوی همه نیازهای بشر تا آخرالزمان می‌باشد». یادمان باشد که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خود در سال ۴۶ می‌گفت: «ما پس از کسب قدرت برای حکومت کردن به جز چند آئین‌نامه داخلی ادارات نیاز به هیچ قانون و مقررات دیگری نداریم، زیرا همه قوانین و مقررات حکومتی در فقه سنتی حوزه‌های فقهی وجود دارد». البته عین همین رویکرد هم شیخ مرتضی مطهری داشت، او هم مانند شیخ فضل الله نوری و خمینی می‌گفت: «فقه حوزه‌های فقهی پاسخگوی همه نیازهای بشر تا آخرالزمان می‌باشد، تنها کافی است که توسط اجتهاد فقهی به وسیله روحانیت حوزه‌های فقهی ما موتور فقه‌سازی خودمان را به راه بیاندازیم» بنابراین، در این رابطه بود که خمینی می‌گفت: «وظیفه ما و حکومت اسلامی اجرای احکام فقهی حوزه‌های فقهی می‌باشد و آن روز که این احکام فقهی در جامعه ایران پیاده بشود وظیفه روحانیت و وظیفه حکومت اسلامی و یا رژیم مطلقه فقهی تمام شده می‌باشد.»

در مقایسه با «گفتمان ولایت فقیه خمینی» در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران که عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبداد ۵۷ مردم ایران گردید، باید به یاد داشته باشیم که شعار «مشروطیت که همان قانون‌خواهی می‌باشد» با کتاب «یک کلمه» میرزا یوسف خان مستشارالدوله شروع شد و در ادامه آن توسط میرزا ملکم خان و طالبوف و میرزا فتحعلی آخوند زاده نهادینه نظری گردید، قابل ذکر است که «یک کلمه» اسم کتاب مستشارالدوله همان «قانون» است و محتوای کتاب «یک کلمه» مستشارالدوله، «ترجمه مقدمه قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه بوده است» که میرزا یوسف مستشارالدوله سر سلسله جنبان عرصه نظری جنبش مشروطیت در زمان ناصرالدین شاه (با ترجمه مقدمه قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه) جنبش نظری مشروطیت در کشور استبدادزده ایران را آغاز کرد. بر این مطلب بیافزائیم که پس از انتشار کتاب «یک کلمه» توسط مستشارالدوله، ناصرالدین شاه میرزا یوسف خان مستشارالدوله را به قزوین تبعید کرد و در محکمه رژیم قاجار با همان کتاب «یک کلمه» آن قدر بر سر میرزا یوسف خان مستشارالدوله زدند که او بینائی‌اش را از دست داد و پس از چندی هم درگذشت.

باری، باید عنایت داشته باشیم که یکی دیگر از علل ناکامی مشروطیت، سترون بودن شرایط عینی و ذهنی جامعه ایران در آن شرایط خودویژه بوده



پیدا کرد». در دوران پیشامشروطیت «دو نهاد در جامعه ایران نقش طبقاتی برجسته داشتند، نخست نهاد دربار قاجار و دوم نهاد روحانیت حوزه‌های فقهی بودند». اگر چه در دوره افشاریه و زندیه نهاد روحانیت تضعیف شده بود، اما «نهاد روحانیت در دوره قاجار به خصوص از زمان فتحعلی شاه به بعد بود که به خاطر ضعف قدرت اجتماعی دربار قاجار به شدت در عرصه قدرت اجتماعی و اقتصادی رشد کردند». آنچنانکه «دربار قاجار حتی در عرصه سیاسی مجبور به تمکین از قدرت روحانیت بودند» که جریان رژی و تمکین ناصرالدین شاه از فتوای تحریم میرزا حسن شیرازی تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد؛ و لذا بدین ترتیب بود که از زمان فتحعلی شاه قاجار به بعد شماری از «روحانیت حوزه‌های فقهی خودشان از ملاکان بزرگ بودند» و روحانیت در عصر قاجار آنقدر قدرت یافته بودند که حتی شاه قاجار را هم به بازی نمی‌گرفتند، برعکس «دوره نادرشاه افشار و کریم خان زند که این دربار بود که بر روحانیت حکومت می‌کردند».

ج - اگر انقلاب مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک در قاره آسیا تعریف بکنیم و اگر انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، توده‌ای و مردمی‌ترین (نسبت به جمعیت ایران در آن تاریخ) انقلاب تاریخ بشر تعریف نمایم، بدون تردید در عرصه شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران و موفقیت آغازین انقلاب مشروطیت در دوران مجلس اول و دوم نخستین سوالی که قابل طرح است اینکه «عامل موفقیت مشروطیت در مجلس اول و دوم و عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران چه بوده است؟»

این سؤال فریه زمانی جوهر واقعی خود را به نمایش می‌گذارد که دریابیم که «پیش‌شرط‌های اجتماعی یک انقلاب دموکراتیک در عصر سال ۵۷ در مقایسه با عصر مشروطیت اصلاً و ابداً قابل مقایسه نبودند». چرا که در این مقایسه باید داوری کنیم که اصلاً در «عصر مشروطیت پیش شرط‌های اجتماعی انقلاب دموکراتیک فراهم نبوده است». عنایت داشته باشیم که پیش شرط‌های اجتماعی انقلاب دموکراتیک عبارتند از:

۱ - شهرنشینی.

۲ - طبقه متوسط شهری گسترده.

۳ - تحصیلات و سواد.

شاید در مقایسه با انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ اصلاً این سه آیتم در مشروطیت وجود نداشته است. چراکه در

خصوص عصر مشروطیت:

اولاً جامعه شهری ایرانی که در این رابطه باید توجه داشته باشیم که ۱۰٪ از جمعیت ۱۰ میلیون نفر ایران در آن زمان (که حدود یک میلیون نفر می‌شدند) شهرنشین بوده‌اند که از این یک میلیون نفر ۱۵۰ هزار نفر آنها در تهران و الباقی آنها در دیگر شهرهای ایران زندگی می‌کرده‌اند و البته آنچنانکه کسروی هم می‌گوید حتی همین یک میلیون نفر هم صورت شهری - روستائی داشته‌اند، بنابراین «اکثریت جمعیت ایران در روستاها و ایل‌ها زندگی می‌کردند».

ثانیاً در خصوص «طبقه متوسط شهری» در عصر مشروطیت، باید عنایت داشته باشیم که «خود طبقات اجتماعی در جامعه ایران در فرایند جنبش مشروطیت شکل گرفتند» و تا قبل از مشروطیت نه تنها «قشر متوسط شهری به صورت طبقه هنوز در جامعه ایران شکل نگرفته بودند» بلکه برعکس آنچه را به عنوان طبقه (قبل از مشروطیت) می‌توان تعریف کرد «طبقه زمین‌دار آن هم در روستاها بودند» که این «طبقه زمین‌دار در آن زمان توسط دربار قاجار و روحانیت نمایندگی سیاسی اجتماعی می‌شدند» و لذا در همین رابطه بود که در مشروطیت دوم (که با قیام مجاهدین تبریز تحت رهبری ستارخان و باقرخان و پیوند با مجاهدین کرمانشاه و شکل‌گیری قیام ایل بختیاری شرایط برای فتح تهران و فرار محمد علی شاه به سفارت روس در زرگنده و بازتولید مشروطیت فراهم گردید) «اکثریت مجاهدین همان دهقانان تحت ستم روستاهای ایران بودند که بر علیه زمین‌داران قیام کردند و دربار را به چالش کشیدند» بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که در «آستانه مشروطیت اصلاً طبقه متوسط شهری در جامعه ایران شکل نگرفته بودند» و آنچه که در این رابطه می‌توان در شهرها تعریف کرد، «همان قشر اصناف و بازاری‌های جامعه ایران بودند» که در عرصه مشروطیت و به خصوص در مجلس اول، این قشر اصناف شهری نقش محوری داشتند.

جمعیت ده هزار نفری بست‌نشینان سفارت انگلیس در آستانه مشروطیت معرف «کنش‌گری سیاسی همین اصناف جامعه ایران و به خصوص جامعه تهران بوده است». قابل ذکر است که در آستانه مشروطیت بورژوازی تجاری ایران متکی بر بازار و کسبه و اصناف بود. اضافه کنیم که تا قبل از مشروطیت بستر سازماندهی جامعه ایران فقط مساجد و خانقاه بوده‌اند و تازه در پروسه تکوین مشروطیت بود که «جنبش انجمنی» توسط انجمن‌های مخفی توانست بستر سازماندهی کنش‌گران سیاسی و اجتماعی جامعه ایران فراهم نماید. پر واضح است که در ادامه همین «جنبش انجمنی»



بود که در پروسه تکوین جنبش مشروطیت، «جنبش اصناف به جای طبقه متوسط شهری سکندار مبارزه شهری در مشروطیت شدند». البته همین پیشتازی جنبش اصناف و جنبش انجمنی در مشروطیت اول باعث گردید تا این «جنبش با دربار وارد خشونت فراگیر نشوند». به همین دلیل در مشروطیت چهره‌های انقلابی همان چهره‌های روشنفکر یا منورالفکر آن زمان مثل میرزا جهانگیر خان شیرازی و ملک المتکلمین و غیره بودند (که البته این‌ها در زمان استبداد صغیر در باغشاه به دستور محمد علی شاه اعدام شدند) که البته این مهم در «انقلاب دوم مشروطیت چهره‌ای کاملاً عکس مشروطیت اول پیدا کرد». چراکه در «مشروطیت دوم این دهقانان روستاهای کشور بودند که به حمایت از انقلاب مشروطیت در مبارزه با محمد علی شاه و استبداد صغیر پرداختند»؛ و می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «تفاوت مهم انقلاب مشروطیت اول با انقلاب دوم مشروطه در این بود که در مشروطیت اول چهره‌های سیاسی و فکری و روشنفکر یا منورالفکرها تابلو انقلاب مشروطیت و نمایش هویت این انقلاب بودند، اما در مشروطیت دوم این چهره‌های نظامی و جنگجو و مجاهد (امثال ستارخان و باقرخان و...) بودند که نمایش هویت انقلاب مشروطیت شدند». در نتیجه همین امر باعث گردید تا برعکس مشروطیت اول، در مشروطیت دوم «خشونت و آنتاگونیسم اوج بگیرد» و چهره دموکراتیک انقلاب مشروطیت به چالش کشیده شود.

ثالثاً در خصوص تحصیلات و سواد در آستانه مشروطیت با مقایسه وضع تحصیلات و سواد جامعه ایران در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ باید توجه داشته باشیم که در آستانه مشروطیت «نه تنها دانشگاهی در کشور ایران وجود نداشت، بلکه تنها یک دبیرستان دارالفنون در ایران وجود داشت». همچنین در آستانه مشروطیت ساختار آموزشی جامعه ایران مانند ساختار صنفی، ساختار حزبی و ساختار تولید اقتصادی شرایطی بسیار شکننده داشتند. لذا همین امر باعث گردید تا در مشروطیت حداکثر ۲٪ جامعه ۱۰ میلیون نفری ایران قدرت خواندن و بسیار کمتر از آن هم قدرت نوشتن داشته باشند. پر واضح است که در خصوص «پیش‌شرط‌های انقلاب دموکراتیک در سال ۵۷ یعنی میزان شهرنشینی و گستردگی طبقه متوسط و میزان تحصیل و سواد اصلاً قابل مقایسه با جامعه ایران در آستانه مشروطیت نیست». چرا که منهای افزایش جمعیت ایران از ۱۰ میلیون نفر مشروطیت به ۴۰ میلیون نفر سال ۵۷، جمعیت شهرنشینی ایران از یک میلیون نفر مشروطیت به بیش از ۲۵ میلیون نفر رسیده بود؛ و گستردگی طبقه متوسط شهری (از بعد از شکست

پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی و مهاجرت گسترده روستاها به شهرها) آنچنان فراگیر شده بود که «جمعیت طبقه متوسط شهری از جمعیت طبقه کارگر و زحمتکشان روستا و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها بیشتر بودند» بنابراین، اگر بخواهیم به داوری در باب مقایسه علل ناکامی مشروطیت و شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ بپردازیم، «هرگز نباید به سه فاکتور پیش‌شرط‌های اجتماعی دموکراسی یعنی شهرنشینی و گستردگی طبقه متوسط شهری و سواد و تحصیلات تکیه کنیم» چرا که آنچنانکه فوقاً دریافتیم در این چارچوب نتیجه کاملاً برعکس برای ما حاصل می‌شود.

د - زنان در انقلاب مشروطیت (برعکس انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷) «نقشی در پروسه تکوین آن نداشتند» و به همین دلیل در ادامه آن در فرایند پسانقلاب مشروطیت «بزرگ‌ترین گروه اجتماعی در جامعه ایران که هرگز نتوانست در پروسه مشروطیت به حقوق خود دست پیدا کنند، زنان ایران یعنی بیش از نصف جمعیت ایران بودند» از آنجائیکه طبق گفته تروتسکی «ترازوی سنجش میزان دموکراسی در هر جامعه‌ای میزان حقوق زنان در آن جامعه یا جوامع می‌باشد» در نتیجه همین موضوع «جایگاه ضعیف حقوق زنان در مشروطیت به عنوان پاشنه آشیل انقلاب مشروطیت و یکی از عوامل ناکامی مشروطیت بوده است». البته در خصوص انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ اگرچه برعکس پروسه تکوین مشروطیت، «زنان ایران در پروسه تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ نقش محوری داشتند» اما به موازات شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ در چارچوب پروسه نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بستر نظریه ولایت فقیه خمینی و اسلام دگماتیسم فقهاتی حوزه‌های فقهی از آنجائیکه جوهر اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی حوزه‌های فقهاتی «بر تبعیض جنسیتی و مذهبی و غیره استوار است» در نتیجه همین امر باعث گردید تا از همان اسفند ماه سال ۵۷ (یک ماه پس از انقلاب ۵۷ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تا به امروز «موضع زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی، مادیت سیاسی و اجتماعی و مدنی خود را در عرصه‌های مختلف نهادینه نمایند». شعار مبارزه با بی‌حجابی و دخالت در شکل‌بندی زندگی زنان ایران «نخستین عرصه از حقوق زنان ایرانی بود که توسط رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی مردم ایران به چالش کشیده شد و باعث گردید تا در کنار نفی حقوق مدنی و حقوق سیاسی زنان ایران، حقوق اجتماعی آنها هم توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به چالش کشیده شود.»

ادامه دارد

# سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر



اینکه در «رویکرد قرآن همیشه فساد در هر جامعه‌ای توسط مترفین و همراهان انجام می‌گیرد». به بیان دیگر «از نظر قرآن همیشه مترفین و رهبانان و ملاء (سه مؤلفه قدرت استکبار حاکم) هستند که در مقابل پیغمبران ایستادگی می‌کنند.»

باری در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در «رویکرد قرآن گرچه حرکت تحول‌خواهانه عدالت‌طلبانه و قسط‌جویانه (آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید مطرح شده است) از پائین شکل می‌گیرد، اما فساد ساختاری و فراگیر و سیستمی در هر جامعه‌ای (که قرآن آن را به عنوان عامل نابودی و هلاک کننده جوامع می‌داند) ابتدا از بالا شکل می‌گیرند و سپس به پائین جامعه سرایت می‌کنند». لذا در همین رابطه است که امام علی در نامه خود به مالک اشتر «جامعه را به صورت دو بخش عامه و خاصه تقسیم می‌نماید و عامه را توده‌های پائینی جامعه تعریف می‌کند و خاصه را بالائی‌های قدرت می‌داند» و در این نامه امام علی از مالک اشتر می‌خواهد که «مراعات حال عامه مردم بکند و بر آنها تکیه نکند، نه بر خاصه یا اصحاب قدرت یا بالائی‌های جامعه» و باز در همین رابطه است که امام علی در این نامه به مالک اشتر می‌نویسد:

قرآن کتابی است که اگرچه بر این باور است که «جنبش تحول‌خواهانه اجتماعی در راستای برپائی عدالت و قسط از پائین جامعه شکل می‌گیرد.» در خصوص ظهور و سرایت و تکوین «فساد در یک جامعه، قرآن بر این باور است که فساد از بالا توسط طبقه حاکم یا در ادبیات قرآن توسط مترفین تکوین پیدا می‌کند» و لذا در این رابطه است که در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره سبا می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ - وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ - ما در هیچ جمعی (قریه در قرآن یعنی جمع، اعم از شهر یا ده، در مورد شهر هم قرآن کلمه قریه به کار می‌برد) نذیری نفرستادیم الا اینکه مترفین آن‌ها گفتند ما حرف شما را قبول نداریم؛ و گفتند ما هم پول‌مان بیشتر است و هم فرزندانمان (قابل ذکر است که در زندگی جمعی قدیم، فرزندان نفرات بوده و نفرات نقش فوق العاده در قدرت داشته‌اند) بدین جهت اگر قیامتی باشد چون ما عزیز کرده‌های خدا هستیم معذب هم نخواهیم بود.»

در این رابطه است که قرآن در خصوص خودویژگی‌های مترفین و ملاء و مستکبرین می‌گوید اینها به خاطر قدرت مالی و سیاسی و مذهبی که دارند، این خودفریبی برای آنها حاصل می‌شود که اصلاً ما خودمان به لحاظ ژنی خوبیم و چون به لحاظ ژنی خوب هستیم، پس وضع ما هم به لحاظ کسب قدرت خوب است، اگر ما به لحاظ ژنی خوب نبودیم که وضع ما در کسب قدرت خوب نمی‌شد پس در آخرت هم وضع ما بهتر از دنیا و بهتر از دیگران خواهد بود؛ یعنی در آخرت باز آنچه که هست به ما می‌دهند.

باز در این رابطه است که قرآن در آیه ۱۶ سوره اسراء می‌فرماید:

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا - آن وقت که اراده ما (در جریان سنت و قانونبندی تاریخی و اجتماعی) به این تعلق می‌گیرد که جمعی هلاک بشوند (در عرصه سنت حاکم بر تاریخ و اجتماع) کار به دست مترفین می‌دهیم (سنت حاکم بر تاریخ و جامعه اینچنین است که کار به دست مترفین می‌افتد)»، بنابراین آنچه در این رابطه از قرآن قابل فهم است

که آنچنانکه «توده‌های مردم در جامعه برای جامعه خدمت‌شان بیشتر و توقع‌شان کمتر است اصحاب قدرت حاکم یا خاصه سوار بر قدرت افرادی زیادخواه و زیادبگیر و کم‌بازده برای جامعه هستند.»

قرآن کتابی است که در عرصه تبیین «مستضعفین» به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ، مستضعفین را به دو قسم تقسیم می‌کند.

الف - مستضعفین اجتماعی - سیاسی که شامل آن مستضعفینی می‌شوند که به لحاظ عینی و ذهنی توان نجات دادن خود دارند.

ب - مستضعفینی که به لحاظ عینی - ذهنی توان نجات خود را ندارند.

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا - إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا - هنگامیکه ملائکه مرگ می‌خواهد جان افراد را بگیرند این ملائکه در برابر بعضی از افراد که به خود ظلم کرده‌اند، می‌پرسند که در دنیا چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید؟ آن‌ها در پاسخ می‌گویند: در این سرزمینی که ما زندگی می‌کردیم اقویا یا صاحبان قدرت و یا مستکبرین، ما را به استضعاف کشیدند. ملائکه در جواب آنها از آنها می‌پرسند مگر زمین خدا وسیع نبود تا اقدام به هجرت بکنید؟ چون در برابر سؤال ملائکه آنها پاسخی برای عدم هجرت خودشان ندارند منزلگاه‌شان جهنم می‌باشد که چه بد سرانجامی است البته آن گروه از مستضعفینی که نمی‌توانند استضعاف مستکبرین را از خود دور بکنند و نمی‌توانند از آن سرزمین به جایی دیگر مهاجرت کنند از عذاب معاف هستند» (سوره نساء - آیه ۹۷ و ۹۸).

باری، آنچه از دو آیه ۹۷ و ۹۸ سوره نساء قابل فهم است اینک:

اولاً در آیه ۹۷ می‌گوید آن بخشی از مردم مورد سؤال ملائکه قرار می‌گیرند که خودشان به خودشان ظلم کرده‌اند و البته قرآن این‌ها را با عنوان ظالِمی انفسی یاد می‌کند، یعنی خودشان مقصر گمراهی خودشان هستند.

ثانیاً قرآن در این آیه از قول ملائکه خطاب به این‌ها می‌گوید: «قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ» وقتی که ملائکه در برابر این افرادی که خودشان به خودشان ظلم کرده‌اند قرار می‌گیرند از این‌ها می‌پرسند که در چه وضعی به سر می‌بردید؟ این‌ها در پاسخ می‌گویند: «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ - ما جزء مستضعفین زمین بودیم؛ و توسط قوم مستکبر حاکم (صاحبان قدرت) در جامعه به استضعاف کشیده شدیم.»

ثالثاً در این آیه ملائکه در برابر پاسخ آنها، باز به آنها می‌گویند: «قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا - آیا این قدر از شما ساخته نبود که برای مبارزه با قدرت حاکم که شما را به استضعاف کشیده بودند، اقدام به هجرت بکنید» به عبارت دیگر ملائکه به آنها می‌گویند: «هجرت که از شما ساخته بود، چرا برای مبارزه با استکبار حاکم اقدام به هجرت نکردید.»

رابعاً از سؤال ملائکه چنین فهمیده می‌شود که «در مبارزه با مستکبرین حاکم اولویت با جهاد است و در صورت نتوانستن است که هجرت به عنوان یک سلاح در دست مستضعفین برای مبارزه با مستکبرین حاکم قرار می‌گیرد.»

خامساً قرآن در آیه بعد می‌گوید: «فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» اگر مستضعفینی با مستکبرین سوار بر قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم، نه از طریق جهاد و نه از طریق هجرت، برای رهایی خودشان مبارزه نکنند، گرفتار عذاب دنیا و آخرت می‌شوند.

سادساً در آیه ۹۸ سوره نساء قرآن می‌گوید: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ» البته آن گروهی از مستضعفین که برای رهایی خود از چنگال مستکبرین سه مؤلفه‌ای قدرت حاکم، توان جهاد و توان هجرت ندارند، مستثناء می‌شوند چراکه بر آنها حرجی نیست. آنچه در یک نگاه کلی از دو آیه ۹۷ و ۹۸ سوره نساء برای ما قابل فهم است، اینکه قرآن به دو گونه مستضعف قائل است. یادمان باشد که در تعریف کلی از نگاه قرآن «مستضعفین یعنی آن گروهی که توسط گروه دیگر به ضعف کشیده شده باشد» بنابراین مطابق این دو آیه می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی «مستضعفین را به دو دسته بزرگ تقسیم کرد»:

الف - مستضعفینی که توسط جهاد و هجرت قدرت‌های

سه مؤلفه‌ای استکبار حاکم را به چالش می‌کشند.

ب - مستضعفینی که به علت عدم توان و پتانسیل کافی توان مبارزه با مستکبرین یا اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت حاکم را ندارند و مجبور به تسلیم در عرصه استضعاف خود می‌باشند، بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم در چارچوب رویکرد قرآن به مستضعفین، آن‌ها را به دو دسته بزرگ تقسیم نمائیم:

نخست - مستضعفین بالنده سیاسی اجتماعی که شامل آن دسته از مستضعفینی می‌شوند که با دو سلاح «جهاد و هجرت» قدرت سه مؤلفه‌ای استکبار حاکم را در عرصه یک مبارزه رهائی‌بخش به چالش می‌کشند این اردوگاه عظیم، همان مستضعفینی هستند که به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ بشر تعریف می‌شوند.

دوم - مستضعفین میرنده هستند که در هر شرایطی به علت نتوانستن، تن به تسلیم استضعاف مستکبران سه مؤلفه‌ای صاحب قدرت حاکم می‌دهند.

باری از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که:

الف - خود «واژه مستضعفین در دیسکورس و ادبیات قرآن یک مشترک لفظی می‌باشد» که در عرصه تبیین و تفسیر اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ بشر، در هر شرایط اجتماعی، مجبوریم حدود و تعریف شاخه‌های مشخص آن را تعیین و تعریف و تقسیم بکنیم.

ب - از آنجائیکه «مستضعفین» یک عنوان و واژه قرآنی می‌باشد، ضروری است که در مرحله عام تئوریک، برای فهم آن، این اصطلاح را از منظر آیات قرآن مورد بررسی قرار بدهیم که در این رابطه «سوره قصص» در رأس همه سوره‌های قرآن قرار دارد.

ج - قرآن اصطلاح «مستضعفین» را در قالب کلمات مختلفی مانند استضعفوا، یتضعف و مستضعفین مطرح کرده است. یادمان باشد که دیگر مشتقات ضعف، مانند اضعاف، ضعف، ضعفاء، ضعیفین و غیره ارتباطی با اصطلاح مستضعفین و استضعاف در قرآن ندارد.

د - مشخصه مشترک محوری کلمات مختلف «مستضعفین» در قرآن این است که در تحلیل نهائی این «مستضعفین توسط قدرت‌های سه مؤلفه‌ای مالی و سیاسی و مذهبی حاکم به استضعاف کشیده می‌شوند»

بنابراین اگر چه «مستضعف» در کتب لغت هم به معنای «ضعیف دیدن دیگران و هم به معنای به ضعف کشیده شدن می‌باشد» در رویکرد قرآن «مستضعفین با معنای دوم قابل فهم و تعریف و تفسیر می‌باشند.»

ه - آنچه در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در خصوص جوهر و هدف رسالت پیامبر اسلام با بیان: «...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» - بار سنگین‌شان را از دوش‌شان برداشت و غل‌هایی که بر آنها بود از آنها گرفت» مطرح می‌شود، دلالت بر «رهائی مستضعفین با معنای دوم می‌کند نه با معنای اول.»

و - در قرآن در کادر استضعاف نوع دوم است که «در برابر صف مستضعفین (به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ است که) صف مستکبرین قرار می‌گیرند» و از این جا است که در قرآن سه نوع استضعاف‌گری یا استکبار و سه نوع استضعاف‌شدگی نوع دوم و یا مستضعفین بالنده (نوع دوم) داریم؛ که سه نوع استضعاف‌گری یا استکبار در دیسکورس و ادبیات قرآن عبارتند از:

۱ - استکبار سیاسی (در چارچوب استبداد سیاسی است که پارادایم کیس آن در قرآن فرعون می‌باشد و در سوره قصص به عنوان استکبار تعیین کننده مطرح شده است).

۲ - استکبار مالی (در چارچوب استثمار نیروی کار است که پارادایم کیس آن در قرآن قارون می‌باشد و در آیات ۷۶ تا ۸۴ سوره قصص پس از فرعون به صورت محوری به عنوان قدرت استکباری بر آن تکیه می‌نماید).

۳ - استکبار مذهبی و معرفتی (در چارچوب استحمار کهنه و نو است که پارادایم کیس آن در قرآن هامان می‌باشد و در آیه ۶ سوره قصص به آن اشاره می‌کند). همچنین در برابر سه استضعاف‌گر فوق در قرآن سه نوع استضعاف‌شدگی مستضعفین نوع دوم یا مستضعفین بالنده و یا مستضعفین به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ داریم که عبارتند از:

اول - استضعاف‌شدگی سیاسی و اجتماعی.

دوم - استضعاف‌شدگی طبقاتی و اقتصادی.

سوم - استضعاف‌شدگی فرهنگی و مذهبی. ♦

ادامه دارد

ما می‌گوئیم خودویژگی‌های جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین امروز جامعه ایران عبارتند از:

۱ - جوهر و محتوای مبارزه غالب این جامعه مدنی خودجوش تکوین یافته از پائین «مطالباتی می‌باشد نه سیاسی»، البته در عرصه «خیزش‌های خودجوش» برعکس «جنبش‌های خودسازمانده» جوهر و شکل غالب «صورت سیاسی» دارند.

۲ - «شکل مبارزه (جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) دو مؤلفه‌ای می‌باشد»:

الف - شکل مبارزه جنبشی.

ب - شکل مبارزه خیزشی.

در شکل «مبارزه جنبشی» به علت مشارکت گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، مبارزه دارای سه شاخه مختلف:

اول - صنفی،

دوم - مدنی،

سوم - سیاسی می‌باشد.

در خصوص شاخه صنفی، «جنبش کارگری (آن هم به صورت کارگاهی، نه به صورت فراگیر طبقه‌ای) در این شرایط رهبری جنبش صنفی را در دست دارند». البته در نوک پیکان این جنبش کارگری - کارگاهی (نه جنبش کارگری - طبقه‌ای) جنبش کارگران نیشکر هفت تپه قرار دارند که در چارچوب «جنبش مطالباتی» عمده‌ترین خواسته آنها «الغای پروژه خصوصی‌سازی و رویکرد نئولیبرالیستی غارت‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». بدین خاطر همین طرح خواسته لغو خصوصی یا خصولتی‌سازی توسط کارگران نیشکر هفت تپه (از آنجائیکه در این شرایط جزء مطالبات و خواسته جنبش کارگری - کارگاهی ایران از زغال سنگ کرمان تا هپکو و اذراب و کارگران قراردادی و پیمانی صنایع نفتی، پتروشیمی و گازی کشور می‌باشد) باعث گردیده تا «مبارزه مطالباتی جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه مضمون سیاسی هم پیدا بکند».

در خصوص شاخه مدنی، «جامعه جنبشی مدنی (خودجوش تکوین یافته از پائین امروز) ایران باید به جنبش زنان ایران اشاره کنیم» که در مبارزه با آپارتاید جنسیتی و یا مبارزه با تبعیض نهادینه شده چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت فراگیر و در اشکال مختلف، «مبارزه مدنی خود را با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ادامه داده‌اند» و از آنجائیکه در عرصه جنبش مدنی امروز جامعه ایران، «جنبش زنان رادیکالیزه‌ترین بخش شاخه مدنی جامعه مدنی خودجوش و خودانگیخته و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین می‌باشند» همین امر باعث گردیده است تا جنبش ضد آپارتاید جنسیتی زنان ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در نوک پیکان شاخه مدنی جامعه مدنی جنبشی خودجوش ایران

قرار داشته باشند.

مهم‌ترین آفتی که این جنبش رادیکالیزه در این شرایط تهدید می‌کند «فقدان و خلاء سازمان‌یابی در عرصه میدانی (نه در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) می‌باشد که همین خلاء سازمان‌یابی میدانی آنها باعث گردیده تا جنبش مدنی زنان ایران حتی در حد جنبش کارگری - کارگاهی جامعه ایران نتواند فونکسیون سیاسی و اجتماعی داشته باشد». بطوریکه در این رابطه داوری ما در باب وضعیت امروز جنبش مدنی زنان ایران بر این امر قرار داد که:

اولاً این جنبش هنوز در همان «فاز مطالباتی» به سر می‌برد و هنوز «فرایند سیاسی» خودش را آغاز نکرده است.

ثانیاً در عرصه جنبش مطالباتی، جنبش زنان ایران در این شرایط «هنوز مطالبات اجتماعی آنها بر مطالبات سیاسی آنها غلبه دارد». هر چند استمرار چهار دهه مبارزه مطالباتی زنان ایران (در چارچوب مطالبات اجتماعی، از عرصه حجاب تحمیلی تا عرصه ورزش و هنر و غیره) باعث گردیده که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبور به عقب‌نشینی اجباری بشود، ولی در عرصه سیاسی هنوز جنبش زنان ایران نتوانسته‌اند حتی مطالبات سیاسی خودشان بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح کنند و دلیل اصلی این ناکامی جنبش زنان ایران در طول چهار دهه گذشته و به خصوص در این شرایط آن است که در خلاء سازمان‌یابی میدانی (نه

سازمان‌یابی در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) «توازن قوا به سود دستگاه‌های چند لایحه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد». بدین خاطر تا زمانی که جنبش زنان ایران نتوانند توسط سازمان‌یابی عمودی و افقی با توده‌های بی‌شکل عظیم زنان ایران و جنبش‌های مدنی و دموکراتیک و مطالباتی و سیاسی گروه‌های دیگر اجتماعی ایران پیوند و همبستگی پیدا کنند، هرگز و هرگز نخواهند توانست «توازن قوا در عرصه میدانی با حزب پادگانی خامنه‌ای را به سود خود تغییر بدهند».

پر واضح است که اگر چه جنبش زنان ایران در عرصه مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است «جنبش نافرمانی مدنی» به صورت فراگیر و همه‌جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای را به چالش بکشد، ولی محدود شدن شکل مبارزه جنبش زنان ایران به عرصه جنبش نافرمانی مدنی و محدود شدن مطالبات جنبش زنان ایران به مطالبات اجتماعی صرف همه و همه باعث گردیده است تا دستاوردهای اجتماعی - سیاسی برای جنبش زنان ایران به صورت کند و لاک پستی صورت بگیرد. هر چند که در این رابطه ما بر این باوریم که بر مبنای جوهر زن‌ستیزانه و تبعیض‌آمیز اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام زیارتی و اسلام ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بدون تردید «عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی از سنگر رویکرد زن‌ستیزانه اعتقادی - اجتماعی - سیاسی خودشان آخرین سنگری است که بالاخره مجبور به عقب‌نشینی از آن می‌شوند».

فراموش نکنیم که مدرس در مجلس مشروطیت، هنگامیکه سخن از حقوق زنان و حق رأی زنان در آن مجلس مطرح شد، فریاد زد که «بزرگ‌ترین گناه در تاریخ اسلام در حال اتفاق می‌باشد». بدون تردید جنبش ضد آپارتایدی زن ایران، در تحلیل نهائی «مطالبات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی، قضائی و اقتصادی خودشان را بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل خواهند کرد؛ و بدون شک زن ایرانی در عرصه این مبارزه دموکراتیک‌خواهانه خود به رهائی می‌رسد و با رهائی زن ایرانی از اسارت تاریخی و اجتماعی و سیاسی، فرایند نهادینه شدن دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی و دموکراسی فرهنگی و معرفتی و دموکراسی تاریخی از پائین در جامعه بزرگ ایران شکل می‌گیرد. چراکه آزادی و دموکراسی در هر جامعه‌ای با آزادی و رهائی زن شروع می‌شود و تا زن در جامعه به رهائی و آزادی دست پیدا نکند، امکان نهادینه شدن آزادی و دموکراسی در مؤلفه‌های مختلف آن در آن جامعه یک دروغ بزرگ است؛ و مبنای شکست دموکراسی

فرهنگی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی مشروطیت در همین عدم رهائی زن ایران در عرصه انقلاب مشروطیت بود؛ و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ از زمانی شکست خود را رسماً اعلام کرد که میراث‌خواران ارتجاعی، انقلاب ضد استبدادی مردم ایران از اسفند ماه ۵۷ (کمتر از یکماه پس از انقلاب بهمن ۵۷) با طرح حجاب اجباری و شعار «یا روسری یا تو سری»، به جنگ حقوق اجتماعی و سیاسی زن ایرانی آمدند.»

باری، در خصوص «شاخه سیاسی»، جنبش دموکراتیک جامعه مدنی جنبشی خود بنیاد و خودجوش تکوین یافته از پائین امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باید به «جنبش دانشجویی به عنوان آوانگارد جامعه مدنی جنبشی خودجوش تکوین یافته از پائین اشاره کنیم» که بدون تردید «در خلاء رهبری خودجوش جامعه مدنی جنبشی امروز جامعه بزرگ ایران، جنبش دانشجویی ایران می‌تواند نقش آوانگارد و نقش نیابتی این رهبری جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودجوش تکوین یافته از پائین به عهده بگیرد». عنایت داشته باشیم که جنبش دانشجویی ایران در طول نزدیک به هشت دهه عمر خود (از شهریور ۲۰ الی الان) که «جامعه مدنی جنبشی خودجوش و تکوین یافته از پائین ایران در خلاء رهبری سازمان‌یافته از پائین حرکت می‌کرده است، توانسته نقش آوانگارد خود را (هر چند به صورت غیر مستمر و مقطعی) انجام بدهد» اما بزرگترین آفتی که در طول هشت دهه گذشته عمر جنبش دانشجویی ایران پیوسته این جنبش را تهدید کرده است و حتی گاه و بعضاً تا مرز نابود این جنبش را (مثل فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) هم پیش ببرد، «آفت برون‌نگری این جنبش در عرصه مدیریت سازمان‌یابی حرکت خود بوده است». به طوری که همین رویکرد برون‌نگری جنبش دانشجویی ایران در طول هشت دهه گذشته عمر خود باعث گردیده که چه در فرایند پسا شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به علت دنباله‌روی این جنبش از حزب توده و سازمان‌های ملی‌گرای جبهه ملی اول و چه در فرایند دوم پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا اعتلای جنبش چریکی در دهه ۴۰ که جنبش دانشجویی ایران با دنباله‌روی از جبهه ملی دوم و سوم و نهضت آزادی و غیره حرکت می‌کرد و چه در فرایند سوم حرکت خود یعنی در دوران سلطه‌گفتمان چریکی بر جامعه ایران که تا سال ۱۳۵۵ ادامه داشت و در این فرایند جنبش دانشجویی تنها خاستگاه تأمین‌کننده نیروی انسانی جنبش چریکی ایران بود و چه در فرایند چهارم حرکت خود یعنی از تابستان ۱۳۵۵ تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم که جنبش دانشجویی ایران پایه ثابت جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی و دنباله‌رو میراث‌خواران و موج‌سواران ارتجاعی انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران بودند و چه در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ که باز همین جنبش دانشجویی ایران بودند (که به خصوص از زمان اشغال سفارت آمریکا تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و حتی در زمان تعطیلی دانشگاه‌ها) بستر ساز نهادینه شدن رژیم مطلقه فقاہتی حاکم شدند؛ و چه در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ تا خیزش تیرماه ۷۸ که باز این جنبش به کما رفته بود که چه بخش وابسته به حاکمیت آن و چه بخش خاموش و معترض آن «گرفتار حصار صنفی و مطالباتی فردی و گروهی خود شده بودند» و حداکثر نقشی که در این فرایند داشتند «شارکت در جنگ جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقاہتی حاکم بر سر تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان بود» که البته اوج آن از انتخابات خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ به مدت دو دهه بود که در این فرایند جناح اصلاح‌طلبان حکومتی توانستند، بر دوش جنبش دانشجویی سوار بشوند و وارد ساختمان پاستور و مجلس ششم رژیم مطلقه فقاہتی بشوند و گفتمان انحرافی اصلاح‌طلبان حکومتی خود را برای مدت دو دهه تا دی‌ماه سال ۹۶ به عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران درآوردند.

بدین ترتیب در داوری نهایی ما «تمامی حرکت زیگزاگی جنبش دانشجویی ایران در طول ۸ دهه گذشته عمر این جنبش مولود و سنتز همان رویکرد برون‌گرائی و برون‌نگری و انطباقی جنبش دانشجویی ایران می‌باشد که باعث گردیده تا پیوسته کنش‌گران این جنبش (چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی) به عنوان عمده‌آماتور جریان‌های جامعه سیاسی ایران (در داخل و خارج از کشور) و یا جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقاہتی حاکم درآیند» و بر این باوریم که «تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران نتواند با تغییر رویکرد خود از برون‌نگری و برون‌گرائی و انطباقی به رویکرد تطبیقی و دینامیکی، پتانسیل وجودی عظیم این جنبش کشف کنند، هرگز و هرگز نخواهند توانست نقش اوانگارد دینامیک و واقعی و تاریخی - اجتماعی خود را به صورت مستقل در عرصه جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودبنیاد تکوین یافته از پائین ایران به انجام برسانند.»

ما می‌گوئیم بزرگ‌ترین وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران عبارت است از «ارتباط افقی و عمودی با جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد

تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد». باری، در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز نمی‌تواند «بدون گفتمان‌سازی و بدون مسلط کردن گفتمان خود» (توسط انتقال این گفتمان به وجدان نظری و عملی کنش‌گران جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) به «بزرگ‌ترین رسالت اجتماعی و تاریخی و سیاسی خود یعنی ارتباط افقی و عمودی با جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی خودجوش ایران دست پیدا نماید» و صد البته در عرصه همین «گفتمان‌سازی و مسلط کردن گفتمان خود» (توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که) این جنبش باید عنایت داشته باشد که «تنها در چارچوب گفتمان مسلط است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود را با جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف کنند.»

بدون گفتمان‌سازی و مسلط کردن گفتمان خود، جنبش پیشگامان هرگز و هرگز «امکان ارتباط و همبستگی و پیوستگی با جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودبنیاد و خودجوش تکوین یافته از پائین پیدا نمی‌کنند». برای مثال در شرایطی که «گفتمان ضد استبدادی بر جامعه ایران مسلط باشد» با زمانی که «گفتمان ضد امپریالیستی» بر جامعه ایران مسلط باشد و یا در زمانی که «گفتمان آزادی‌خواهی» و یا «گفتمان برابری‌طلبانه» و یا «گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران مسلط باشد، آرایش وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و بلندمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران متفاوت می‌باشد». شاید برای فهم بیشتر این موضوع بهتر باشد که آن را به این صورت فرموله و تئوریزه نمائیم که «پیشگامان در تعریف تطبیقی از وظایف خودشان، موظفند پیوسته وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را در چارچوب گفتمان‌سازی و مسلط کردن گفتمان خود تعریف نمایند.» ♦

ادامه دارد

# الفبای «پیشگامی»

## در رویکرد «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌دهد، بلکه بالعکس با تحلیل‌های سیاسی ذهن مردم را تشحیذ می‌کند تا خودشان تصمیم به شرکت یا عدم شرکت در انتخابات حاکمیت بگیرند.»

پیشگام انسانی است که «مردم و جامعه را در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی خودشان آموزش می‌دهد، نه در صورت مجرد و ذهنی و آکادمیک.»

پیشگام انسانی است که بر این باور است که «هر اقدام برای ایجاد یک دگرگونی بزرگ، بدون دگرگونی در فرهنگ آن جامعه محکوم به شکست می‌باشد.»

پیشگام انسانی است که «جامعه را به عنوان کنش‌گران اصلی جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌داند، نه طبقه و نه افراد». به بیان دیگر «پیشگام به جای معطوف به قدرت، معطوف به جامعه می‌باشد.»

پیشگام انسانی است که در عرصه فرایند «آگاهی‌بخش تبلیغی، به نقش مستقل آگاهی‌های اجتماعی و آگاهی‌های طبقاتی و آگاهی‌های سیاسی معتقد نیست، بلکه برعکس در فرایند تبلیغی، به استرژژی نقش مبارزه مدنی و مبارزه سیاسی و مبارزه طبقاتی در انکشاف آگاهی‌های اجتماعی و آگاهی‌های سیاسی و آگاهی‌های طبقاتی معتقد است.»

پیشگام انسانی است که در چارچوب «رویکرد دیالکتیکی خود» در عرصه جامعه‌شناسی و مبانی آن:

اولاً «پراکسیس را در کادر در هم آمیختن

پیشگام انسانی است که در جامعه امروز ایران «تغییر و تحول را توسط در هم شکستن ماشین دولت و یا توسط جابجائی طبقه حاکم در بالا تعریف نمی‌کند، بلکه برعکس تحول و تغییر در جامعه در چارچوب تحول از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل تکوین یافته از پائین تعریف می‌نماید.»

پیشگام انسانی است که «پرچمداری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای وظیفه اخلاقی خود می‌داند نه وسیله کسب قدرت و هویت و یا مشارکت در قدرت.»

پیشگام انسانی است که در جامعه امروز ایران بر این باور است که «بدون پلورالیزم فرهنگی و دینی، پلورالیزم اجتماعی و سیاسی غیرممکن می‌باشد.»

پیشگام انسانی است که انواع آگاهی‌های خودآگاه‌ساز جامعه ایران را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

الف - آگاهی‌های افقی.

ب - آگاهی‌های عمودی.

آگاهی‌های افقی برای پیشگام همان «آگاهی‌های هستند که مردم ایران در عرصه پراتیک سیاسی اجتماعی خود به صورت تطبیقی کسب می‌کنند» ولی آگاهی عمودی همان «آگاهی‌هایی هستند که توسط پیشگام به صورت ترویجی و تبلیغی و تهییجی به این جنبش‌ها وارد می‌شوند.»

پیشگام انسانی است که در عرصه «دین‌شناسی و اسلام‌شناسی، باور به ایمان اجتماعی دارد نه ایمان فردی صوفیانه اشعری‌گری، دنیاگریز، اختیارستیز و فردگرای جامعه‌گریز.»

پیشگام انسانی است که «به دنبال مناسباتی در جامعه می‌باشد که سود در خدمت انسان باشد نه انسان در خدمت سود.»

پیشگام انسانی است که مبانی گفتمان‌ش عبارت باشد از:

۱ - به فکر جامعه باش.

۲ - به فکر ارزش باش نه سود.

۳ - دیگر خواه باش نه خودخواه.

۴ - مصرف‌گرا نباش.

پیشگام انسانی است که در چارچوب «رویکرد تطبیقی که دارد، در عرصه حرکت سیاسی اجتماعی به مردم فتوای شرکت یا عدم شرکت در انتخابات



روینا و زیربنا» تعریف می‌کند.

ثانیاً بر این باور است که «ایدئولوژی» می‌تواند حتی «بر زیربنا هم تأثیرگذار باشد.»

ثالثاً بر این باور است که «تأثیر روینا بر زیربنا و بالعکس امری دیالکتیکی و پذیرفته شده می‌باشد.»

پیشگام انسانی است که در «جامعه شناسی با رویکرد تطبیقی، جامعه ایران را با دینامیزم خاص خود این جامعه مورد مطالعه قرار می‌دهد» و از آنجائیکه جامعه ایران را یک «جامعه دینامیک می‌داند، تحلیل مشخص از جامعه ایران را در گرو تحلیل‌های مستمر افقی و عمودی می‌داند.»

پیشگام انسانی است که با «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، به عنوان یک جنبش زندگی می‌کند.»

پیشگام انسانی است که توسط «استراتژی سه فرایندی آگاهی‌بخشی ترویجی و آگاهی‌بخشی تبلیغی و آگاهی‌بخشی تهییجی در چارچوب آگاهی‌های طبقاتی و آگاهی‌های سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی به توانمند ساختن سرمایه‌های اجتماعی جامعه ایران و پیوند دادن سنگرهای افقی جنبش‌های مدنی و جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های سیاسی می‌پردازد.»

پیشگام انسانی است که در عرصه «حرکت اجتماعی - سیاسی به دنبال حزب جدای از جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر بستر ساز جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین نیست.»

پیشگام انسانی است که «رهائی گروه‌های مختلف اجتماعی استثمارزده و استبدادزده و استثمارزده جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، تنها از طریق جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه ممکن می‌داند.»

پیشگام انسانی است که «رهائی زن در جامعه ایران تنها از مسیر برابری حقوق زن و مرد و عدالت جنسیتی دنبال می‌کند، نه توسط مبارزه مکانیکی با حجاب اجباری.»

پیشگام انسانی است که در عرصه «هدایت‌گری جنبش‌های افقی مدنی و سیاسی و طبقاتی جامعه ایران، معتقد به هدایت راهبری یا هدایت افقی است، نه هدایت عمودی رهبری.»

پیشگام انسانی است که در عرصه «هدایت افقی راهبری جامعه، معتقد است که باید جامعه مدنی را به سمت جامعه انسانی پیش برد.»

پیشگام انسانی است که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای را، جنبش اجتماعی برای نجات جامعه ایران از استثمار و استبداد و استحمار تعریف می‌کند.» به بیان دیگر «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای پیشگام یک پروژه نیست، بلکه یک جنبش است که می‌تواند دینامیزم مناسبات سرمایه‌داری ایران را دچار تحول زیرساختی بکند.»

پیشگام انسانی است که برای فهم منظومه معرفتی اندیشه‌های شریعتی در جامعه ایران، به جای «فهم کتابی اندیشه‌های شریعتی، تلاش می‌کند تا اندیشه شریعتی را در عرصه پراتیک سیاسی اجتماعی فهم نماید» به عبارت دیگر در برابر «فهم کتابی و فهم پراتیکی اندیشه‌های شریعتی، پیشگام تلاش می‌کند تا اندیشه‌های شریعتی را از طریق فهم پراتیکی دنبال نماید.»

پیشگام انسانی است که برای او «سوسیالیسم بدون آزادی و دموکراسی قابل تعریف نیست». آنچنانکه برای او «دموکراسی بدون سوسیالیسم قابل تعریف نمی‌باشد» و دلیل این امر همان است که «پیشگام هم دموکراسی و هم سوسیالیسم را بر پایه جامعه تعریف می‌کند، نه بر پایه فرد و یا طبقه خاصی» به عبارت دیگر برای «پیشگام آنچنانکه دموکراسی آزادی اجتماعی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌باشد، سوسیالیسم نیز هم سوسیالیسم اجتماعی است نه سوسیالیسم طبقه‌ای خاص که بخواهد توسط دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی طبقه‌ای را تعریف نماید» و لذا بدین ترتیب است که برای پیشگام «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مکانیزم حل تضادهای اجتماعی جامعه ایران و مسیر مقابله با تبعیض‌های هفت گانه طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و مدنی و مذهبی و قومیتی و جنسیتی حاکم بر جامعه ایران و جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برابری برای همه انسان‌ها و حقوق شهروندی برابر برای همه افراد جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به صورت علی‌السویه فارغ از جنسیت و قومیت و نژاد و مذهب و زبان و فرهنگ می‌باشد.»

پیشگام انسانی است که در جامعه امروز ایران توسط «گفتمان‌سازی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای و گفتمان مسلط کردن عدالت و آزادی به مقابله و مبارزه با فاشیسم مذهبی و پوپولیسم راست حاکمیت می‌پردازد.»

ادامه دارد



# جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری در

## «فرایند نوین» خود

### دارای چه خودویژگی‌هایی می‌باشد؟

است» و هسته سخت رژیم تنها با تکیه بر سرنیزه تلاش می‌کند تا از موجودیت در حال فروپاشی خودش دفاع کند و همچنین در چنین شرایطی که «هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای در عرصه بازتولید قدرت گذشته خود سترون و ناتوان شده است» وظیفه حداقلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «استحاله این ناتوانی (رژیم مطلقه فقهاتی در باز تولید قدرت) به یک خودآگاهی عمومی می‌باشد که باید در سطح جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی یا جنبش‌های عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، از جنبش کارگری تا جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و غیره، این خودآگاهی عمومی توسط تبلیغ و ترویج و تهییج پیشگامان مادیت پیدا کند» که حاصل آن می‌تواند در «تنظیم تاکتیک‌های متناسب با گذار از حالت تدافعی به حالت تهاجمی و نقشه‌مند کردن و شتاب بخشیدن به روند و شکل‌گیری اقدامات سراسری جنبش‌های دموکراتیک و برابری‌طلبانه سراسری مؤثر واقع شود و باعث تقویت پیوند عمودی و افقی بین جنبش‌های اجتماعی و در رأس آنها جنبش کارگری بشود.»

س - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه خرداد ۹۹ شروع

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا خندق عظیم در بستر دو قطبی شدن جامعه امروز ایران به وجود بیاید همان خندقی که یک طرف آن جامعه رسمی اصحاب قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر حاکم قرار دارد و یک طرف دیگر این خندق «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار دارد» که این جامعه مدنی جنبشی (خودانگیخته و خودبنیاد و مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین که طبق گفته محمد باقر قالیباف بیش از ۹۶٪ جمعیت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشند) همان «جامعه واقعی» می‌باشند که تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های مدنی و صنفی و سیاسی از جنبش زنان تا جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و در رأس همه آنها جنبش کارگری قرار دارد «این جنبش واقعی را نمایندگی می‌کنند.»

بدین ترتیب است که می‌توان مشخصه امروز جامعه بزرگ ایران را به صورت دو قطبی شدن جامعه ایران به دو «جامعه رسمی» یا «جامعه حکومتی» و «جامعه واقعی» یا «جامعه مدنی جنبشی» (خودبنیاد و خودانگیخته مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) تعریف کرد؛ و از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در فرایند جدید اعتلای «جنبش‌های جامعه واقعی یا جامعه مدنی جنبشی ایران» انباشت ابر بحران‌های حاد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و غیر قابل تحمل شدن این وضعیت برای بیش از ۹۶٪ مردم ایران (طبق آمار محمد باقر قالیباف) و ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی در کنترل آن «موجب ظهور فرایند جنبش‌های دموکراتیک و برابری‌طلب و عدالت‌خواه و در رأس آنها جنبش کارگری ایران شده است.»

ف - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که در فرایند جدید که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آستانه فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و موجودیتی و مشروعیتی و هویتی قرار گرفته

شده است، نشان داده است که هر چند که «هنوز توازن قوای بین جامعه مدنی جنبشی یا جامعه واقعی با جامعه رسمی یا جامعه حکومتی، در عرصه میدانی به سود حاکمیت و حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و هنوز در این شرایط «موقعیت انقلابی در جامعه ایران حاصل نشده است» و هنوز دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی «قدرت سرکوب فراگیر جامعه مدنی جنبشی یا جامعه واقعی را دارند» با همه این احوال «اعتلای خیزش‌های حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) امری محتمل و ممکن می‌باشد». چرا که در این شرایط منهای ریزش بخش‌های وسیعی از اقدار میانی و طبقه کار و زحمت به بخش حاشیه‌نشینان، بخش مهمی از ارتش وسیع بیکاری جامعه بزرگ ایران در راستای پیوند با حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران (که در شرایط فعلی طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جمعیت آنها به بیش از ۲۰ میلیون نفر رسیده است) سیر می‌کنند. لذا به همین دلیل است که هر لحظه «بخش‌های تازه‌ای در معرض پرت شدن به دره حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران می‌باشند» که البته اوج نجومی هزینه اجاره مسکن در سال جاری همراه با سونامی گرانی و بیکاری و پیامدهای فروپاشی اقتصادی، آماج رشد حاشیه‌نشینان را بیشتر و بیشتر کرده است.

بدین ترتیب است که در این شرایط خوددویژه «گسل‌های اجتماعی میلیون‌ها نفر حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران در حال به حرکت در آمدن می‌باشند» که خود این امر به معنای «فراهم شدن بسترهای اعتلای خیزش‌های متمیزه و بی‌سر تکوین یافته از پائین در اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد» بنابراین، بدین ترتیب است که در این شرایط «احتمال وقوع خیزش‌های خیابانی زیاد می‌باشد» به طوری که حتی خود رسانه‌ها و صاحب‌نظران اجتماعی و حتی بعضاً خود مقامات امنیتی و غیر امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی به کرات نسبت به وقوع آن هشدار داده‌اند. یادمان باشد که «خیزش‌های قریب الوقوع اگر چه پتانسیل سراسری شدن را دارند، اما مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ منهای اینکه بدون سازماندهی و بدون سر و رهبر خودانگیخته می‌باشند، در این شرایط از قدرت توده‌ای شدن اعماق جامعه بزرگ ایران برخوردار نمی‌باشند» و لذا همین امر باعث می‌شود که در عرصه آسیب‌شناسی «اینگونه

خیزش‌ها به صورت آفتی برای جنبش‌های خودبنیاد و خودانگیخته جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران درآیند.»

بر این مطلب اضافه کنیم که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط می‌توانند «توسط آگاهی خوبی که از وضعیت داخلی و وضعیت جنبش‌ها و خیزش‌های معیشتی دارند، در راستای هدایت‌گری و راهبری (نه رهبری) خیزش‌های قریب الوقوع معیشتی بدون سازماندهی و بدون سر و رهبری بسترسازی هدایت‌گرایانه بکنند». پر پیوسته است که این راهبری (نه رهبری) پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید در کادر «بسترسازی جهت پیوند جنبش مطالباتی و جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی کارخانه‌ای صورت بگیرد». بی‌شک این رویکرد پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌تواند «بستر ساز توده‌ای شدن جنبش‌های برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیز بشود»؛ به عبارت دیگر، پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تنها توسط آموزش «رویکرد ترکیبی خیابانی و کارخانه‌ای می‌توانند با بسترسازی جهت پیوند عمودی و افقی بین جنبش‌های عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، شرایط برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه فراهم کنند.»

اضافه کنیم که «جامعه واقعی جنبشی تنها توسط جنبش ترکیبی خیابانی - کارخانه‌ای است که با تکوین پیوند عمودی و افقی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های دموکراتیک و برابری‌طلبانه و یا عدالت‌خواهانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دیگر به دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اجازه نمی‌دهند که بتوانند به سادگی هر کدام از این جنبش‌ها (از جنبش کارگری تا جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و حتی خیزش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران) را به صورت جدا جدا سرکوب نمایند» و دلیل این امر همان است که «تقویت و تعمیق پیوند دو شاخه بزرگ جنبش‌های خیابانی با جنبش‌های اعتصابی کارخانه‌ای می‌تواند در سرنوشت خیزش‌های معیشتی بدون سر و بدون سازماندهی تکوین یافته از پائین مؤثر بشوند.»

ق - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت

جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه خرداد ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که در این شرایط خودویژه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران پیوند بین «جامعه مجازی» و «جامعه واقعی» امری دیالکتیکی و متقابل می‌باشد؛ و هرگز پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) نمی‌توانند تنها با تکیه بر یکی از این دو مؤلفه «جامعه مجازی» و یا «جامعه واقعی» به موفقیتی حتی حداقلی دست پیدا کنند. بدین خاطر در این رابطه است که «ایجاد پیوند دیالکتیکی بین دو جامعه مجازی و جامعه واقعی، در این شرایط خودویژه و تندپیچ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از اهم وظایف حداقلی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد» که در این رابطه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در فرایند جدید اعتلای جنبش‌های اجتماعی و در رأس آنها جنبش کارگری، به موازات گسترش اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها در «جامعه اولیه یا جامعه واقعی» شاهد نقطه عطفی در عرض اندام «جامعه ثانویه یا جامعه مجازی» نیز خواهیم بود؛ که حضور جامعه جهانی در ابعاد نجومی و میلیونی و کمپین گسترده علیه اعدام، مشتی نمونه خروار در این رابطه می‌باشد که این امر نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را غافلگیر کرد، بلکه مهمتر از آن اینکه برای اپوزیسیون و کنش‌گران اصلی جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌خواهانه وجود چنین ظرفیتی در شبکه مجازی قابل تصور نبود، بنابراین، بدین ترتیب است که در رابطه با «پیوند جامعه مجازی با جامعه واقعی» و یا «پیوند جامعه اولیه با جامعه ثانویه» است که باید عنایت داشته باشیم که دیگر «بین جامعه مجازی و جامعه واقعی در شرایط کنونی دیوار چین وجود ندارد» و به هر حال «جامعه مجازی بخشی از جامعه واقعی می‌باشد» و نکته مهمی که در این رابطه پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید به آن عنایت ویژه‌ای بکنند اینکه در «عصر کنونی در عرصه شکل دادن به ذهنیت عمومی و هم‌افزایی و تقویت رابطه بین جنبش‌های مختلف در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه متفاوت آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و سراسری و توده‌ای کردن و مسلط کردن گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و اجتماعی کردن معرفتی) و نیز افشا کردن چهره واقعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حین انجام جنایت در نزدیک‌ترین زمان ممکن با توجه به حضور رو به گسترش کنش‌گران در شبکه‌های

اجتماعی، جامعه مجازی می‌تواند نقش مؤثر و تکمیل‌کننده در کنار جامعه واقعی داشته باشد.»

ر - جنبش اعتصابی کارگران در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که شکل‌گیری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به عنوان یک «تشکل میانجی جهت راهبری (نه رهبری) و هماهنگ‌کننده سراسری بین شاخه‌های بزرگ جنبش‌های دموکراتیک و برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه و یا بین دو مؤلفه جنبش خیابانی و کارخانه‌ای به عنوان یک ضرورت مهم برای کنش‌گران سراسری می‌باشد». پر واضح است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید از «متن خود جنبش‌های افقی برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برخیزند» نه اینکه از «بیرون این جنبش‌ها به صورت هرمی و عمودی بر این جنبش‌ها تزریق بشوند». به بیان دیگر، در فرایند فعلی «شرایط عمومی و توازن قوا برای شکل‌گیری پیشگامان در دل این جنبش‌های افقی فراهم شده است» طبیعی است که «شکل‌گیری پیشگامان از دل جنبش‌های رو به اعتلای فرایند جدید باعث شکل‌گیری زیرساخت و توان بر پا ایستادن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نیز می‌شود.»

باری، سر بر آوردن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از دل جنبش‌های افقی در فرایند جدید اعتلا (جهت هماهنگ کردن شاخه‌های بزرگ جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین) با عنایت به «شرایط پلیسی حاکم، از آسیب‌پذیری و حساسیت فراگیر برخوردار می‌باشد». پر پیداست که وقتی که خود جنبش‌ها بتوانند در دل طوفان و فضای سرکوب به پا خیزند و بتوانند در صفوف مستقل خود توان خودسازماندهی و خودرهبری به نمایش بگذارند و همچنین بتوانند مطالبات و خواست‌های خود را با صدای بلند مطرح کنند و بتوانند پژواک آن را به گوش همگانی برسانند، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جهت راهبری و هدایت‌گری راهی چندان پر سنگلاخ نخواهند داشت. یادمان باشد که «خودسازماندهی و خودرهبری بودن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین به معنای بی‌نیازی این جامعه جنبشی از نظریه‌پردازی و کنش‌گری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نیست.»

ادامه دارد

# «جنبش نافرمانی مدنی»

۹

## در ظرف

### «جامعه مدنی، جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین ایران»

روشنگری ارشاد خودش بود». در نتیجه همین خلاء «شبکه‌سازی حرکت شریعتی» (در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) باعث گردید که تا امروز که نزدیک به نیم قرن از حرکت شریعتی می‌گذرد، «خطوط لجستیکی جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در دست دشمن قرار داشته باشد».

تهیه یک لیست از نیروهای آزاد شده توسط جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (در بیش از نیم قرن گذشته) و سرانجام این نیروها تا به امروز می‌تواند اوج این فاجعه بزرگ را برای ما به نمایش بگذارد. صد البته خود جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در فرایند سازمانی خود در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰) همین تجربه را یکبار دیگر آزمایش کرده است. چراکه «فرایند سازمانی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران یعنی سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ از آنجائیکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «محروم از شبکه ارتباطی جهت سازمان‌یابی و برنامه‌ریزی و حرکت آگاهانه رو به جلو بود» همین خلاء شبکه ارتباطی بین نیروهای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ باعث گردید تا نیروهای آزاد کرده این جنبش، «گرفتار سرگردانی در عرصه استراتژی و تاکتیک و سازمان‌یابی بشوند» که حاصل این سرگردانی «ظهور هیولای بحران درون تشکیلاتی سال‌های ۵۹ و ۶۰ شد» که خود این بحران فراگیر «عاملی جهت پودر شدن و به هوا رفتن حرکت ما در آن شرایط تندپیچ تاریخی گردید».

۹ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران عنایت ویژه داشته باشد که «گسترش

۷ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید از همین حالا بدانند که در «آینده هر چه چتر استبداد رژیم مطلقه فقهی (و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) بی‌مهارتر بشود و به موازات آن هر چه جنبش ضد استبدادی و جنبش نافرمانی مدنی ایران گسترش پیدا کند، محرومیت جنبش‌های اجتماعی و ضد استبدادی و نافرمانی مدنی جامعه ایران از زیرساخت‌های ارتباط سراسری رسمی و مجاز بیشتر می‌شود». تجربه «قطع اینترنت و قطع تلفن‌های همراه» که برای اولین بار در جریان «خیزش آبان‌ماه ۹۸» توسط رژیم مطلقه فقهی حاکم صورت گرفت یک تجربه بزرگ برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد که دریابند، در شرایط سرکوب آنچه که باعث توازن قوا به سود حاکمیت می‌شود، همین «محرومیت کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و مدنی از زیرساخت‌های ارتباطی می‌باشد» که دستیابی جنبش پیشگامان مستضعفین به این شبکه ارتباطات و مستقل و سراسری و آلترناتیوی، می‌تواند در آینده این خلاء جنبش‌های خودانگیخته و خودبنیاد پر کند.

۸ - سراسری و گسترده شدن جنبش‌های خودانگیخته و خودبنیاد (از جنبش نافرمانی مدنی تا جنبش ضد استبدادی و جنبش‌های اجتماعی صنفی و سندیکائی و مدنی و طبقاتی) در آینده نزدیک یک «معضل ارتباطی هم برای خود این جنبش‌ها و هم برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به وجود می‌آورد که بدون حل این معضل، این جنبش‌های اجتماعی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌توانند به گسترش خود در عرصه میدانی و فضای مجازی ادامه بدهند» زیرا بدون ارتباطات سراسری و مستقل و آلترناتیوی، بخش‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را نمی‌شود با هم مرتبط و هم آهنگ ساخت. یادمان باشد که جنبشی که نتواند با شبکه ارتباطات سراسری و مستقل و آلترناتیوی (در راستای مرتبط کردن بخش‌های مختلف خود و جنبش‌های اجتماعی) دست پیدا کند مانند «ارتشی می‌ماند که خطوط لجستیکی‌اش در دست دشمن باشد». به بیان دیگر وضعیت امروز «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به ارتشی می‌ماند که خطوط لجستیکی‌اش در دست دشمن است». نباید فراموش کنیم، در خصوص «جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» (در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) یعنی در فرایند پیشا بسته شدن حسینیه ارشاد توسط رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی (ما) همین «تجربه امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را تجربه کرده است» چراکه مهم‌ترین ضعف معلم کبیرمان شریعتی (در فرایند پیشا بسته شدن حسینیه ارشاد) این بود که «شریعتی در عرصه جنبش روشنگری ارشاد خود، فاقد شبکه ارتباطات بین نیروی‌های آزاد شده طرفدار جنبش

کمی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در حال و آینده و همچنین گسترش کمی جنبش‌های اجتماعی جامع بزرگ ایران ضرورتاً منتهی به گسترش کیفی و هماهنگی و همسوئی طولی و عرضی بین آنها نمی‌شود» بلکه در تحلیل نهائی آنچه که می‌تواند باعث گسترش کیفی و هماهنگی و همسوئی بین نیروهای جنبش پیشگامان مستضعفین و جنبش‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشود، فقط فقط دستیابی به شبکه ارتباطات مستقل و سراسری و آلترناتیوی می‌باشد.

۱۰ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید در این شرایط بر این باور باشد که هیچ تاکتیکی و شیوه مبارزه سیاسی و اجتماعی و حتی فرهنگی نمی‌تواند «بدون برخورداری حداقلی از سطح سازماندهی و زیرساخت ارتباطی مستقل و آلترناتیوی میان بخش‌های خود جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در داخل و خارج از کشور و میان بخش‌های مختلف گروه‌های مختلف مردم ایران، فراگیر و سراسری و توده‌ای بشود».

۱۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ جامعه و تاریخ ایران باید عنایت داشته باشد که «کارآمدی هر تاکتیک و شیوه مبارزه در شرایط زمانی و مکانی مشخص، تنها شرط لازم موفقیت برای آن جریان می‌باشد». آنچه در این رابطه «شرط کافی می‌باشد، توان سازماندهی و دستیابی به زیرساخت‌های ارتباطی مستقل و آلترناتیوی است».

۱۲ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ اجتماعی و تاریخی ایران باید توجه داشته باشد که در این شرایط «مؤثرترین راه توده‌ای و سراسری کردن جنبش‌های اجتماعی (از جنبش نافرمانی مدنی تا جنبش‌های طبقاتی و سیاسی و مدنی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) کاهش دادن هزینه سرانه توسط تکیه بر اشکال مبارزه غیر قهرآمیز اعم از مبارزه صنفی و طبقاتی و سیاسی و مدنی و جنبش نافرمانی مدنی می‌باشد»؛ و دلیل این امر همان است که «به صورت دیالکتیکی آنچنانکه کاهش هزینه مبارزه توسط اشکال غیر آنتاگونیستی باعث فراگیر شدن جنبش‌های اجتماعی می‌گردد، خود همین دیالکتیک باعث می‌گردد تا به موازات فراگیرتر شدن کنش‌گران این جنبش‌ها هزینه سرانه رویارویی آن‌ها با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای کاهش پیدا کند».

همچنین «خشونت‌آمیز نبودن مبارزه این جنبش‌ها هرگز به معنای محدود شدن افق‌های حرکت آنها نیست»؛ به عبارت دیگر خشونت‌آمیز نبودن مبارزه جنبش‌های اجتماعی «تضمینی است برای جسورانه‌تر کردن کنش‌گران این جنبش‌های اجتماعی در راستای بالا بردن سطح مطالبات

خودشان و شتاب دادن به گسترش کمی و کیفی این جنبش‌ها می‌باشد» و لذا به همین دلیل است که می‌توانیم بگوئیم که «قدرت و پتانسیل جنبش‌های جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته مستقل تکوین یافته از پائین در ظرفیت توده‌ای و سراسری شدن آنها نهفته است» و توده‌ای شدن و سراسری شدن این جنبش‌های اجتماعی «بدون دفاع فعال و جسورانه از خصلت غیر خشونت‌آمیز آنها امکان‌پذیر نمی‌باشد».

۱۳ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط خودویژه جامعه ایران باید عنایت داشته باشد که اولویت اصلی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط «توده‌ای و سراسری کردن جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و طبقاتی (از جنبش زنان تا جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش سندیکائی و جنبش نافرمانی مدنی و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی تا جنبش مزدبگیران و حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران) می‌باشد»؛ زیرا تا این «جنبش‌ها به صورت فراگیر نتوانند به میدان بیایند، نه تنها دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین غیر ممکن می‌باشد بلکه مهمتر از آن اینکه، امکان برهم خوردن توازن قوا در عرصه میدانی به نفع پائینی‌های جامعه هم غیر ممکن می‌گردد».

۱۴ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باید بداند که علت اینکه در شرایط فعلی غالب «اقدامات جنبش‌های اجتماعی ایران خصلت مطالباتی حداقلی دارند» (و همین امر باعث گردیده است تا این جنبش‌ها هنوز نتوانند خصلت تمام عیار سیاسی پیدا کنند و هنوز جنبش‌ها در سطح خواسته‌های حداقلی اقتصادی و اجتماعی باقی مانده‌اند) آن است که «پروسس آگاهی‌بخشی ترویجی و تبلیغی و تهییجی پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه افقی انجام نگرفته است». پر واضح است که به موازات اعتلای پروسس آگاهی‌بخش ترویجی و تبلیغی و تهییجی جنبش پیشگامان مستضعفین این امر بسترساز رشد مطالبات و اعتلای جنبش‌های اجتماعی نیز می‌گردد.

ن - از آنجائیکه شیوه مبارزه جنبش نافرمانی مدنی «صورت غیر خشونت‌آمیز» دارد، در شرایطی که حاکمیت مطلقه فقهاتی (مانند خیزش آبان‌ماه ۹۸) دست به کشتار وسیع مردم بزند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بتواند با این کشتار مردم را مرعوب کند، در چنین شرایطی «جنبش نافرمانی مدنی کارکرد خود را از دست می‌دهد»، بنابراین جنبش نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند در جامعه ایران روند رو به اعتلائی پیدا کند که مردم ایران بدانند که واکنش رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای نمی‌توانند «مانند آبان‌ماه ۹۸ اقدام به کشتار جمعی نکنند». لذا در این رابطه است که برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای «گسترده‌گی دامنه جنبش نافرمانی مدنی (و جنبش‌های اجتماعی و خیزش‌های معیشتی) به مراتب خطرناک‌تر از خشونت آنها می‌باشد». لذا در چارچوب این رویکرد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به جنبش نافرمانی مدنی (و جنبش‌های اجتماعی و خیزش‌های معیشتی) است که وقتی که با «چشم‌انداز گسترش دامنه جنبش نافرمانی مدنی یا جنبش‌های اجتماعی و خیزش‌های فراگیر معیشتی (مثل خیزش دی‌ماه ۹۶ یا خیزش آبان‌ماه ۹۸) روبرو می‌شوند، دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای، تلاش می‌کنند که قبل از هر چیز ظرفیت گسترش آن را از بین ببرند» و از آنجائیکه ظرفیت گسترش جنبش نافرمانی مدنی و جنبش‌های مطالباتی به «غیر خشونت‌آمیز بودن آنها بستگی دارد» بدین خاطر رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کند تا «توسط ایجاد خشونت در عرصه سرکوب این جنبش‌ها، همین خصلت غیر خشونت‌آمیز جنبش نافرمانی مدنی و جنبش‌های اجتماعی را از بین ببرد». البته آنچنانکه در جریان سرکوب خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌ها تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران، «به صورت دو مؤلفه‌ای عمل می‌نماید، یعنی از یک طرف توسط سرکوب خشونت‌آمیز حرکت‌های فوق‌ادار به واکنش خشونت‌آمیز می‌کنند و از طرف دیگر توسط قطع اینترنت و تلفن همراه با ایجاد اختلال و گسست در ارتباطات سازماندهی کنش‌گران این حرکت‌ها، هزینه بسیج کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌ها را با لا می‌برند.»

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم دآوری کنیم که مبارزه نافرمانی مدنی از آنجائیکه به صورت انفرادی شکل نمی‌گیرد و همیشه در کنار جنبش‌های مدنی و طبقاتی و سیاسی و صنفی گروه‌های مختلف جامعه ایران عمل می‌کنند و جنبش نافرمانی مدنی شرایط برای توده‌گیر و گستراندن آن جنبش‌های مدنی و طبقاتی و سیاسی آماده می‌نمایند، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد «تا ما جنبش نافرمانی مدنی را جنبش رفرمیستی تعریف نکنیم» و آنچنانکه در جریان جنبش استقلال‌طلبانه مردم هندوستان تحت هژمونی مهاتما گاندی مشهود بود، همین «جنبش نافرمانی مدنی بود که در خدمت هدف‌های انقلابی مهاتما گاندی توانست جنبش استقلال‌طلبانه مردم هند را به پیروزی برساند» و مهاتما گاندی نشان داد که «جنبش نافرمانی مدنی حتی بدون دست بردن به سلاح و صرفاً با اراده و اقدام جمعی توده‌های اعماق جامعه می‌تواند هر حکومتی را به درماندگی بکشاند» و

باز مهاتما گاندی نشان داد که جنبش نافرمانی مدنی در هند «در راستای براندازی حکومت وابسته به امپریالیسم انگلیس حتی می‌تواند بی‌دفاع‌ترین مردم هندوستان را وارد جنبش نافرمانی مدنی بکند و توسط آن سرکوب‌گرترین حکومت‌ها را به درماندگی بکشاند.»

همچنین مهاتما گاندی توانست «جنبش نافرمانی مدنی را به شیوه مبارزه کاملاً سیاسی برای رسیدن به دموکراسی در یکی از پر جمعیت‌ترین کشورهای جهان بکند» و باز این مهاتما گاندی بود که توانست «جنبش نافرمانی مدنی را به شیوه‌ای برای براندازی حکومت‌های توتالیتر و خودکامه تبدیل کند»؛ و مهاتما گاندی بود که «با تکیه بر جنبش نافرمانی مدنی تا آنجا پیش رفت که توانست حتی جواهر لعل نهرو و علامه محمد اقبال لاهوری که دارای رویکرد سوسیالیستی بودند، با جنبش نافرمانی مدنی تحت رهبری خودش، به عنوان یک تاکتیک سیاسی همراه کند». یادمان باشد که مهاتما گاندی که در کشف و شناساندن ظرفیت جنبش نافرمانی مدنی نقش اصلی داشته است، همیشه بر «غیر خشونت‌آمیز بودن جنبش نافرمانی مدنی تاکید داشته است» به طوری که در سال ۱۹۳۰ در جریان «شکستن قانون نمک» گفت:

«فرض کنید که در هر یک از ۷۰۰ هزار دهکده هند فقط ده نفر برای شکستن قانون نمک پا پیش بگذارند و نمک درست نکنند، فکر کنید این حکومت چه می‌تواند بکند؟ حتی بدترین خودکامگان قابل تصور جرات نمی‌کنند، صفوف مقاومت‌کنندگان مدنی مسالمت‌جو را به توپ ببندند. به شما اطمینان می‌دهم که اگر اندکی فعال شوید، می‌توانید این حکومت را در زمان کوتاهی فرسوده سازید. در حالی که چند روز بیشتر به آغاز نبرد نمانده، چه طور شما جرات کرده‌اید، بدون هر گونه ترس به اینجا بیایید؟ فکر می‌کنم اگر قرار بود با توپ و تفنگ رو به رو بشوید هیچ یک از شما اینجا نبودید. فرض کنید من اعلام می‌کردم که می‌خواهم کارزار خشنی را آغاز کنم، آیا فکر می‌کنید حکومت مرا تا به حال آزاد می‌گذاشت؟ آیا می‌توانید یک نمونه در تاریخ به من نشان بدهید که دولت سرپیچی خشن از قدرت را حتی برای یک روز تحمل کرده باشد؟ اما در اینجا شما می‌دانید که حکومت سر گیجه گرفته و درمانده شده است.»

ادامه دارد

# هدف بعثت پیامبر اسلام «پاره کردن زنجیرهای پای عقل انسان است»

## توسط «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع»

### در چارچوب «گفتمان توحید نظری و عملی قرآن»

عبارتند از:

الف - بشر قبل از پیامبر اسلام به علت عدم رشد و عدم بلوغ فکری قادر به حفظ کتاب آسمانی خود نبودند و لذا به همین دلیل کتب آسمانی آنها مورد تحریف قرار می‌گرفت، اما از آنجائیکه در زمان نزول قرآن دوره‌ای بود که بشریت کودکی خود را پشت سر گذاشته و توان حفظ قرآن از تحریف آن داشت، به همین دلیل دوران ختم نبوت پیامبر اسلام اعلام گردید.

ب - شیخ مرتضی مطهری دومین علت و دلیل ختم نبوت پیامبر اسلام کمال و کامل شدن فقه قرآن می‌داند که به عنوان یک نقشه کلی در اختیار فقهای حوزه‌های فقهی قرار گرفته تا توسط اجتهاد در فقه فقهای حوزه‌های فقهی آنها بتوانند تا ابد بشریت را هدایت کنند. شیخ مرتضی مطهری در تشریح این دلیل می‌گوید در دوره‌های پیش از بعثت پیامبر اسلام بشریت به واسطه عدم بلوغ و رشد قادر نبودند که یک نقشه کلی برای مسیر خود دریافت کنند، ولی مقارن با دوره رسالت پیامبر اسلام بشر این توانائی را پیدا کرد که نقشه کلی که همان فقه قرآن می‌باشد، دریافت نمایند.

ج - سومین دلیلی که شیخ مرتضی مطهری برای اعلام ختم نبوت پیامبر اسلام مطرح می‌کند اینکه در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام بشر به مرحله‌ای از بلوغ فکری رسیده بود که بتواند ترویج و تبلیغ و اقامه دین و امر به معروف و نهی

بر رسول ما رسالت ختم کرد  
او رسل را ختم و ما اقوام را  
داد ما را آخرین جامی که داشت  
پرده ناموس دین مصطفی است  
حفظ سر وحدت ملت ازو  
تا ابد اسلام را شیرازه بست  
نعره لاقوم بعدی می زند

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد  
رونق از ما محفل ایام را  
خدمت ساقی‌گری با ما گذاشت  
لانبی بعدی زاحسان خداست  
قوم را سرمایه قوت ازو  
حق تعالی نقش هر دعوی شکست  
دل زغیر اله مسلمان بر کند

کلیات اقبال - رموز بی‌خودی - ص ۷۰ - سطر اول به بعد

تمام حرف حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در خصوص نظریه خاتمیت نبوت بدین ترتیب می‌باشد که:

اولاً در قرن هفتم میلادی پیامبر اسلام در چارچوب قرآن و وحی نبوی خودش (توسط تنوع منابع شناخت بشری از تک منبعی قبلی به سه منبع طبیعت و تاریخ و تجربه درونی یا انفسی) بسترساز ظهور عقل برهانی استقرائی در بشر شد. در نتیجه با ظهور عقل برهانی استقرائی در بشر بود که این عقل برهانی استقرائی در کنار سه منبع طبیعت و تاریخ و تجربه درونی یا انفسی توانست به عنوان «موتور دینامیزم قرآن و بعثت پیامبر اسلام مطرح گردد.»

ثانیاً مهم‌ترین حرف علامه محمد اقبال لاهوری در این رابطه این است که «عقل برهانی استقرائی (سنتز بعثت پیامبر اسلام و قرآن) هرگز در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام جایگزین قرآن نمی‌شود و هرگز این عقل برهانی استقرائی (مولود بعثت پیامبر اسلام) در فرایند پسا وفات پیامبر الهی الابد نمی‌تواند بی‌نیاز از هدایت‌گری قرآن حرکت نماید». لذا در این رابطه است که محمد اقبال «ظهور عقل برهانی استقرائی در طول قرآن نمی‌داند بلکه برعکس در عرض آن می‌داند». همچنین اقبال بر این باور است که تا «زمانی که عقل برهانی استقرائی بتواند در مهار قرآن عمل نماید موفق می‌باشد و هر زمانی که بخواهد مستقل از قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام حرکت کند، فاجعه‌آور است و شکست خواهد خورد.»

ثالثاً برعکس علامه محمد اقبال که «عامل تکوین نظریه خاتمیت نبوت پسا وفات پیامبر اسلام را در ظهور عقل برهانی استقرائی بشر توسط بعثت پیامبر و قرآن می‌دانست» از نظر شیخ مرتضی مطهری عامل ختم نبوت پیامبر اسلام



از منکر بکنند و در این رابطه دیگر نیازی به بعثت انبیاء نداشته باشند.

د - چهارمین دلیلی که شیخ مرتضی مطهری برای اعلام ختم نبوت پیامبر اسلام مطرح می‌کند اینکه فقهای حوزه‌های فقهی در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام به آن درجه از رشد فکری و فقهی رسیده‌اند که می‌توانند در پرتو اجتهاد در فقه و فروع (نه اجتهاد در اصول آنچنانکه محمد اقبال در کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» خود بر آن تکیه می‌کند) کلیات فقه وحی را تفسیر و توجیه کنند و در شرایط مختلف مکانی و متغیر زمانی هر نیاز فقهی بشر را به اصل مربوط آن ارجاع بدهند. باری در چارچوب همین رویکرد از فرش تا عرش متفاوت با علامه محمد اقبال لاهوری، شیخ مرتضی مطهری بود که باعث گردید تا او در کتاب «وحی و نبوت» خودش پروژه ختم نبوت محمد اقبال لاهوری را نقد کند و شیخ مرتضی مطهری جوهر پروژه ختم نبوت تبیین شده توسط محمد اقبال لاهوری را «اعلام ختم دیانت بدانند نه ختم نبوت.»

ه - شیخ مرتضی مطهری در چارچوب همین رویکرد چهار مؤلفه‌ای فوق، دلایل و علل تکوین پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام علامه محمد اقبال لاهوری را به نقد می‌کشد و در این رابطه می‌گوید:

«این‌ها ارکان و اصول فلسفه ختم نبوت علامه اقبال می‌باشد که متأسفانه این فلسفه مخدوش و بسیاری از اصول آن نادرست است. اولین ایرادی که وارد است این است که اگر این فلسفه درست باشد، نه تنها به وحی جدید و پیامبری جدید نیازی نیست، به راهنمایی وحی هم نیازی نیست، زیرا هدایت عقل تجربی جانشین هدایت وحی است. این فلسفه اگر درست باشد، فلسفه ختم دیانت است، نه ختم نبوت و کار وحی اسلامی تنها اعلام پایان دوره دین و آغاز دوره عقل و علم است» (کتاب وحی و نبوت - ص ۴۹ - سطر ۱۱ به بعد).

این نقد شیخ مرتضی مطهری به علامه محمد اقبال لاهوری زمانی صحیح است که بپذیریم که «اقبال اندیشه خاتمیت را در راستای جانشین شدن کامل عقل به جای وحی می‌داند» در صورتی که این برداشت شیخ مرتضی مطهری کاملاً عکس آنچه که محمد اقبال در این رابطه می‌گوید، می‌باشد.

«اندیشه خاتمیت را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهایی حیات، جانشین شدن کامل عقل به جای وحی است. چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. ارزش عقلانی این اندیشه (پیوند عقل و وحی در دوران ختم نبوت) در آن

است که (در دوران ختم نبوت عقل) در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای ایجاد می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است. این نوع اعتقاد نیرویی روان شناختی است که رشد و نمو چنین شخصیت‌ها را متوقف می‌سازد. کار اندیشه ختم نبوت آن است که در برابر ما چشم‌انداز تازه‌ای از معرفت در میدان تجربه درونی می‌گشاید. این نیمی از شعار مسلمانی است و به کار نیم دیگر آن می‌ماند که با برهنه کردن نیروهای طبیعی از لباس خالقیتهی که فرهنگ‌های کهن بر آنها پوشانده بودند، اسلام روح مشاهده از روی نقادی در تجربه خارجی را ایجاد کرده و آن را پرورش داده است، بنابراین، به تجربه باطنی و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارفی باشد، اکنون باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیمای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - ص ۱۳۸ - سطر ۵ به بعد).

آنچه که از اندیشه اقبال در عبارات فوق قابل فهم است اینکه: اولاً محمد اقبال در عبارات فوق (برعکس آنچه که شیخ مرتضی مطهری مدعی است) «جایگزینی عقل انسان به جای وحی نبوی و قرآن در دوران ختم نبوت نفی می‌کند» و با صراحت می‌گوید: «جایگزینی عقل به جای وحی نبوی و قرآن در دوران ختم نبوت نه ممکن است و نه مطلوب.»

ثانیاً محمد اقبال در عبارات فوق «ختم نبوت و ختم ولایت را از هم جدا می‌کند» و در عبارات فوق با صراحت اعلام می‌کند که «اندیشه خاتمیت پیامبر اسلام دو مؤلفه دارد، مؤلفه اول ختم نبوت می‌باشد، در صورتی که مؤلفه دوم اندیشه خاتمیت پیامبر اسلام، ختم ولایت است» بنابراین در رویکرد محمد اقبال «اندیشه خاتمیت پیامبر اسلام هم شامل ختم نبوت می‌شود و هم شامل ختم ولایت». ختم نبوت در عصر خاتمیت به معنای «قطع هدایت‌ها و معرفت‌های برون‌ی یا مکانیکی وحی دوران کودکی بشر و شکل‌گیری وحی دینامیک و درونی در پیوند عقل و ملکه نقادی با قرآن می‌باشد» و ختم ولایت در عصر خاتمیت به معنای «پایان دوران جایگزینی معجزه و کرامت به جای حجیت و دلیل است» بدین ترتیب که آنچنانکه محمد اقبال در عبارات فوق به صراحت مطرح می‌کند در «دوران خاتمیت دیگر کس و یا کسانی نمی‌توانند ادعای ارتباط با ماوراء الطبیعه و یا ارتباط با امام زمان و غیره، جایگزین حجت و دلیل ادعاهای خود بکنند.»

ادامه دارد

# مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

## و راه‌های مقابله نظری با

## «اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

۱۱ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «در مرحله برزخ یک فردیت از ما باقی می‌ماند.»

۱۲ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «دوزخ و بهشت دو مکان نیستند بلکه دو حالت از حالت‌های نفسانی هستند.»

۱۳ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «ما بهشت و دوزخ جمعی نداریم، بهشت و جهنم فردی می‌باشد.»

۱۴ - اقبال در عبارات فوق در چارچوب پیوند بین «بانهایت انسان» و «بی‌نهایت وجودی» (خداوند در عرصه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی) بر دو موضوع تکیه محوری دارد:

اول مخالفت با نظریه «فناء فی الله» (عرفان تصوف کلاسیک گذشته) که بر این باور بودند که برای پیوند با بی‌نهایت وجودی باید ابتدا «بانهایت انسان در مسیر فناء فی الله به صفر برسد»؛ و تا زمانیکه «بانهایت به صفر نرسد، امکان مستحیل شدنش در خود نامتناهی وجود ندارد.»

دوم اینکه اقبال بر این باور است که تمامی «پیوند بانهایت به بی‌نهایت، در وجود خود بانهایت انجام می‌گیرد» و بدین ترتیب است که در عبارات فوق اقبال مبنای این «پیوند بانهایت به

آنچه از عبارات فوق کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی محمد اقبال برای ما قابل فهم است اینکه:

۱ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «جهان بسته نیست، جهان باز است.»

۲ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «هم دست خداوند باز است و هم دست انسان باز است.»

۳ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «خلود حق هر کس نیست بلکه لیاقتی است که افراد در دنیا آن را کسب می‌کنند» به بیان دیگر اقبال بر این باور است که این طور نیست که «همه انسان‌ها در قیامت حشر داشته باشند.»

۴ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «آینده از روی گذشته می‌توان نتیجه‌گیری کرد.»

۵ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «رشد و کمال در آخرت هم ادامه دارد و تکامل در قیامت تعطیل نمی‌شود.»

۶ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «در قیامت فرایندی دیگر در ادامه دنیا شروع می‌شود.»

۷ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «عذاب ابدی در جهنم در فرایند قیامت وجود ندارد و خود جهنم یا دوزخ یک تأدیب‌گاه است که در بستر زمان باعث پاک شدن گناهکار و مجرم می‌شود.»

۸ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «در قیامت اجتماع وجود ندارد هر کس در فردیت خودش است.»

۹ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «عذاب در دوزخ برای شکنجه نیست و عذاب دوزخ برای تشفی خداوند نیست بلکه برای پاکیزه شدن گناهکار است» به عبارت دیگر اقبال می‌گوید: «دوزخ دارالتادیب است نه شکنجه‌گاه.»

۱۰ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «آنچه در قرآن در باب دوزخ و بهشت آمده است، تمثیلی است نه واقعی.»

بی‌نهایت» را بدون اینکه «بانهایت بخواید صفر بشود» توسط همان «خودی» یا «من» یا «نفس واقعی و اصیل انسان» به انجام می‌رسد؛ یعنی «به جای اینکه انسان به سمت من نامتناهی وجود برود، من نامتناهی وجود توسط تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی وارد وجود انسان می‌شود» و بدین جهت در عبارات فوق شاهد هستیم که اقبال با اشاره به آیات قرآن «خداوند را تا رگ‌های گردن انسان، به انسان نزدیک‌تر می‌داند.»

۱۵ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: «اگر ما هستی را در چارچوب یک من یا خودی نامتناهی تبیین نمائیم، دیگر در هستی دوگانگی بین حیات و ماده معنی ندارد.» البته اقبال در جای دیگر این نظریه خودش را اینچنین تبیین می‌نماید:

مجو مطلق درین دیر مکافات

که مطلق نیست جز نور السموات

حقیقت لا زوال و لا مکان است

مگو دیگر که عالم بی‌کران است

کران او درون است و برون نیست

درونش پست بالا کم فزون نیست

درونش خالی از بالا و زیر است

ولی بیرون او وسعت‌پذیر است

ابد را عقل ما ناسازگار است

یکی از گیر و دار او هزار است

چو لنگ است او سکون را دوست دارد

نه بیند مغز و دل بر پوست دارد

حقیقت را چو ما صد پاره کردیم

تمیز ثابت و سیاره کردیم

خرد در لامکان طرح مکان بست

چو زناری زمان را بر میان بست

زمان را در ضمیر خود ندیدم

مه و سال و شب و روز آفریدم

مه و سالت نمی‌ارزد بیک جو

به حرف «کم لبثتم» غوطه‌زن شو

بخود رس از سر هنگامه برخیز

تو خود را در ضمیر خود فرو ریز

تن و جان را دو تا گفتن کلام است

تن و جان را دو تا دیدن حرام است

بجان پوشیده رمز کائنات است

بدن حالی زاحوال حیات است

عروس معنی از صورت حنا بست

نمود خویش را پیرایه‌ها بست

حقیقت روی خود را پرده‌باف است

که او را لذتی در انکشاف است

کلیات اشعار فارسی اقبال - فصل گلشن راز - ص ۱۶۵ - سطر ۵ به بعد

۱۶ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: اگر به اندیشه‌های من در باب «زمان و مکان» دست پیدا کنی، موضوع «پیوند بانهایت و بی‌نهایت (در عرصه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی) برای تو روشن می‌شود.»

۱۷ - اقبال در عبارات فوق می‌گوید: در عرصه وجود فقط «یک مطلق» و یا به بیان دیگر یک «بی‌نهایت» وجود دارد و آن «وجود خداوند است» و جز خداوند همه وجود صورت نسبی دارند. آنچه در این رابطه در بیان فوق محمد اقبال قابل توجه است اینکه، «اقبال هستی را به صورت دیالکتیکی تبیین می‌نماید» بدین خاطر پارادوکس بین «بانهایت» و «بی‌نهایت» یا بین مطلق و نسبی موتور دیالکتیک محمد اقبال در چارچوب تبیین جهان می‌باشد. یادمان باشد که محمد اقبال (برعکس فلاسفه و متکلمین گذشته) «خداوند و مطلق وجود او را در عرصه وجود به عنوان خداوند خالق و خداوند فاعل و خداوند دائماً در حال خلق جدید تبیین می‌نماید، نه خداوند خارج از وجود نشسته در ماوراء الطبیعه به صورت خداوند صانع ارسطویی یا خداوند ناظم نیوتنی.» باری، همین «رویکرد تطبیقی فلسفی، کلامی و اخلاقی» قرآن و نهج‌البلاغه و محمد اقبال باعث گردیده است که «اوج پیچیدگی فهم فلسفی و کلامی و اخلاقی اقبال و امام علی در نهج‌البلاغه و قرآن در همین فهم پارادوکس بی‌نهایت و بانهایت در بستر تکامل و شدن وجود باشد» و بدون تردید تا زمانیکه ما نتوانیم به «تبیین پارادوکس بی‌نهایت و بانهایت در عرصه وجود دست پیدا کنیم، هرگز و هرگز نخواهیم توانست به فلسفه تطبیقی اخلاق امام علی در نهج‌البلاغه و پیامبر اسلام در قرآن و فلسفه تطبیقی اخلاق در منظومه معرفتی محمد اقبال لاهوری

دست پیدا کنیم» و صد البته و هزار البته دلیل این امر آن است که هم امام علی و هم قرآن و هم محمد اقبال «تکامل و رشد انسان را در بستر دیالکتیکی پارادوکس بین بانهایت و بی‌نهایت تبیین و تعریف می‌کنند» بنابراین بدین ترتیب است که باید بگوئیم قبل از هر چیز برای «تبیین مبانی اخلاق تطبیقی در رویکرد امام علی در نهج‌البلاغه، باید به فهم و تبیین پارادوکس بین بانهایت و بی‌نهایت در نهج‌البلاغه دست پیدا کنیم» که برای فهم اهمیت این پارادوکس (در رویکرد امام علی در نهج‌البلاغه) در اینجا به گوشه‌ای از تبیین امام علی می‌پردازیم.

(نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱ - ص ۳۹ - سطر ۱۰ به بعد).

«اول الدین معرفته و کمال معرفه التصدیق به و کمال التصدیق به تو حیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه. لشهاده کل صفه آن‌ها غیر الموصوف. وشهادته کل موصوف انه غیر الصفه. فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار الیه و من اشار الیه فقد حده و من حده فقد عده و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علام فقد اخلی منه کائن حدث موجود لا عن حدث موجود لا عن عدم مع کلتی ء لا بمقارنه و غیر کلتی ء لا بمزایله فاعل لا بمعنی الحركات و الا له بصیراذ لا منظور الیه من خلقه متوحد اذ لاسکن یستانس به ولا یستوحش لفقده - دین با «شناختن نامتناهی و یا خداوند شروع می‌شود» و کمال شناختن نامتناهی و یا خداوند تصدیق به او در عرصه تجربه دینی (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی) نه به صورت اندیشه مجرد و انتزاعی فلسفی یونانی‌زده (ارسطویی و افلاطونی) و غایت تصدیق به او توحید (توسط پیوند من متناهی با من نامتناهی در عرصه تجربه دینی) می‌باشد؛ و حد اعلاّی توحید او اخلاص است (پیوند دو طرفه بین من متناهی با من نامتناهی در عرصه تجربه دینی انفسی و آفاقی است، اضافه کنیم که بی‌نهایت در رویکرد امام علی و قرآن و محمد اقبال بی‌نهایت وجودی می‌باشد نه بی‌نهایت ریاضی و فلسفی) لذا به همین دلیل توحید و تصدیق و معرفت با این بی‌نهایت امری اگزیستانسی و وجودی می‌باشد نه امری ذهنی و مجرد.

طلسم علم حاضر را شکستم

ربودم دانه و دامش شکستم

خدا داند که مانند براهیم

به نار او چه بی‌پروا نشستم

کلیات اقبال - ارمغان حجاز - ص ۴۴۹ - سطر ۸ و ۹

و از اینجا است که امام علی «کمال معرفت را به صورت تصدیق اگزیستانسی و کمال تصدیق اگزیستانسی و وجودی توحید یا پیوند بانهایت و بی‌نهایت تعریف می‌نماید» و کمال توحید اگزیستانسی یا توحید وجودی بین بانهایت و بی‌نهایت را در «اخلاص تعریف می‌نماید» و در این رابطه است که معلم کبیرمان شریعتی در نیایش خود «اخلاص را یکتائی در بودن و یکتائی در زیستن و یک تویی در شدن، تعریف می‌نماید» که خود همین تعریف شریعتی از «اخلاص» نشان دهنده آن است که شریعتی مانند قرآن و نهج‌البلاغه و محمد اقبال لاهوری «پارادوکس بی‌نهایت و بانهایت را در چارچوب تجربه دینی دو مؤلفه‌ای آفاقی و انفسی و تکیه اگزیستانسی بر بی‌نهایت وجودی دنبال می‌نماید» و نهایت اخلاص به او نفی صفات او (توسط اصلاح رابطه بین انسان و خداوند می‌باشد)، نکته‌ای که در این رابطه باید به آن توجه ویژه بکنیم اینکه بزرگترین هدف پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج‌البلاغه و محمد اقبال در آثار خودش «تصحیح رابطه بین انسان و خدا» و یا به بیان دیگر «تصحیح رابطه بین بی‌نهایت و بانهایت بوده است» و دلیل این امر همان است که تا «زمانی که تصحیح رابطه بین انسان و خداوند صورت نگیرد» در عرصه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی «امکان پیوند بین بانهایت و بی‌نهایت شکل نمی‌گیرد» و از همه مهمتر اینکه در چارچوب همین تصحیح رابطه بین انسان و خداوند است که «مکانیزم پیوند بین بانهایت و بی‌نهایت یا پیوند بین انسان و خداوند معنی پیدا می‌کند.» ♦

ادامه دارد

## «عاشورا» در سه رویکرد:

### رویکرد «تطبیقی» به عاشورا، رویکرد «انطباقی» به عاشورا و

### رویکرد «دگماتیستی» به عاشورا

خانواده اش در سال ۶۱ هجری درآورد. «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ بِرَاك قَتِيلًا - خدایا که تو را کشته ببیند - إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا - خدایا که تو را کشته ببیند» (لهوف - سید بن طاووس).

قابل ذکر است که شیخ مرتضی مطهری در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی به عاشورا در تفسیر روایتهای فوق لهوف سید بن طاووس می‌گوید:

در حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا - خدایا که تو را کشته ببیند» (حماسه حسینی - ج ۳ - ص ۳۴۸) خواسته است بانوان خانواده امام حسین را اسیر ببیند مقصود اراده تشریعی است نه تکوینی و اراده تشریعی مصلحت و رضای الهی است» (حماسه حسینی - ج ۳ - ص ۳۴۸).

باز در این رابطه است که محمد ابراهیم آیتی یکی دیگر از طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورا در کتاب (گفتار عاشورا - ص ۱۵۴ تا ۱۶۵) بر این باور است که «امام حسین برای کشته شدن حرکت کرده و شهادت مراد و مقصد و هدف امام بوده است.»

باز در این رابطه است که شیخ مرتضی مطهری در چارچوب رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌گوید:

«امام حسین در یک سطح دیگری که

بدین جهت در رویکرد تطبیقی به عاشورا توسط معلم کبیرمان شریعتی علت اینکه امام حسین در تاریخ ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری «جنبش حق طلبانه عاشورا را استارت زد نه به خاطر تحمیل بیعت با جائر (آنچنانکه رویکرد انطباقی شهید جاوید بر آن پای می‌فشارد) بوده است بلکه استارت جنبش حق طلبانه امام حسین در ۲۸ رجب سال ۶۰ به خاطر تحلیل کنکرت و عینی و مشخص امام حسین از ساختار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جوامع مسلمین در فرایند پسا مرگ معاویه و انتقال قدرت به فرزندش یزید به صورت سلطنت موروثی بوده است». پر واضح است که در رویکرد تطبیقی به عاشورا معلم کبیرمان شریعتی اگر امام حسین توسط «تحلیل مشخص و کنکرت و عینی خودش از ساختار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه به فراهم بودن بسترها جهت اعتلای جنبش حق طلبانه بر علیه نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی امویان دست پیدا نمی‌کرد، بدون تردید امام حسین در ۲۸ رجب سال ۶۰ استارت جنبش حق طلبانه عاشورا را نمی‌زد.»

اصل دوم مورد اعتقاد رویکرد انطباقی به عاشورا (که شهید جاوید نعمت الله صالحی به عنوان مانیفست این رویکرد می‌باشد) این است که آنها بر این باورند که امام حسین بر پایه «اقامه حکومت حق در کوفه بود» که سر از کربلا و عاشورا و شهادت خود و یارانش در سال ۶۱ درآوردند بدون تردید در «رویکرد انطباقی به عاشورا اگر امام حسین در مکه در چارچوب دعوتنامه‌های مردم کوفه وارد فاز اقامه حکومت حق و کسب قدرت سیاسی نمی‌شد، هرگز کربلا و عاشورا سال ۶۱ اتفاق نمی‌افتاد». مع الوصف در این رابطه است که در رویکرد انطباقی به عاشورا «مرحله دوم حرکت امام حسین در مکه تا زمان شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل (بر خلاف سه مرحله دیگر حرکت حسین که صورت تدافعی برای حفظ جان خودش و یارانش داشته است) جوهر شورش و تهاجمی و انقلابی داشته است.»

باری برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا اصل دوم مورد اعتقاد رویکرد دگماتیستی به عاشورا (که لهوف سید بن طاووس قرن هفتم هجری و حماسه حسینی شیخ مرتضی مطهری و شهید آگاه لطف الله صافی گلپایگانی به عنوان مانیفست این رویکرد می‌باشند) این است که آنها بر این باورند که امام حسین از آنجائیکه موظف به تکلیف الهی (که همان شهید شدن خودش و یارانی و اسیر شدن خانواده‌اش) بود، سر از کربلا و عاشورا شهادت یاران و اسارت

سطح معنویت و امامت است می دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و در همانجا شهید خواهد شد» (حماسه حسینی - ج ۳ - ص ۱۸۹).

اما برعکس رویکرد انطباقی و رویکرد دگماتیستی به عاشورا اصل دوم مورد اعتقاد رویکرد تطبیقی به عاشورا (که حسین وارث آدم معلم کبیرمان شریعتی مانیفست آن می باشد) این است که به علت «فقدان امکانات در برابر قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر امویان بود که جنبش حق طلبانه عاشورای امام حسین به جای اینکه سر از کوفه درآورد، سر از کربلا و شهادت یاران و اسارت خانواده‌اش در دهم محرم سال ۶۱ درآورد» و از اینجا است که معلم کبیرمان شریعتی در تبیین این اصل خود می گوید:

«حسین به عنوان وارث تسلسل نهضت ابراهیمی (در پروسه عاشورا) وارثان نهضتی که محمد ایجاد کرده و علی ادامه داد و حسن آخرین مقاومت‌ها را کرده است اکنون هیچ چیز به ارث نمی‌برد، نه سپاه، نه سلاح، نه زر و نه هیچ قدرتی و جبهه‌ای و صفی و حتی گروه متشکلی هیچ»

باز در این رابطه است که شریعتی در انتهای نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» فقدان امکانات حسین در عرصه جنبش عاشورا اینچنین تبیین می‌نماید:

«پیش چشمم را پرده‌ای از اشک پوشیده است. در برابرم همه چیز در ابهامی از خون و خاکستر می‌لرزد اما همچنان با انتظاری ملتهب از عشق و شرم خیره می‌نگرم. شبی را در قلب این ابر و دود باز می‌یابم طرح گنگ و نامشخص یک چهره خاموش چهره پرومته رب النوعی اساطیری که اکنون حقیقت یافته است. هیجان و اشتیاق چشمانم را خشک می‌کند. غبار ابهام تیره‌ای که در موج اشک من می‌لرزد کنارتر می‌رود و روشن‌تر می‌شود و خطوط چهره خواناتر. هم اکنون سیمای خدائی او را هم خواهیم دید؟ چقدر تحمل ناپذیر است دیدن این همه درد این همه فاجعه در یک سیما سیمائی که تمامی رنج انسان را در سرگذشت زندگی مظلومش حکایت می‌کند سیمائی که... چه بگویم؟ مفتی اعظم اسلام او را به نام یک خارجی عاصی بر دین الله و رافض سنت محمد محکوم کرده و به مرگش فتوی داده است. در پیرامونش جز اجساد گرمی که در خون خویش خفته‌اند کسی از او دفاع نمی‌کند. همچون تندیس غربت و تنهائی و رنج از موج خون در صحرا قامت کشیده و همچنان بر رهگذر تاریخ ایستاده است. نه باز می‌گردد که: به کجا؟

نه پیش می‌رود که: چگونه؟ نه می‌جنگد که: با چه؟ نه سخن می‌گوید که با که؟ و نه می‌نشیند که... هرگز ایستاده است و تمامی جهادش اینک: نیفتد همچون سندان در زیر ضربه‌های دشمن و دوست در زیر چکش تمامی خداوندان سه گانه زمین در طول تاریخ و در مسیر از آدم تا... خودش به سیمای شگفتش دوباره چشم می‌دوزم در نگاه این بنده خویش می‌نگرد خاموش و آشنا با نگاهی که جز غم نیست همچنان ساکت می‌ماند. نمی‌توانم تحمل کنم سنگین است. تمامی بودنم را در خود می‌شکند و خرد می‌کند. می‌گریزم؛ اما می‌ترسم تنها بمانم تنها با خودم تحمل خویش نیز سخت شرم‌آور و شکنجه‌آمیز است. به کوچه می‌گریزم تا در سیاهی جمعیت گم شوم. در هیاهوی شهر صدای سرزنش خویش را نشنوم. خلق بسیاری انبوه شده‌اند و شهر آشفته و پر خروش می‌گرید عربده‌ها و ضجه‌ها و علم و صلیب و جریده و تیغ و زنجیری که دیوانه‌وار بر سر روی و پشت و پهلوئی خود می‌زنند و مردانی با رداهای بلند و عمامه پیغمبر بر سر و... آه... باز همان چهره‌های تکراری تاریخ غمگین و سیه‌پوش همه جا پیشاپیش خلائق تنها و آواره به هر سو می‌دوم گوشه آستین این را می‌گیرم دامن ردای او را می‌چسبم می‌پرسم با تمام نیازم می‌پرسم غرقه در اشک و درد: این مرد کیست؟ دردش چیست؟ این تنها وارث تاریخ انسان وارث پرچم سرخ زمان تنها چرا؟ چه کرده؟ چه کشیده است؟ نامش چیست؟» (م. آ - ج. ۱۹ - ص ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ سطر ۲۰ به بعد).

آنچنانکه در عبارات فوق شریعتی می‌توان دریافت اصل اول در رویکرد تطبیقی به عاشورا (معلم کبیرمان شریعتی در نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» شریعتی که در سال ۴۹ یک سال قبل از دو کنفرانس انطباقی «شهادت» و «پس از شهادت» مطرح شده است) عبارت است از:

اصل اول «حسین تنها وارث انسان وارث پرچم سرخ زمان است.»

اصل دوم در رویکرد تطبیقی شریعتی عبارت است از: «حسین همچون تندیس غربت و تنهائی و رنج از موج خون در صحرا قامت کشیده و همچنان بر رهگذر تاریخ ایستاده است.»

اصل سوم مورد اعتقاد رویکرد انطباقی به عاشورا (که شهید جاوید نعمت الله صالحی نجف آبادی مانیفستان می‌باشد) این است که: «حادثه عاشورا جنبه بشری دارد و حسین مافوق انسان نیست» و امام حسین «با علم لدنی و علم

غیب و تعبد حادثه عاشورای ۶۰ - ۶۱ هجری در طول ۵ ماه و ۱۲ روز معماری نکرده است» بلکه برعکس با «تعقل و کارشناسی انسانی حادثه عاشورا از اول تا آخر معماری کرده است»، اما برعکس رویکرد انطباقی به عاشورا اصل سوم مورد اعتقاد رویکرد دگماتیستی به عاشورا (که لهوف سید بن طاووس قرن هفتم تا حماسه حسینی شیخ مرتضی مطهری و شهید آگاه لطف الله صافی گلپایگانی مانیفستان می‌باشند) این است که آنها بر این باورند که «حادثه عاشورا در طول ۵ ماهه و ۱۲ روز یعنی از اول تا آخر صورت ملکوتی داشته است نه جنبه بشری»، اما در رویکرد تطبیقی به عاشورا اصل سوم مورد اعتقاد رویکرد تطبیقی به عاشورا (که نوشته و کنفرانس «حسین وارث آدم» معلم کبیرمان شریعتی مانیفست آن می‌باشد) این است که «جنبش حق طلبانه حسین در پروسه عاشورا نمایش سرسپردگی حسین و یارانش به آزادی و عدالت و مذهب بیداری است.»

لذا در این رابطه است که او می‌گوید:

«آری اما در اینجا عمامه وارث آزادی و عدالت و مذهب بیداری نهضت محکوم تاریخ بر سر وارث بردگی و بیداد و مذهب خواب نظام حاکم بر تاریخ فرعون و قارون و بلعم هر سه در خرقة چوپانی موسی و... چه می‌گوییم؟ ویران کننده خانه موسی به خاطر سنت موسی قتل عام خاندان موسی با عصای اعجازگر موسی نمی‌فهم تاریخ کلافی سر در گم شده است توحید و شرک و عدل و ظلم و کفر و دین و ملاء و مردم و خدا و بت و پیامبر و کذاب و مذهب و جادو و دجله و فرات اکنون در هم شده‌اند و عجب شط العربی... قتل عام ملتها جهاد غارت توده‌ها زکات و جباران زمین برگزیدگان آسمان و دشمنان خلق دوستان خاص خالق و... خانه محمد ویران و فاطمه پنهان مدفون و علی در نخلستان‌ها نیم شبان تنها سر در حلقوم چاه چه می‌گوییم؟ در محراب عبادت کشته و ابوذر در ربذه گرسنه و تنها مرده و چمنزار عذرا به فتوای دین از خون حجر رنگین و حسن در خانه‌اش به دست سپاهیان که خدا از غسل دارد مسموم و بلال در سرزمینی دور تنها و خاموش و عبدالله مسعود از شکنجه جان سپرده و کاخ سبز خداوند مومنان غرقه در سرود فرمان جهاد و تحصیل زکات و تکثیر قرآن و تولید حدیث و مجاهدان در ویران کردن معابد شرک و در بنا کردن مساجد در سر زمین کفر و قاریان در شرق و غرب مترنم و بانگ اذان از حلقوم مناره‌های زرین بر آسمان رفته و شمشیرها تکبیرگویان بر سر الحاد و خیل امامان و قاضیان و عالمان و زاهدان و غازیان و عارفان

و اصحاب و تابعین و سابقون و لاحقون پرورده خون‌بهایی شهیدان سر در آخور غنائم و امیر مومنان در جولان میان آخور و مزبل پهلوی برآورده و ولایت به موهبت از الله گرفته و جماعت‌ها پر شکوه و حاجیان انبوه و تنور غزا گرم و مستند قضا نرم و اسلام بر پشت زمین روان و خلائق فوج فوج در برابر سیوف الله به تسلیم رام و حوزه‌های فقاقت داغ و بیضه دین استوار و شعائر مجلل و احکام فقهی مجری» (م. آ - ج ۱۹ - ص ۴۹ - ۵۰ - سطر ۱۸ به بعد).

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - در طول حدود سیزده قرن و نیمی که از عاشورای حسینی سال ۶۱ هجری می‌گذرد (منهای تحریفات فراوانی که نسبت به عاشورای حسینی در طول ۱۳/۵ قرن گذشته صورت گرفته است) قرائت‌های مختلفی از عاشورای حسینی صورت گرفته است که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم تمامی این قرائت‌های مختلف ۱۳/۵ قرن گذشته به سه دسته بزرگ تقسیم نمائیم که عبارتند از:

الف - رویکرد دگماتیستی به عاشورا.

ب - رویکرد انطباقی به عاشورا.

ج - رویکرد تطبیقی به عاشورا.

۲ - هر چند که «رویکرد دگماتیستی به عاشورا تاریخی دراز دارد» و نخستین آثار به جا مانده تا امروز بازگشت پیدا می‌کند به لهوف سید بن طاووس قرن هفتم و متوفی سال ۶۶۴ هجری که در طول نزدیک به هفتصد سال گذشته لهوف سید بن طاووس به عنوان مانیفست رویکرد دگماتیستی به عاشورا بوده است (و تا به امروز به عنوان منبع مادر رویکرد دگماتیستی به عاشورا به شمار می‌رود) که روضه الشهداء ملاحسین کاشفی در ادامه آن می‌باشد و البته در عصر حاضر «حماسه حسینی» سه جلدی شیخ مرتضی مطهری و «شهید آگاه» لطف الله صافی گلپایگانی از اهم کتب نوشته شده در چارچوب رویکرد دگماتیستی به عاشورا می‌باشند. ◇

ادامه دارد



# اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

«عرفان‌نویین»، «کلام‌نویین»، «فقه‌نویین» و «فلسفه‌نویین»

## بازسازی شده اقبال و شریعت

بر پایه «تجربه دینی» (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی)، «خدای خالق»، «انسان مختار»، «عقل برهانی استقرائی» و «پیامبر خاتم»

۴ - مخالفت با رویکرد «جبرگرایانه» در عرفان وارداتی و انطباقی که در عرفان کلاسیک گذشته به صورت یک نُرْم در آمده بود. آنچنانکه در رویکرد مولوی این جبر این چنین تبیین شده است:

نقش باشد پیش نقاش و قلم

عاجز و بسته چو کودک در شکم

پیش قدرت خلق جمله بارگه

عاجزان چون پیش سوزن کارگه

گاه نقش دیو و گه آدم کند

گاه نقش شادی و گه غم کند

(مثنوی - دفتر اول - ص ۳۲ - ابیات ۶۱۹)

و در رویکرد حافظ این جبرگرائی اینچنین مطرح شده است:

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم

که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست

که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید

گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم

گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیبست

مکنم عیب کز و رنگ ریا می‌شویم

و همین عشق در عرفان انطباقی و وارداتی افلاطونی و نوافلاطونی امری غیر اکتسابی و جبری می‌باشد.

می‌خور که عاشقی نه به کسب است اختیار

این موهبت رسید زمیراث فطرتم

باری، عنایت داشته باشیم که مبانی عرفان دینامیک و تطبیقی اقبال و شریعتی عبارتند از:

۱ - تکیه بر «خودی» که محمد اقبال در دو فصل «اسرار خودی» و «رمز بی خودی» کلیات اشعار فارسی خودش به شرح و تفسیر و تبیین و تعریف آن می‌پردازد.

۲ - مخالفت با رویکرد «فناء فی الله» عرفان کلاسیک وارداتی و انطباقی در راستای «سیر الی الحق فی الحق».

۳ - مخالفت با «فقر عربی» عرفان وارداتی و انطباقی (که در رویکرد عرفان کلاسیک این عمل بسترساز کشتن نفس و خودی در انسان می‌شود) و جایگزین کردن فقر سلطانی در عرفان تطبیقی.

بگذر از فقری که عربانی دهد

ای خنک فقری که سلطانی دهد

الحذر از جبر وهم از خوی صبر

جابر و مجبور را زهر است جبر

این به صبر پیهمی خو گر شود

آن به جبر پیهمی خو گر شود

هر دو را ذوق سستم گردد فزون

ورد من یا لیت قومی یعلمون

(کلیات اقبال - فصل جاوید نامه - ص ۳۵۰ - سطر ۶ به بعد)



خنده و گریه عشاق زجائی دگر است
می‌سرایم به شب و وقت سحر می‌بویم
حافظم گفت که خاک در میخانه مبیوی
گو مکن عیب که من مشک ختن می‌بویم

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۳۱۸ - سطر ۸ به بعد

که البته برعکس رویکرد جبرگرایانه عرفان وارداتی و انطباقی، در رویکرد عرفان دینامیک و تطبیقی این «اختیار و انتخاب و اراده انسان مختار است که جایگزین انسان مجبور عرفان کلاسیک گذشته می‌شود».

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش بدست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد

که دهقانان برای دیگران کشت

کلیات اشعار فارسی اقبال - ارمغان حجاز - ص ۴۵۵ - سطر ۱۱ و ۱۲

۵ - در عرفان انطباقی و وارداتی افلاطونی و نئوافلاطونی «عشق محوری آن‌ها باعث گردیده تا عقل به چالش کشیده شود» اما در عرفان دینامیک و تطبیقی اقبال و شریعتی «عقل و عشق در پیوند با هم تعریف می‌گردد». آنچه‌آنکه بدون عقل کمیت عشق لنگ است و بدون عشق کمیت عقل لنگ می‌باشد.

عقل دو عقل است اول مکسبی

که در آموزی چو در مکتب صبی

از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر

ارمغانی و زعلوم خوب بکر

عقل تو افزون نشود از دیگران

لیک تو باشی زحفظ آن گران

لوح حافظ تو شوی در دور گشت

لوح محفوظ است کاو زین در گذشت

عقل دیگر بخشش یزدان بود

چشمه آن در میان جان بود

چون زسینه آب دانش جوش کرد

نی شود گنده نه دیرینه نه زرد

ور ره نبعش بود بسته چه غم

کاو همی جوشد زخانه دم به دم

عقل خصیلی مثال جوی‌ها

کان رود در خانه‌ای از کوی‌ها

راه آبش بسته شد، شد بینوا

تشنه ماند و زار با صد ابتلا

از درون خویشتن جو چشمه را

تا رهی از منت هر ناسزا

مولوی

و همچنین در این رابطه است که حافظ در نکوهش عقل در برابر عشق می‌گوید:

در ازل پرتو حسننت زجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

عقل می‌خواست کزین شعله چراغ افزود

برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

مدعی خواست که آید به تماشگاه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند

دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۱۳۸ - سطر یک به بعد

که البته برعکس رویکرد ضد عقل‌گرایانه عرفان انطباقی کلاسیک گذشته، در رویکرد عرفان دینامیک تطبیقی «خود عقل مانند عشق» در تحلیل نهائی میوه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی انسان مختاری می‌باشد که بسترساز تکوین آنها وحی نبوی پیامبران ابراهیمی و در رأس آنها بعثت پیامبر اسلام و قرآن بوده است.

«کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که قرآن آن را خاصیتی از پروسه حیات می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل وحی برحسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد، گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای انطباق با محیط تازه دارای عضو تازه‌ای می‌شود و انسانی که از اعماق نفس و درون خودش روشنی تازه‌ای دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنابر ضرورت‌های ظرف پذیرای وحی و یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگون دارند. در دوران کودکی بشریت، انرژی روانی چیزی را آشکار می‌سازد که من آن را خودآگاهی پیغمبرانه می‌نامم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه حیات، از طریق پیروی از دستورها و داوری‌ها و انتخاب‌ها و راه‌های عمل حاضر و آماده صرفه‌جویی می‌شود. ولی با تولد عقل و ملکه نقادی در بشر، حیات به نفع خود، تشکیل و نمو آن اشکال از خودآگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت، متوقف می‌سازد. آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است. عقل استدلال‌کننده که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط است، خود تکامل و پیشرفتی است و چون عقل تولد یافت، بایستی که آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت تقویت کنند. شک نیست که جهان قدیم در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشت و کمابیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه

بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود. ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجرد بوده است که نمی‌توانسته است از طبقه‌بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود، هیچ نقطه اتکایی درباره اوضاع عینی حیات برای ما فراهم نمی‌آورد. پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود، باید گفت که چنان می‌نماید که پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود، به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح الهام وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است. حیات در وی منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است. ظهور و ولادت اسلام که آرزومندم چنانکه دلخواه شما است برای شما مجسم کنم، عامل ظهور ولادت عقل برهانی استقرایی است. رسالت با ظهور اسلام، در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت به حد کمال می‌رسد؛ و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند. الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام و توجه دایمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد، همه سیمایهای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - ص ۱۳۶-۱۳۷ سطر ۲۰ به بعد). ◇

ادامه دارد